

زند و هومن یسن

(وکارنامه ارد شیرپایگان)

صادق هدایت



زند و هومن یسن

(وکارنامه اردشیرپایگان)

صادق هدایت



سازمان انتشارات جاویدان

قیمت ۱۸۰ ریال







سازمان انتشارات جاویدان

قیمت ۱۸۰ ریال

زند و هومن یسن

(یسن یشت)

مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت

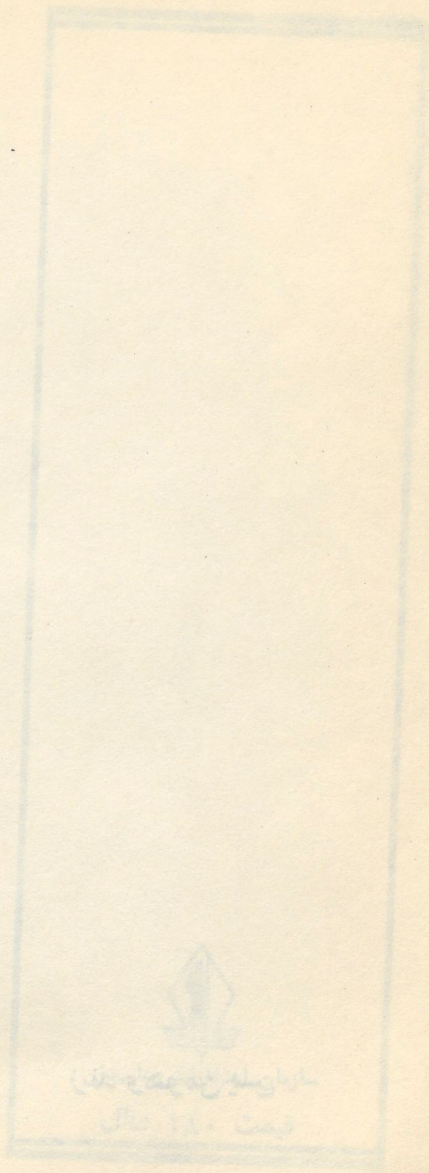
کارنامه اردشیر بابکان

ترجمه و تصحیح دکتر...

توسعه انتشارات...

زند و هومن یسن





مكتبة جامعة القاهرة
القاهرة - مصر



زند و هو من یسن

(بهمن یشت)

مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت
کارنامه اردشیر پاپکان

۱۳۵۶ هجری قمری، ۱۱۵۶ شمسی، ۱۱۲۵ میلادی

نوشته: صادق هدایت



زندان هومن یسن

(تشریح)

تشریح از بیانات و موقوفات متوجه کلان

نظریات پیش از انقلاب

تألیف: دکتر محمد حسن علمی

نویسنده: دکتر محمد حسن علمی



زند و هومن یسن

نوشته: صادق هدایت

چاپ اول: تهران ۱۳۱۲

چاپ جدید: تهران ۲۵۳۷

چاپ: چاپخانه محمد حسن علمی

حق چاپ محفوظ و مخصوص است به انتشارات جاویدان

عنوان نوشته‌های صادق‌هدایت که
انتشارات جاویدان منتشر کرده است:

محل و تاریخ چاپ نخست:

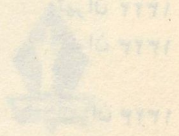
- | | | |
|------|-------|--|
| ۱۳۰۶ | برلن | ۱- فوائد گیاهخواری |
| ۱۳۰۹ | تهران | ۲- زنده‌بگور (مجموعه داستان) |
| ۱۳۰۹ | تهران | ۳- پروین دختر ساسان ✓ |
| | | (و «داسفهان نصف جهان» تهران ۱۳۱۱) |
| | | (بهمراه کتاب «انتظار» از حسن قائمیان) |
| ۱۳۱۱ | تهران | ۴- سه قطره خون (مجموعه داستان) |
| ۱۳۱۲ | تهران | ۵- سایه روشن (مجموعه داستان) |
| ۱۳۱۲ | تهران | ۶- علویه خانم
(و «ولنگاری»، ۱۳۲۳) |
| ۱۳۱۲ | تهران | ۷- نیرنگستان ✓ |
| ۱۳۱۲ | تهران | ۸- مازیار (م.ب. مینوی) |
| ۱۳۱۳ | تهران | ۹- وغ وغ ساهاب (م.ب. فرزاد) |
| ۱۳۱۵ | بسی | ۱۰- بوف‌کور |
| ۱۳۱۳ | تهران | ۱۱- ترانه‌های خیام ✓ |
| ۱۳۲۱ | تهران | ۱۲- سنگ‌ولگرد (مجموعه داستان) |
| ۱۳۲۲ | تهران | ۱۳- گزارش کمان شکن ✓ |
| ۱۳۲۳ | تهران | ۱۴- زند و هومن یسن
(و «کارنامه اردشیر بابکان» تهران ۱۳۲۲) |
| ۱۳۲۴ | تهران | ۱۵- حاجی آقا |
| ۱۳۲۷ | تهران | ۱۶- گروه محکومین (با حسن قائمیان) ✓ |
| ۱۳۲۹ | تهران | ۱۷- مسخ (با حسن قائمیان) ✓ |
| ۱۳۳۴ | تهران | ۱۸- مجموعه نوشته‌های پراکنده ✓
(شامل داستانها، ترجمه‌ها، و جزوه‌های سمینار) |
| | | ۱۹- توپ مرواری |

و چندین اثر چاپ نشده دیگر

لائحه کتابخانه کتب خطی و کتب چاپی
تعداد ۵۵۰۰۰ نسخه کتب خطی و کتب چاپی

تعداد کتب خطی و کتب چاپی

۱- کتب خطی کلاسیک	۹۰۶۱
۲- کتب خطی (کتابخانه کلاسیک)	۲۰۶۱
۳- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
(۱۶۶۱ تا ۱۷۰۰ کتب خطی کلاسیک)	
(کتابخانه کلاسیک کلاسیک)	
۴- کتب خطی کلاسیک (کتابخانه کلاسیک)	۲۰۶۱
۵- کتب خطی کلاسیک (کتابخانه کلاسیک)	۲۰۶۱
۶- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
(۱۶۶۱ تا ۱۷۰۰ کتب خطی کلاسیک)	
۷- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۸- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۹- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۰- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۱- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۲- کتب خطی کلاسیک (کتابخانه کلاسیک)	۲۰۶۱
۱۳- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۴- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
(۱۶۶۱ تا ۱۷۰۰ کتب خطی کلاسیک)	
۱۵- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۶- کتب خطی کلاسیک (کتابخانه کلاسیک)	۲۰۶۱
۱۷- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۸- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۱۹- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۰- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۱- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۲- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۳- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۴- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۵- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۶- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۷- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۸- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۲۹- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱
۳۰- کتب خطی کلاسیک	۲۰۶۱



کتابخانه مجلس شورای ملی
تعداد کتب خطی و کتب چاپی
۵۵۰۰۰ نسخه



پیش گفتار

فهرست

- پیشگفتار ۹
- بخش ۱- زندگی و هومن یسن ۲۹
- درایش اهریمن با دیوان ۷۰
- بخش ۲- زندگی و هومن یسن ۷۵
- درایش ئی اهریمن ئودیوان ۱۰۴
- بخش ۳- یادگار جاماسپ ۱۰۷
- زرتشت نامه ۱۱۸
- بخش ۴- حواشی و ملحقات ۱۲۹
- متن کارنامه اردشیر پاپکان ۱۵۷

تسبیح

الفصل الأول	1
رسالة في حق الله - الفهم	11
تأويل في حق الله	17
رسالة في حق الله - الفهم	67
تأويل في حق الله	71
رسالة في حق الله	71
رسالة في حق الله	71
رسالة في حق الله	71
رسالة في حق الله	71
رسالة في حق الله	71



پیش گفتار

کتابی که: «زند و هومن پسن» یا معمولاً «بهمن یشت» خوانده میشود، شامل یک رشته حوادثی است راجع بآینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگوئی میکند.

این پیش آمدها، هر کدام در دوره مشخصی اتفاق می افتد، دوره ما- قبل آخر که هنگام تاخت و تاز «دیوان ژولیده سوی از تخته خشم» و اهریمن نژادان چرمین کمر است، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل میدهد. درین دوره، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته، همه چیز را میسوزانند و میآلایند و تباه می کنند، تا آنجا که روستای بزرگ بسهر و شهر بزرگ بده و ده بزرگ بدودمانی مبدل میشود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشت استخوان باز نمی ماند.

این تغییرات قهرائی نه تنها بر مردمان، بلکه بر جانوران و رستنی ها و عناصر طبیعت نیز طاری میگردد. در زمین و آسمان نشانی هائی نظیر پاره ای از نشانی هائی که در تورا و انجیل نیز آمده است پیدا می آید. - در خورشید لکه هائی ظاهر میشود، شیوع جنایات، بایسری زمین، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است. افسار دیو خشم گسیخته میشود و بهمه چیز لطمه وارد می آورد. احکام و سنن دیگر مراعات نمیشود بادهای گرم و سرد میوزد ولی باران نمیبارد. این احوال همواره سخت تر و تاریکتر میشود و اهریمن پیروزمندی خود را با آواز بلند اعلام میدارد -

اما ناگهان در امید باز میشود و کتاب بالحن خوشبین‌تری پایان میرسد. سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در دریاچه فرزندان (هامون؟) بآب تنی میبردازد و از فروغ نطفه زرتشت، که در آنجا بدست ۹۹،۹۹۹ فروهر اشونگهداری شده آبیستن میشود. بدینسان «هوشیدر» بدنیای می‌آید. او پس از مشورت با اورمزد، نژاد دیوان و اهریمنان را بکمک بهرام و دویاره ایران را بآئین روزگار پیشینیان می‌آزاید. از علامات ظهور او اینست که خورشید سه‌روز از حرکت باز میایستد. آنگاه هنگام هزاره هوشیدرماه» و «سوشیانس» فرا میرسد. این پیغمبران نیز مانند هوشیدر، هریک بطرزی معجزه‌آسا تولد میشوند.

در طی هزاره هوشیدرماه، فن پزشکی ترقی شایانی می‌کند و مردمان آسان نیمیرند و نیز کرسامپ را برای کشتن آزی دهاک از خواب دیرین خود بیدار میکنند.

باری هزاره سوشیانس فرامیرسد. او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخرالزمان است، دست بکار اصلاح امور میزند و زمینیه رستاخیز را فراهم میسازد. این پیشگوئی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی میشود. در دین زرتشت عمر دنیا بدوازده هزارسال تخمین زده شده است،^۲ مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروائی میکند. سه هزارسال اول را دنیا بحالت مینوی در خاموشی و آرامش میگذرانیده و پیومته نمرور (ظهر) بوده است. در بندهشن بزرگ (زندآگاهی) ترجمه بهرام گور انکلسریا (در دوم ص ۳۴) راجح به پیدایش روشنان (ثوابت و مطلق ستارگان) مینویسد: «۱۷- تا آمدن ایبکت ۳ ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمیرفتند و با اوئزگی زمانه را میگذرانیدند و همواره

1. J Darmesteter, *Études Iraniennes*, II, P. 208-210

2. W. Jackson, *Zoroastrian Studies*, N. Y. 1928, P. 111-115

۳- یعنی مبداء شری که نسبت آن بامبداء خیر نه از قبیل نسبت میان هستی و نیستی و یا علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضاد است که در یکدیگر متبادلا تأثیر میبخشند و بتعبیر دیگر مبداء شری که بامبداء خیر باصطلاح پاره‌ای از حکمای غرب دارای نسبت اقطاب *Polarité* میباشد.

نیمروز بود. پس از آمدن ایگت، به‌روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند.»

با پدید آمدن اهریمن، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به‌تباه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث بامخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت، ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه‌زار سال تجاوز نکند^۱ - سرنه‌زار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بنیشت (دوبن داده = دوبنیاد) اصلی، یعنی اورمزد منبع روشنائی بی‌پایان و دانای بهمه‌چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی‌پایان و دارای دانش محدود، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات‌دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود. تا سرانجام این زد و خورد بشکست اهریمن پایان میدهد.^۲

۱- بندهشن در نخستین، «۱۸- و اورمزد به‌گنایینو گفت: زمانی را تعیین کن! تا اینکه پیکار برای نه‌زار سال باشد. چه او میدانست درین زمان گنایینو ناتوان خواهد شد. (۱۹) پس گنایینوی نابین و نادان این پیمان را پذیرفت.. (۲۰) اورمزد این نیز بخرد همه‌آگاهی میدانست که در این نه‌زار سال، سه هزار سال همه بگم اورمزد است، سه‌زار سال اختلاط (گمیزش) بگم اورمزد و اهریمن هر دو باشد و در سه‌زار سال فرجامین گنایینو از پای درآمده و از زیان او به‌آفریدگان جلوگیری میشود.»

۲- پشت ۱۳ دیده شود. در مینو‌خرد (در هفتم ص ۴۳ چاپ ارودت‌همورس انکلسریا) مینویسه: «۷- مینوی‌خرد پاسخ کرد (۸) که: اورمزد آفریدگار این دام و دهش و امشاسپندان و مینو‌خرد را از روشنائی خویش و با آفرین زمان بیکران بیافرید. (۹) زیرا که زمان بیکران، بی‌پایان، بی‌مرگ، بی‌درد و گرسنگی ناپذیر و تشنگی ناپذیر و بی‌ضد است که تا همیشه و تا ابد هیچکس نمیتواند آنرا از انجام کار خود باز دارد.

«۹- و اهریمن خبیث دیوان و ناپکران و نیز جادون را از مقاربت غیر طبیعی خود بوجود آورد، (۱۱) و پیمان نه‌زار زمستان را در زمان بیکران با اورمزد بست (۱۲) و تا پایان آن هیچکس تغییر دادن و دیگرگونه کردن آن نتواند. (۱۳) و چون نه‌زار سال به‌پایان رسد، اهریمن ناتوان شود. (۱۴) نقیه در صفحه ۱۲

تازمانیکه این پیکار بی پایان نرسیده است، اورمزد نمیتواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسره تغییر دهد. ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگویی میباشد.

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگویی‌هایی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است.^۱ و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زرتشت نامه و جاماسپ نامه و کتاب‌های دیگر با کمابیش تغییراتی بشرح اغلب این وقایع برمیخوریم.

اما در اینکه متن کنونی همان نسخه اصلی «وهومن یسن» بوده باشد؛ جای تردید است. زیرا در این کتاب از متن وهومن یسن و کتاب‌های دیگر نقل قول میشود، در اینصورت احتمال میرود خلاصه شرح اصلی باشد. در چنین خلاصه‌ای ناچار باید تکه‌هایی از کتاب اصلی و نیز قسمت‌هایی از اوستا وجود داشته باشد. و ظن غالب براین است که بسیاری از مأخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد.

چون در این کتاب بدقت نظر شود، دیده خواهد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسک‌های گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیر کننده‌ای این متن را بسلیقه و با وقایع

و سروش اشوخشم را بزند. (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچکس را نفریند و سرنوشت و عنایت الهی «بغویخت» همگی دام و دهش اهریمن را تا آخر و نیز دیو آز را بزند. (۱۶) و همگی دام و دهش اورمزد بپزد، دوباره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند. نیز مجمل‌التواریخ چاپ تهران. ص ۲۲ دینه شود.

۱ - محتمل است که زند و هومن یسن مأخوذ از هفتمین فرگردستو گرنسک باشد که خلاصه آن در هشتمین فصل دینکرد - ۹ وجود دارد. بموجب دینکرد هشتم (۱۴/۷-۱۵) همین موضوع در قسمت دوم سپندنسک یعنی سومین نسک اوستای بزرگ مطرح شده است. بعید نیست که نویسنده زند و هومن یسن از هر دو منبع استفاده کرده باشد.

زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است^۱ بحدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خللهائی وارد آمده است. این آشفتنگی در نسخ پازند و فارسی بهمن‌یشت بمرااتب بیشتر دیده میشود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزی که محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات زیادی در آن دیده میشود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی‌تری رونویس شده و هر رونویس‌کننده‌ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است.^۲ راجع به پیشگوئی‌ها نیز رونویس‌کنندگان همین آزادی را بخود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله چهار دوره ستودگر در زندوهومن‌یسن با پیشگوئی همین دوره در دینکرد که بایکدیگر متفاوت هستند آشکار میگردد.

نکته جالب توجه اینست که گردآورنده این دستچین از پادشاهان سامانی بعد از خسرو اول (نوشته روان) اسمی بمیان نمی‌آورد. در این صورت نباید اشاره بحمله عرب و مغول بسکند، فقط بطور اتفاق اشاره باعراب مینماید.

از مطالب بالا چنین نتیجه میشود که اصل زند یا شرح وهومن‌یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیر از پادشاهان بعد سامانی اسمی نمیبرد. گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب بتوسط نویسنده‌ای گرد آوری شده که شرح

۱- مانند پیشگوئی شاه نعمت‌الله که در هر زمانی با تغییرات کم و بیش چاپ میشود و شهرت عامیانه پیدا کرده است.

۲- بهرام بن پیرژد و شاعر زرتشت‌نامه، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخه پهلوی بشعر در آورده است. این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح و حال و معجزات زرتشت ناگهان به پیشگوئی میپردازد بنظر میآید که نسخه بهمن‌یشت را ضمیمه میکنند. دار مستتر تاریخ تألیف زندوهومن‌یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهارم-دوم یا کمی قبل از آن قرار میدهد.

تاخت و تاز و غارتگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سرکردگان تورانی مخلوط می‌کند. احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیزخان میزیسته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد. اما بنظر نمی‌آید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد، چون برای پروراندن دوره «آهن آلوده» زمان فرمان-روائی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل‌تری بدست استنساخ کننده داده است. قسمت‌های زندوهومن یسن که از اوستا گرفته شده، از منابع خیلی قدیمی‌تر بوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان سامانی میشود و بی‌شک بامتنخبات کنونی فرق داشته است.

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروائی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید میشود. زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه‌حواری خود دارند. ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق میاندازند و هنوز چشم براه هستند. اما از روی سنواتی که در زندوهومن-یسن آورده شده، چندین بار است که این هزارها بسر رفته است. چنانکه قبلاً اشاره شد، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره متساوی تقسیم شده. در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هر یک از این دوره‌ها هزار سال است. جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم‌بندی وجود داشته باشد. هر یک از این دوره‌ها در زیر تأثیر یک ستاره می‌باشد که ظاهراً نماینده ایزد است. از این شالده ساختمان اولیه دنیای مزدیسنا در اوستا نشانی‌هایی باقی است و باین

۱- احتمال قوی می‌رود که درین تقسیم بندی ادوار خلقت، سعی نموده‌اند واحد زمان فلکی را بر اساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند. تقریباً در ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدال ربیعی سرتاسر محیط فلك ممثل را می‌پیماید. در صورتیکه این حرکت رجعی دائمی و یکنواخت بوده باشد، انحناى محیط فلك ممثل طبق معادله مخصوصی تغییر میپذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت بقیه پاورقی در صفحه ۱۵

وسيله ميتوان آنرا دوباره برقرار کرد.

بعقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیده مختلف ناشی میشود:

- ۱- در متن کتاب ذکر میشود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. درین کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد، از اینقرار هیچ‌گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروائی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود. - چنین عقیده‌ای را نویسنده متن اصلی اوستائی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروائی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. و در آن زمان بوقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.
- ۲- هجوم نژاد دیوان ولطماتی که میرسانند، زمانی بوقوع میپیوسته که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده. هوشیدر به دنیا میآید و چون سی سال از عمرش میگذرد، بهرام ورجاوند متولد میشود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده مهاجمین را ریشه کن مینماید. - چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰-۵۷۰ میلادی در دوره پادشاهی آشفته هر مزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده‌اند

نقطه اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال مییابد و ممکن است بعلمت‌های سماوی تغییر بنماید. در اینصورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۶۰۰۰ سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هر کدام دوهزار سال است تقسیم میگردد و درین مدت نقطه اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خطه سیر خورشید را می‌پیماید. کشف حرکت قهقرائی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparque اهل نیکیه Nicée که ۱۲۸ سال قبل از میلاد مینویسته نسبت میدهند. ولی احتمال قوی میرود که این حرکت ظاهری قهقرائی نقطه اعتدال ربیعی در زمانهای خیلی پیشین بتوسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان بشمار میروند. ولیکن در متن زندوهمن‌نسن تصریح شده و مینویسد: «دهمین صد سال» علاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره‌ها به ارسال نام نمیرسد.

و رشادتهای سردار سرشناس ایرانی، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است. این مستسخ انتظار پایان فرمانروائی دیوان را فقط برای يك قرن داشته است.

۳- در جای دیگر ذکر میشود (در نهم-۹) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد؛ یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروائی دیوان هشتصد سال به تأخیر میافتد و پشتون که آراینده دین میباشد، در پایان هزاره ظهور نمیکند. جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدتهاست که از هزاره زرتشت میگذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است.

اشکال دیگری که باید حل شود، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت میباشد که بطور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد حدس زده اند و هر کدام دلایلی می آورند^۱ طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۰۰ سال قبل از میلاد تطبیق میکند. از اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق میافتد. بموجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد.^۲ مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلسر با شفاها

1. W.Jackson, *Zoroastrian Studies*, p. 17-18.

۲- دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت میتوان آورد همانا زبان اوستا است که برانتب کهنه تر از هزار سال قبل از میلاد بنظر میرسد. سرودهای قسمتهای کهنه اوستا همزمان سرودهای ویدا *Védas* میباشد و بزبانی نوشته شده که بسیار نزدیک به سانسکریت ویدها است؛

E. Burnouf, *Journal Asiatique*, 4e Série, t, Iv, 493 et Suiv. : V, 120

بعلاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است. بقول بیرونی و مسعودی اردشیر یاپگان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پایان هزاره زرتشت تاریخ را مغشوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را برخلاف حقیقت کوتاه تر از آنچه که بودند نمود کرد،

اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را می‌شود به ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زد.^۱ اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دوره عالم را به دوازده هزارسال تقسیم کرده است نیز متباین می‌باشد.

بهرحال سنوات هزاره‌هایی که درین کتاب آمده هیچ کدام با حقیقت تاریخی وفق نمی‌دهد و یا دوره‌ها مطابق قانون دیگری محاسبه می‌شده است. فقط چیزیکه مهم است، قسمت عمده این کتاب شورش ایرانیانی را که پایبند بدین زرتشت بوده‌اند در زیر تسلط بیگانگان و اهریمن نژادان بخوبی نشان می‌دهد. همان شورش‌هایی که بعدها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان، شعرا و سرداران و فرقه‌های گوناگون مذهبی در ایران بوجود آورد. زنده‌وهم‌ن‌یسن نیز تکه‌ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بردارد.

بنظر می‌آید که افسانه پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز می‌باشد. در زمان‌های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه سرایان تأمین و برآورده می‌شده، امروزه بخصوص علمای اجتماع و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گرفته و بدخواه خود و یا بموجب مقتضیات روز آنرا بکار می‌برند.

گذشته از احکام و شرایع دینی قوه تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکارناپذیری دارد. انسان عموماً نظر بگذشته

۱- در حدود ۷۱ سال و نیم نقطه اعتدالین یکدرجه سیرقهرائی میکند، بطوری- که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می‌افتد. بموجب اسنادپهلوی که در دست است. در زمان زرتشت نقطه اعتدالین در برج ثور بوده و کیسه نوروژ از زمستان شروع می‌شده و اکنون در برج حمل می‌باشد و کیسه از ۱۳ آوریل شروع می‌شود، پس از محاسبه دقیق نجومی بدست می‌آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال می‌گذرد.

و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان میباشد و در بهبود این دردها، همواره چشم امید و انتظار به آینده است. مجموع آرزوهای توده را زمانی خیالپرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدین وسیله شالدهٔ آینده را میریزند. یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آنرا راهنمایی میکنند. باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمیشود. چه بسا اتفاق میافتد متعصبین افکار و آرزوهای توده را با منافع خود توافق داده مطابق افکار مذهبی خود میپروانند. از این لحاظ پی بردن بسرچشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است. اعتقاد بوجود یک قائم که در آخر دنیا باید بتجوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایهٔ ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است.^۱ به طوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سرچشمهٔ آن کجا است.

با اشاره بعضی اسناد و مدارک که در مذاهب دیگر راجع باین موضوع وجود دارد قضاوت را بخواننده واگذار میکنم. بمناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکلر و تحقیق در بارهٔ داستانهای باستانی قابل توجه باشد. - زیرا این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیبی نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآیندهٔ بهتری بوده است. انسان نه تنها می خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد،

۱ - علاوه بر کتاب معمول خونخ Hēnoch (باب ۴۶-۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد بوجود مسیح صریحاً ذکر شده است. کتابهای زیر دیده شود:

Ipuir writings. Gardener, Wisdom lit. of the Egypt,
Chester Beatty, Le Codex de. Papyrus.

بلکه مایل است منشاء کارهائی معجزآسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقاید و تعصبات خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و پدیدگران مدلل و ثابت بکند. عامل عمده این عقیده ایمان است. بهمین مناسبت این پیشگوئی در اغلب ادیان مقام خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده، و هر ملتی بارنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده^۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

در اینکه اصل زنده‌و‌م‌ن‌یسن خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستائی افسانه‌آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره «آهن‌آلوده» در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن آفتاب اظهار بدبینی نمیشده.^۲ طبیعی است که قسمت

۱- در پیشگوئی زرتشتی میدان کار زار ایران خواهد بود. تمام توجه اورمزد به ایران است که در خوانیبرس، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار میکند: «ایرانی که من آفریدم» تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران مییابد که چشم‌وچراغ عالم است و بموجب افسانه زیرکانه‌ای این اصلاح بدست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب ارمیاء نبی‌باب هفتم خداوند اسرائیل میگوید: «۲۰- بنا بر این خداوند یهود چنین میگوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان برانسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده خاموش نخواهد گردید...» در ترجمه فارسی بهارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) مینویسد: «بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستی که قصاص من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاک بکنم هر که را که میخواهم و هدایت بکنم هر که را که میخواهم.»

۲- مسیحیان نیز یکرشته پیشگوئی‌هایی که علامات وحشت دوره آخر زمان را شرح میدهند زیر عنوان: *Les terreurs de l'An Mille* دارند که میبایستی در هزاردمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد. پیشگوئی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آینده بشر شده کتاب «*I Ging* ای گینگ» چینی است که ر. و. ویلهلم ترجمه نموده است.

بقیه پاورقی در صفحه ۲۰



عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت بدست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سر بسته ای از حمله مغول در بردارد.

لیکن جنگ دوقوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است. و بهمین مناسبت، اعتقاد به دو اصل متضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است. وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فایق گردد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی میشود.

ازین گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمدها را پیش بینی مینماید. از جمله پهلوانان بیهرگی که درین انتظار میباشند، مانند کرساسپ پهلوان خفته که مقدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد. هم چنین بازمانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانیسه یا فرزندان که بتوسط ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری میشود تا بموقع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان بوجود بیایند.

مطلبی که این معجزات را تأیید میکند، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر میباشد. از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خصلت عالم میشود، روش عالم بموجب تأثیر ستارگان و سیارگان قیلا مقدر و معین شده است. تغییر در روش عالم متصور نیست، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هر ویسپ آگاهی) است، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگویی میباشد. لیکن در وقایع آینده نیز نمیتواند دخالت بکند، چنانکه از باب سوم همین کتاب بر میآید: زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان میکند و اورمزد بیاسخ میگوید: «چون مقدر است که تو

R. Wilhelm, Das Buch der Wandlungen:

علاوه بر Oracles یونانی و رومی پیشگویان قدیم و جدید مانند: شودنبرگ SWedenborg و نسترداموس، فلاماریون، ولز H.G. Wells کایزرلینگ، II. keyserling، اشپنکلر و غیره هر کدام بطرز خاصی پیشگوئیهای راجع بآینده بشر نموده اند.

بدست تور براتروش کشته بشوی، لذا اگر ترا بیمارگ بکنم، طبعاً تور براتروش کشته تو نیز بیمارگ میشود و این برخلاف مدار روزگار و تقدیر است.» یا بعبارت دیگر: تغییر سرنوشت ممکن نیست.^۱ سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود را به زرتشت انتقال میدهد و او آینده را در آن می‌بیند و متقاعد میشود. - از اینقرار بموجب شرایط بالا، پیشگوئی سرنوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان بدست اشخاصی که وظیفهٔ هریک قبلاً تعیین و پیش‌بینی شده رخ بدهد بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد. لذا چنانکه ملاحظه میشود. پیش‌بینی برای وقوع چنین پیش‌آمدهائی در دین زرتشت شده است بطوری که در وحدت فکر اساسی پیش‌گوئی خلیلی وارد نمی‌آورد.

البته امید آنقدر گرانبهاپی مانند پیشگوئی: «زندوهومن یسن» استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده‌اند. لیکن چیزی که قابل توجه است، وحدت فکریست که این پیشگوئی در دین زرتشت نشان میدهد و در سایر ادیان وجود ندارد. اشاراتی که سایر مذاهب باین موضوع میکنند ناشیانه و اشتباه آلود است. در تورا و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود میباشد. و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان میدهد، بطوری که ثابت میشود که این افسانه مهاجرتی- است. زیرا استخراج کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربط منطقی میباشد. از این قبیل است پیشگوئی مسکاشنهٔ یوحنای رسول (باب بیستم ۲-۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را بیاد می‌آورد. در صورتی که متن این کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری

۱- مثلی است بزبان پهلوی که: بخت مدسپوختن نشاید، (هرگ آمد درنگ رانشاید). و نیز **۱۱۵۷** **۱۱۵۸** **۱۱۵۹** **۱۱۶۰** **۱۱۶۱** **۱۱۶۲** **۱۱۶۳** **۱۱۶۴** **۱۱۶۵** **۱۱۶۶** **۱۱۶۷** **۱۱۶۸** **۱۱۶۹** **۱۱۷۰** **۱۱۷۱** **۱۱۷۲** **۱۱۷۳** **۱۱۷۴** **۱۱۷۵** **۱۱۷۶** **۱۱۷۷** **۱۱۷۸** **۱۱۷۹** **۱۱۸۰** **۱۱۸۱** **۱۱۸۲** **۱۱۸۳** **۱۱۸۴** **۱۱۸۵** **۱۱۸۶** **۱۱۸۷** **۱۱۸۸** **۱۱۸۹** **۱۱۹۰** **۱۱۹۱** **۱۱۹۲** **۱۱۹۳** **۱۱۹۴** **۱۱۹۵** **۱۱۹۶** **۱۱۹۷** **۱۱۹۸** **۱۱۹۹** **۱۲۰۰** **۱۲۰۱** **۱۲۰۲** **۱۲۰۳** **۱۲۰۴** **۱۲۰۵** **۱۲۰۶** **۱۲۰۷** **۱۲۰۸** **۱۲۰۹** **۱۲۱۰** **۱۲۱۱** **۱۲۱۲** **۱۲۱۳** **۱۲۱۴** **۱۲۱۵** **۱۲۱۶** **۱۲۱۷** **۱۲۱۸** **۱۲۱۹** **۱۲۲۰** **۱۲۲۱** **۱۲۲۲** **۱۲۲۳** **۱۲۲۴** **۱۲۲۵** **۱۲۲۶** **۱۲۲۷** **۱۲۲۸** **۱۲۲۹** **۱۲۳۰** **۱۲۳۱** **۱۲۳۲** **۱۲۳۳** **۱۲۳۴** **۱۲۳۵** **۱۲۳۶** **۱۲۳۷** **۱۲۳۸** **۱۲۳۹** **۱۲۴۰** **۱۲۴۱** **۱۲۴۲** **۱۲۴۳** **۱۲۴۴** **۱۲۴۵** **۱۲۴۶** **۱۲۴۷** **۱۲۴۸** **۱۲۴۹** **۱۲۵۰** **۱۲۵۱** **۱۲۵۲** **۱۲۵۳** **۱۲۵۴** **۱۲۵۵** **۱۲۵۶** **۱۲۵۷** **۱۲۵۸** **۱۲۵۹** **۱۲۶۰** **۱۲۶۱** **۱۲۶۲** **۱۲۶۳** **۱۲۶۴** **۱۲۶۵** **۱۲۶۶** **۱۲۶۷** **۱۲۶۸** **۱۲۶۹** **۱۲۷۰** **۱۲۷۱** **۱۲۷۲** **۱۲۷۳** **۱۲۷۴** **۱۲۷۵** **۱۲۷۶** **۱۲۷۷** **۱۲۷۸** **۱۲۷۹** **۱۲۸۰** **۱۲۸۱** **۱۲۸۲** **۱۲۸۳** **۱۲۸۴** **۱۲۸۵** **۱۲۸۶** **۱۲۸۷** **۱۲۸۸** **۱۲۸۹** **۱۲۹۰** **۱۲۹۱** **۱۲۹۲** **۱۲۹۳** **۱۲۹۴** **۱۲۹۵** **۱۲۹۶** **۱۲۹۷** **۱۲۹۸** **۱۲۹۹** **۱۳۰۰** **۱۳۰۱** **۱۳۰۲** **۱۳۰۳** **۱۳۰۴** **۱۳۰۵** **۱۳۰۶** **۱۳۰۷** **۱۳۰۸** **۱۳۰۹** **۱۳۱۰** **۱۳۱۱** **۱۳۱۲** **۱۳۱۳** **۱۳۱۴** **۱۳۱۵** **۱۳۱۶** **۱۳۱۷** **۱۳۱۸** **۱۳۱۹** **۱۳۲۰** **۱۳۲۱** **۱۳۲۲** **۱۳۲۳** **۱۳۲۴** **۱۳۲۵** **۱۳۲۶** **۱۳۲۷** **۱۳۲۸** **۱۳۲۹** **۱۳۳۰** **۱۳۳۱** **۱۳۳۲** **۱۳۳۳** **۱۳۳۴** **۱۳۳۵** **۱۳۳۶** **۱۳۳۷** **۱۳۳۸** **۱۳۳۹** **۱۳۴۰** **۱۳۴۱** **۱۳۴۲** **۱۳۴۳** **۱۳۴۴** **۱۳۴۵** **۱۳۴۶** **۱۳۴۷** **۱۳۴۸** **۱۳۴۹** **۱۳۵۰** **۱۳۵۱** **۱۳۵۲** **۱۳۵۳** **۱۳۵۴** **۱۳۵۵** **۱۳۵۶** **۱۳۵۷** **۱۳۵۸** **۱۳۵۹** **۱۳۶۰** **۱۳۶۱** **۱۳۶۲** **۱۳۶۳** **۱۳۶۴** **۱۳۶۵** **۱۳۶۶** **۱۳۶۷** **۱۳۶۸** **۱۳۶۹** **۱۳۷۰** **۱۳۷۱** **۱۳۷۲** **۱۳۷۳** **۱۳۷۴** **۱۳۷۵** **۱۳۷۶** **۱۳۷۷** **۱۳۷۸** **۱۳۷۹** **۱۳۸۰** **۱۳۸۱** **۱۳۸۲** **۱۳۸۳** **۱۳۸۴** **۱۳۸۵** **۱۳۸۶** **۱۳۸۷** **۱۳۸۸** **۱۳۸۹** **۱۳۹۰** **۱۳۹۱** **۱۳۹۲** **۱۳۹۳** **۱۳۹۴** **۱۳۹۵** **۱۳۹۶** **۱۳۹۷** **۱۳۹۸** **۱۳۹۹** **۱۴۰۰** **۱۴۰۱** **۱۴۰۲** **۱۴۰۳** **۱۴۰۴** **۱۴۰۵** **۱۴۰۶** **۱۴۰۷** **۱۴۰۸** **۱۴۰۹** **۱۴۱۰** **۱۴۱۱** **۱۴۱۲** **۱۴۱۳** **۱۴۱۴** **۱۴۱۵** **۱۴۱۶** **۱۴۱۷** **۱۴۱۸** **۱۴۱۹** **۱۴۲۰** **۱۴۲۱** **۱۴۲۲** **۱۴۲۳** **۱۴۲۴** **۱۴۲۵** **۱۴۲۶** **۱۴۲۷** **۱۴۲۸** **۱۴۲۹** **۱۴۳۰** **۱۴۳۱** **۱۴۳۲** **۱۴۳۳** **۱۴۳۴** **۱۴۳۵** **۱۴۳۶** **۱۴۳۷** **۱۴۳۸** **۱۴۳۹** **۱۴۴۰** **۱۴۴۱** **۱۴۴۲** **۱۴۴۳** **۱۴۴۴** **۱۴۴۵** **۱۴۴۶** **۱۴۴۷** **۱۴۴۸** **۱۴۴۹** **۱۴۵۰** **۱۴۵۱** **۱۴۵۲** **۱۴۵۳** **۱۴۵۴** **۱۴۵۵** **۱۴۵۶** **۱۴۵۷** **۱۴۵۸** **۱۴۵۹** **۱۴۶۰** **۱۴۶۱** **۱۴۶۲** **۱۴۶۳** **۱۴۶۴** **۱۴۶۵** **۱۴۶۶** **۱۴۶۷** **۱۴۶۸** **۱۴۶۹** **۱۴۷۰** **۱۴۷۱** **۱۴۷۲** **۱۴۷۳** **۱۴۷۴** **۱۴۷۵** **۱۴۷۶** **۱۴۷۷** **۱۴۷۸** **۱۴۷۹** **۱۴۸۰** **۱۴۸۱** **۱۴۸۲** **۱۴۸۳** **۱۴۸۴** **۱۴۸۵** **۱۴۸۶** **۱۴۸۷** **۱۴۸۸** **۱۴۸۹** **۱۴۹۰** **۱۴۹۱** **۱۴۹۲** **۱۴۹۳** **۱۴۹۴** **۱۴۹۵** **۱۴۹۶** **۱۴۹۷** **۱۴۹۸** **۱۴۹۹** **۱۵۰۰** **۱۵۰۱** **۱۵۰۲** **۱۵۰۳** **۱۵۰۴** **۱۵۰۵** **۱۵۰۶** **۱۵۰۷** **۱۵۰۸** **۱۵۰۹** **۱۵۱۰** **۱۵۱۱** **۱۵۱۲** **۱۵۱۳** **۱۵۱۴** **۱۵۱۵** **۱۵۱۶** **۱۵۱۷** **۱۵۱۸** **۱۵۱۹** **۱۵۲۰** **۱۵۲۱** **۱۵۲۲** **۱۵۲۳** **۱۵۲۴** **۱۵۲۵** **۱۵۲۶** **۱۵۲۷** **۱۵۲۸** **۱۵۲۹** **۱۵۳۰** **۱۵۳۱** **۱۵۳۲** **۱۵۳۳** **۱۵۳۴** **۱۵۳۵** **۱۵۳۶** **۱۵۳۷** **۱۵۳۸** **۱۵۳۹** **۱۵۴۰** **۱۵۴۱** **۱۵۴۲** **۱۵۴۳** **۱۵۴۴** **۱۵۴۵** **۱۵۴۶** **۱۵۴۷** **۱۵۴۸** **۱۵۴۹** **۱۵۵۰** **۱۵۵۱** **۱۵۵۲** **۱۵۵۳** **۱۵۵۴** **۱۵۵۵** **۱۵۵۶** **۱۵۵۷** **۱۵۵۸** **۱۵۵۹** **۱۵۶۰** **۱۵۶۱** **۱۵۶۲** **۱۵۶۳** **۱۵۶۴** **۱۵۶۵** **۱۵۶۶** **۱۵۶۷** **۱۵۶۸** **۱۵۶۹** **۱۵۷۰** **۱۵۷۱** **۱۵۷۲** **۱۵۷۳** **۱۵۷۴** **۱۵۷۵** **۱۵۷۶** **۱۵۷۷** **۱۵۷۸** **۱۵۷۹** **۱۵۸۰** **۱۵۸۱** **۱۵۸۲** **۱۵۸۳** **۱۵۸۴** **۱۵۸۵** **۱۵۸۶** **۱۵۸۷** **۱۵۸۸** **۱۵۸۹** **۱۵۹۰** **۱۵۹۱** **۱۵۹۲** **۱۵۹۳** **۱۵۹۴** **۱۵۹۵** **۱۵۹۶** **۱۵۹۷** **۱۵۹۸** **۱۵۹۹** **۱۶۰۰** **۱۶۰۱** **۱۶۰۲** **۱۶۰۳** **۱۶۰۴** **۱۶۰۵** **۱۶۰۶** **۱۶۰۷** **۱۶۰۸** **۱۶۰۹** **۱۶۱۰** **۱۶۱۱** **۱۶۱۲** **۱۶۱۳** **۱۶۱۴** **۱۶۱۵** **۱۶۱۶** **۱۶۱۷** **۱۶۱۸** **۱۶۱۹** **۱۶۲۰** **۱۶۲۱** **۱۶۲۲** **۱۶۲۳** **۱۶۲۴** **۱۶۲۵** **۱۶۲۶** **۱۶۲۷** **۱۶۲۸** **۱۶۲۹** **۱۶۳۰** **۱۶۳۱** **۱۶۳۲** **۱۶۳۳** **۱۶۳۴** **۱۶۳۵** **۱۶۳۶** **۱۶۳۷** **۱۶۳۸** **۱۶۳۹** **۱۶۴۰** **۱۶۴۱** **۱۶۴۲** **۱۶۴۳** **۱۶۴۴** **۱۶۴۵** **۱۶۴۶** **۱۶۴۷** **۱۶۴۸** **۱۶۴۹** **۱۶۵۰** **۱۶۵۱** **۱۶۵۲** **۱۶۵۳** **۱۶۵۴** **۱۶۵۵** **۱۶۵۶** **۱۶۵۷** **۱۶۵۸** **۱۶۵۹** **۱۶۶۰** **۱۶۶۱** **۱۶۶۲** **۱۶۶۳** **۱۶۶۴** **۱۶۶۵** **۱۶۶۶** **۱۶۶۷** **۱۶۶۸** **۱۶۶۹** **۱۶۷۰** **۱۶۷۱** **۱۶۷۲** **۱۶۷۳** **۱۶۷۴** **۱۶۷۵** **۱۶۷۶** **۱۶۷۷** **۱۶۷۸** **۱۶۷۹** **۱۶۸۰** **۱۶۸۱** **۱۶۸۲** **۱۶۸۳** **۱۶۸۴** **۱۶۸۵** **۱۶۸۶** **۱۶۸۷** **۱۶۸۸** **۱۶۸۹** **۱۶۹۰** **۱۶۹۱** **۱۶۹۲** **۱۶۹۳** **۱۶۹۴** **۱۶۹۵** **۱۶۹۶** **۱۶۹۷** **۱۶۹۸** **۱۶۹۹** **۱۷۰۰** **۱۷۰۱** **۱۷۰۲** **۱۷۰۳** **۱۷۰۴** **۱۷۰۵** **۱۷۰۶** **۱۷۰۷** **۱۷۰۸** **۱۷۰۹** **۱۷۱۰** **۱۷۱۱** **۱۷۱۲** **۱۷۱۳** **۱۷۱۴** **۱۷۱۵** **۱۷۱۶** **۱۷۱۷** **۱۷۱۸** **۱۷۱۹** **۱۷۲۰** **۱۷۲۱** **۱۷۲۲** **۱۷۲۳** **۱۷۲۴** **۱۷۲۵** **۱۷۲۶** **۱۷۲۷** **۱۷۲۸** **۱۷۲۹** **۱۷۳۰** **۱۷۳۱** **۱۷۳۲** **۱۷۳۳** **۱۷۳۴** **۱۷۳۵** **۱۷۳۶** **۱۷۳۷** **۱۷۳۸** **۱۷۳۹** **۱۷۴۰** **۱۷۴۱** **۱۷۴۲** **۱۷۴۳** **۱۷۴۴** **۱۷۴۵** **۱۷۴۶** **۱۷۴۷** **۱۷۴۸** **۱۷۴۹** **۱۷۵۰** **۱۷۵۱** **۱۷۵۲** **۱۷۵۳** **۱۷۵۴** **۱۷۵۵** **۱۷۵۶** **۱۷۵۷** **۱۷۵۸** **۱۷۵۹** **۱۷۶۰** **۱۷۶۱** **۱۷۶۲** **۱۷۶۳** **۱۷۶۴** **۱۷۶۵** **۱۷۶۶** **۱۷۶۷** **۱۷۶۸** **۱۷۶۹** **۱۷۷۰** **۱۷۷۱** **۱۷۷۲** **۱۷۷۳** **۱۷۷۴** **۱۷۷۵** **۱۷۷۶** **۱۷۷۷** **۱۷۷۸** **۱۷۷۹** **۱۷۸۰** **۱۷۸۱** **۱۷۸۲** **۱۷۸۳** **۱۷۸۴** **۱۷۸۵** **۱۷۸۶** **۱۷۸۷** **۱۷۸۸** **۱۷۸۹** **۱۷۹۰** **۱۷۹۱** **۱۷۹۲** **۱۷۹۳** **۱۷۹۴** **۱۷۹۵** **۱۷۹۶** **۱۷۹۷** **۱۷۹۸** **۱۷۹۹** **۱۸۰۰** **۱۸۰۱** **۱۸۰۲** **۱۸۰۳** **۱۸۰۴** **۱۸۰۵** **۱۸۰۶** **۱۸۰۷** **۱۸۰۸** **۱۸۰۹** **۱۸۱۰** **۱۸۱۱** **۱۸۱۲** **۱۸۱۳** **۱۸۱۴** **۱۸۱۵** **۱۸۱۶** **۱۸۱۷** **۱۸۱۸** **۱۸۱۹** **۱۸۲۰** **۱۸۲۱** **۱۸۲۲** **۱۸۲۳** **۱۸۲۴** **۱۸۲۵** **۱۸۲۶** **۱۸۲۷** **۱۸۲۸** **۱۸۲۹** **۱۸۳۰** **۱۸۳۱** **۱۸۳۲** **۱۸۳۳** **۱۸۳۴** **۱۸۳۵** **۱۸۳۶** **۱۸۳۷** **۱۸۳۸** **۱۸۳۹** **۱۸۴۰** **۱۸۴۱** **۱۸۴۲** **۱۸۴۳** **۱۸۴۴** **۱۸۴۵** **۱۸۴۶** **۱۸۴۷** **۱۸۴۸** **۱۸۴۹** **۱۸۵۰** **۱۸۵۱** **۱۸۵۲** **۱۸۵۳** **۱۸۵۴** **۱۸۵۵** **۱۸۵۶** **۱۸۵۷** **۱۸۵۸** **۱۸۵۹** **۱۸۶۰** **۱۸۶۱** **۱۸۶۲** **۱۸۶۳** **۱۸۶۴** **۱۸۶۵** **۱۸۶۶** **۱۸۶۷** **۱۸۶۸** **۱۸۶۹** **۱۸۷۰** **۱۸۷۱** **۱۸۷۲** **۱۸۷۳** **۱۸۷۴** **۱۸۷۵** **۱۸۷۶** **۱۸۷۷** **۱۸۷۸** **۱۸۷۹** **۱۸۸۰** **۱۸۸۱** **۱۸۸۲** **۱۸۸۳** **۱۸۸۴** **۱۸۸۵** **۱۸۸۶** **۱۸۸۷** **۱۸۸۸** **۱۸۸۹** **۱۸۹۰** **۱۸۹۱** **۱۸۹۲** **۱۸۹۳** **۱۸۹۴** **۱۸۹۵** **۱۸۹۶** **۱۸۹۷** **۱۸۹۸** **۱۸۹۹** **۱۹۰۰** **۱۹۰۱** **۱۹۰۲** **۱۹۰۳** **۱۹۰۴** **۱۹۰۵** **۱۹۰۶** **۱۹۰۷** **۱۹۰۸** **۱۹۰۹** **۱۹۱۰** **۱۹۱۱** **۱۹۱۲** **۱۹۱۳** **۱۹۱۴** **۱۹۱۵** **۱۹۱۶** **۱۹۱۷** **۱۹۱۸** **۱۹۱۹** **۱۹۲۰** **۱۹۲۱** **۱۹۲۲** **۱۹۲۳** **۱۹۲۴** **۱۹۲۵** **۱۹۲۶** **۱۹۲۷** **۱۹۲۸** **۱۹۲۹** **۱۹۳۰** **۱۹۳۱** **۱۹۳۲** **۱۹۳۳** **۱۹۳۴** **۱۹۳۵** **۱۹۳۶** **۱۹۳۷** **۱۹۳۸** **۱۹۳۹** **۱۹۴۰** **۱۹۴۱** **۱۹۴۲** **۱۹۴۳** **۱۹۴۴** **۱۹۴۵** **۱۹۴۶** **۱۹۴۷** **۱۹۴۸** **۱۹۴۹** **۱۹۵۰** **۱۹۵۱** **۱۹۵۲** **۱۹۵۳** **۱۹۵۴** **۱۹۵۵** **۱۹۵۶** **۱۹۵۷** **۱۹۵۸** **۱۹۵۹** **۱۹۶۰** **۱۹۶۱** **۱۹۶۲** **۱۹۶۳** **۱۹۶۴** **۱۹۶۵** **۱۹۶۶** **۱۹۶۷** **۱۹۶۸** **۱۹۶۹** **۱۹۷۰** **۱۹۷۱** **۱۹۷۲** **۱۹۷۳** **۱۹۷۴** **۱۹۷۵** **۱۹۷۶** **۱۹۷۷** **۱۹۷۸** **۱۹۷۹** **۱۹۸۰** **۱۹۸۱** **۱۹۸۲** **۱۹۸۳** **۱۹۸۴** **۱۹۸۵** **۱۹۸۶** **۱۹۸۷** **۱۹۸۸** **۱۹۸۹** **۱۹۹۰**

شده است. ازین موضوع چنین بدست می‌آید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم میباشند، این فکر را از دین زرتشت گرفته‌اند. آنها در اثر این پیشگویی بوجود آمده‌اند.^۱

بعقیده نیبرگ نکته قابل توجه آنست که هرچند در کلیه مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید وضدیت خیر و شر را بوسیله ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند. مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردند به‌درام‌کنونی که در نتیجه آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد، فقط آنها مسئله معاد را بصورت دقیق حل میکنند. مثلاً در انجیل متی (باب بیست و چهارم - ۳۶) میگوید: «اما از آنروز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.» این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکرسامی است: یعنی چشم براه یک رشته پیش‌آمدهای فاجعه انگیز میباشند که بطور حتم بوقوع می‌پیوندند. اما دنباله آن تعیین نشده است. در تعقیب این پیش‌آمدها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که بحساب هر کسی رسیدگی میشود و بهمرفته یکنوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق‌العاده علاقمند است و شدیداً حس میکند که وظیفه‌ای را عهده‌دار میباشد.

وقایع راجع بمعاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. متحمل است

1. L. Gordon Rylands, Did Jesus ever live? 1935.

راجع بموضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران بکتبهای زیر مراجعه شود:

L. H. Mills, Our Own Religion in Ancient Persia.

Söderblom. La Vie future, P. 255-260

۲- در حاشیه حلیه‌المتقین مجلسی ۱۳۱۶ ص ۵۰ مینویسد: «... بدانکه وقتی برای ظهور آنحضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر میشود و بحدیث حضرت صادق (ع) هر که تعبیر وقت نماید خود را در علم غیب با خداوند شریک کرده.»



که زرتشت داد گرفته باشد، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود میگیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر یک درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم میشود و بموجب یکنوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان میپذیرد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون مذهب زرتشت است. سرانجام این درام را بطور محقق تماشا کننده بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با باطریقه علمی دقیق پیش بینی شده است. و کسی که وظایف دینی خود را بطور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون بیم و هراس، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیبا پرستی نیست شرکت بکند.^۱

جای تعجب است که دکتر وست برخلاف معمول با نظر سطحی «زندوهومن یسن» را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است تا نشان دهد این کتاب معمول و از سایر مذاهب اقتباس شده است اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می باشد، باضافه گویا مترجم تا اندازه ای تعصب بخرج داده است. برای اثبات این مدعا نکات استنادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدانها اشاره خواهد شد، خود بخود اغلب ایرادات را برطرف خواهد کرد. مثلاً علامات و اتفاقاتی که در زندوهومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط باتفاقات زمان مغول و سلجوقیان در تورا و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد. یا از جمله لغت «کرسانی» اوستائی که دکتر وست «کلیسا» حدس زده است. (در سوم-۲۶).

هرچند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ مذاهب روشن نشده است^۲، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام

1. H. S. Nyberg 'Journal Asiatique' t, ccxix, 1931 pp. 30-31

۲- تأثیر عقاید زرتشتی در مذهب یهود بخوبی مشاهده میشود، «جای تردید است که یهوه خدای قمری یکی از قبایل گمنام سامی محتملاً خدای بزرگ جهان بقیه یادرقی در صفحه ۲۴

انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را باز اصلاح خواهد نمود. معیناً در بعضی جزئیات بایکدیگر فرق دارند. مثلاً یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند در صورتی که در اسلام ظهور میکند، یعنی امامی که غایب است بموقع ظاهر میشود و دنیا را پس از آنکه پراز ظلم و جور شده پر از عدل و داد مینماید. یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیاء باب شصت و یکم) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند. نزد یهود هجوم یا جوج و مأجوج، نزد عیسویان ازژدا یا جانور یوحنائی Apocalypse و پیغمبر کذاب. نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antéchriste عیسویان و دجال^۲ مسلمانان است).

دوره بعد از هجرت یهود بشمار نمیرفت مگر تحت تأثیر آهورامزدا که قرن‌ها پیش از اشعیاء نبی خداوند بزرگ جهان بود.»

A. H. Krappe, La Cenèse des Mythet, p 246.

«یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند. قسمت‌های توارۀ که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده بکلی از اثر فلسفۀ ثنویت فاقد میباشد، شیطان محققاً در نوشته‌های بعد از هجرت ظهور می‌نماید، ابتدا مرددو بعنوان تهمت زننده است (زکریا نبی-۳) بعد بعنوان دشمن بزرگ بشریت و کسیکه مرگ را در دنیا فرستاد معرفی میشود. بالاخره در انجیل نه تنها نام شیطان در هر صفحه آمده است، بلکه طبقه‌بندی برای دیوان قابل میگردد که بفرمان پیشوای خود میباشند. یعنی خود ضدیا اهریمن نتیجه روشن است» همان کتاب صفحه ۶۵-۶۶. و نیز رجوع شود بکتاب‌های زیر:

J. Scheffelowitz, Die Altpersische Religion und des Judentum, Giessen, 1920. Bökl, Die Verwandtschaft der Jüdisch-Christlichen mit der persischen Eschatologie, Cöttingen, 1902

1. Margoliquth, On Mahdiis and Mahdism, 1915.

۲- بنظر می‌آید لغت دجال تحریفی از دروج پهلوی است که بمعنی ضد اشوئی و نام دیو ماده‌ای است که فریبنده و دروغگو میباشد. گویا خردجال نیز یکنوع بقیه پاورقی در صفحه ۲۵

نزد هر سه ملت نجات‌دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود: نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است. و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. ولیکن اسلام همه این وظیفه را بعهدۀ عیسی نمیگذارد و کارگشایی بدست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است.^۱

گرچه مانی معتقد برستاخیز جسمانی نیست^۲، ولیکن در محبت قیامت (روز داوری) عقیده‌مند است زمانی میرسد که شر از دنیا برمیخیزد و تاریکی از روشنائی میجزا میشود و دنیا بحالت اول خود برمیگردد. مطالب بالا از اعتقاد به «سه‌زمان» ناشی میشود که بی‌شبهت بعقیده زرتشتیان نمیباشد.

(۱) - دوره نخست، زمانی که روشنائی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده‌اند، (۲) دوره میانه، زمانی که در اثر تهاجم قوای تاریکی بروشنائی باهم مخلوط میشوند و (۳) دوره فرجامین، زمانی که روشنائی و تاریکی دوباره کاملاً ازهم جدا میگردند و تا جاودان همینطور میمانند.^۳

در قطعۀ شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنین گراد). پرسش‌هایی راجع بآخر زمان و علامات آن میشود. گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده، ولی چنین بدست می‌آید پیروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد. تکه‌هایی از کتاب «شابوه‌رگان» مانی وجود دارد، در آنها اشاره بظهور مانی نمیشود ولی از قراینی چنین برمیآید که انتظار ظهور عیسی را دارند.

تحریف «خرسپا» از افسانه‌های اساطیری زرتشتی است. (بندهشن بزرگ و روایات هرمزدیار فرامرز، بمبئی ۱۹۳۲ ص ۹۷).

۱ - بنا بر عقیده اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه‌امام مستور خواهند آمد. این سه امام مستور نمونه‌ای از سه پسر زرتشت میباشد.

۲ - مردان فرخ، گزارش گمان شکن، چاپ تهران ۱۹۴۳، ص ۴۷.

3- W. Jackson, A Sketch of the Manichaean Doctrine Concerning the Future Life.



در «شابوهرگان» ترجمه مولر Müller نام «خردشهر ایزد» آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند. جاکسن معتقد است که بی شک عیسی باین لقب نامیده شده. در قطعات پهلوی لنین گراد، اشاراتی به «آمدشویه پیشو زندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» شده است. وقایعی که مصادف با ظهور میشود، عبارتست از علامات شگفت-انگیزی که در آسمان پدید می آید و دال بر آمدن «خردشهر ایزد» میباشد و دانش را بیش از تکمیل فرشگرد بدنیا می آورد. فرشتگانی از شرق و غرب بفرمان او فرستاده میشوند و بهمۀ اهل دنیا پیام میفرستند. اما اشخاص شرور او را انکار میکنند و کاذب می شمارند. از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمانها وزمینها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می آورند.

در باره اعتقاد ایرانیان به قائم، دو کتاب مهم یکی بقلم دار مستتر و دیگر ادگار بلوشه^۱ وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران میباشد که در اینجا از موضوع ما خارج است. دو دانشمند نامبرده کوشیده اند پیشگوئی های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه بنمایند و بخصوص وقایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار بدهند.

ادگار بلوشه، در کتاب خود سرچشمه اعتقاد بوجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است. (ص ۱۲۶) مینگارد: «تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دور دستی که امواج اقیانوس اطلس

1- J. Darmesteter, *Le Mehdi depuis les Origines de L, islam jusqu, a nos jours.* E. Blochet, *Le Messianisme dans L, Hétérodoxie Musulmane?*

راجع بمقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود؛

Gray, *Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology'* Goldziher, *Islamisme et parslisme.*

روی آن خرد می‌شو. تولید انقلابات بيمشار کرده است، از عکس العمل اعتقاد ایرانی بظهور قائم برضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن برانداختن اعتقاد بوجود قائم بوده است.»

از کتاب «زندوهومن یسن» نسخ متعددی به‌پازند و فارسی وجود دارد، ولی چنین بنظر میرسد که نسخه پهلوی نسبتاً از نسخه‌های بالا اصیل‌تر مانده است. در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی دان، دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی بانگلیسی ترجمه کرده است^۱. ولی متن کنونی براساس صحیح‌ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گورانکلسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی طبع رسانیده است^۲. در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به‌دیوان» وجود دارد که عیناً نقل میشود و نیز قسمتی از «جاماسپ‌نامه» و «زرتشت‌نامه» که نسبت مستقیم با پیشگوئی‌های زند وهومن یسن دارد که در دنباله کتاب افزوده میگردد.

این کتاب حتی‌المقدور بطور تحت لفظی ترجمه و بفارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در باورقی داده میشود و اسنادی که راجع بموضوع کتاب است در حواشی نقل میگردد. جملاتی که در قلاب [] گذاشته شده ظاهراً تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به‌متن اصلی افزوده‌اند و قسمت‌هایی که در هلالین () گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا متاره در متن گذاشته شده به‌حواشی مراجعه شود. گرچه بواسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن با الفبای

1_ S. B. E Vol 5. Pahlavi Texts, (Part) E. W. West. p 189-235. Oxford, 1880

2_ B. T. Anklesaria, Zand1_ Vohûman Yasn, Bombay, 1919

صدا دار لاتین چاپ میشد، ولی از آنجا که وسایل طبع فراهم نبود، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانی که مایل باشند مطالعه دقیق بنمایند باید به نسخه اصل مراجعه کنند. در خاتمه سپاسگزاری خود را بدانشمند فرزانه آقای بهرام گورانکلسریا که از هر گونه کمک و راهنمایی در ترجمه این متن باینجانب فرو گزار نکرده اند تقدیم مینمایم.

ص . هدایت

۱- نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده برای ضبط متنهای پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است، بلکه لهجهها و زبانهای بومی ایرانی را نیز نمیتوان با این حروف ضبط کرد. حتی برای فارسی معمولی نیز شایسته نمیشد. مثلاً یک نفر چک یا فرانسوی میتواند فارسی را بحروف زبان خود بنویسد و اگر آنرا بهم زبان خود بدهد که فارسی نداند آن شخص قادر است متن فارسی را بی غلط بخواند. ولیکن اگر زبان چک یا فرانسه را بحروف فارسی بنویسند و به یک نفر فارسی زبان بدهند که ازین زبانها با اطلاع باشد، غیر ممکن است که بتواند آنرا بی غلط بخواند. فارسی معمولی را نیز نمیتوان با تلفظ کامل و دقیق بحروف کنونی نوشت و بهمین علت فارسی نوشته و زبانی، دوزبان جدا گانه شده است. مثلاً «رفتم و بهش گفتم» را باید معرب و بشکل ساخگی، «رفتم و باو گفتم» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تفریح یا فرنگی مآبی و یا تقلید ندارد. غرور ملی را نیز چریجه دار نمیکند، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند، میخی، پهلوی و اوستائی اختراع صد درصد ایرانی نبوده، چنانکه حروف فارسی کنونی اختراع ایرانی نمیشد و به تناسب موقع با احتیاجات خود وفق داده اند. امروزه هم بی آنکه لازم باشد اختراع تازه ای در خط فارسی بکنند، باید حروف فارسی بصورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدا دار باشد تا بتوان تمام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد

(بخش = ۱)

زند و هومن یسن

(*) «به خشنودی دادار اورمزد به افزونی، افزونی دار، درخشنده فرمند و امشامپندان! آفرین ویژه ۳ بر دین بهی مزدیسنان! تندرستی و دیس زیوشی ۵ و آبادانی او را باد که این برایش نوشته میشود»^۶

در نخستین

(۱) چنانکه از متودگر^۷ پیداست: زرتشت از اورمزد انوشکی^۸

۱- تفسیر. ۲- فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بامرگ میباشند و عده آنها هفت است. ۳- خالص - بی آرایش. ۴- مقصود زرتشتیان پرستنده اورمزد هستند که بهدینان نیز میگویند، مقابل آن دیویسان یعنی دیو پرستان میباشند. ۵- طول عمر. ۶- این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسیکه دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است. ۷- بموجب دینکرد این کتاب اولین مجموعه ادبیات مزدیسنان بوده است. درروایات دومین کتاب محسوب میشود. ۸- بامرگی-زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشدارو (انوش دارو) و نوشیروان (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا ائوش میباشد.

خواست. (۲) پس اورمزد خرد هر ویسپ آگاه^۱ را به زرتشت نمود. (۳) او بن^۲ درختی بدان بدید، که چهار شاخه بدان بود؛ یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده^۳. (۴) پس او پنداشت که (این را بخواب دید. (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد، گفت که: «خدای مینویان^۴ و گیتیان^۵ بمن نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود.»

(۶) اورمزد به مهمیتامان^۶ زرتشت گفت که: «آن درخت يك بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. (۷) آن چهار شاخه، چهار هنگامی است که می‌رسد. (۸) آن زرین، آنست که من و تو گفتگوی^۷ دینی کنیم، و گشتاسپ شاه^۸ دین بپذیرد، و کالسید دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری بدور شده در روش نهانی^۹ باشند. (۹) آن سیمین،

۱- آگاه و محیط همه چیز Omniscient. ۲- ته - بدنه - پایه - تنه.
 ۳- گومخت = اختلاط - دونا جنس - ناویژه - ضد لغت آمیخته که اختلاط دو همجنس میباشد = ریم آهن. ۴- لاهوت، در کتابهای فلسفی و عرفانی دوره اسلامی به تمپیرهای، عالم معنوی - عالم امر - عالم غیب (جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است. ۵- ناسوت یا عالم خلق - عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتابهای بعد از اسلام ترجمه شده است. ۶- بموجب بندهشن (درسی و دوم - ۱) نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است. ۷- در متن همپرسه آمده (هم پرسش) مشورت - گفتگو، Interview. ۸- در زمان سلطنت گشتاسپ، زرتشت به دربار او رفته و اوستائی که روی ۱۲ هزار پوست گاو بخط طلائی نوشته شده بود عرضه داشت. گشتاسپ بدین زرتشت گروید و آتشکده‌هایی بنا نهاد. این اتفاق درسی امین سال سلطنت گشتاسپ رخ میدهد و چهارمین هزاره آغاز میگردد. ۹- یعنی مخفی شدن بصورت آدمی یا جانوران. دارمستقر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت میکند: «بشکل مخصوص دیوان و نه آدمیان، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر بخود میکیرند». سپس از شرح پهلوی نقل می‌کند: «آنها تیکه قادر به نامرئی کردن کالبد خود میباشند. او (زرتشت) کالبدشان را شکست، آنها تیکه نمیتوانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (نا بود کرد). شکستن بقیه باورقی در صفحه ۳۱

خداوندی شاه اردشیر کی^۱ است. (۱۰) و آن پولادین، خداوندی انوشه روان خسرو پسر کواد^۲. (۱۱) و آن از آهن آلود * (هنگام) فرمانروائی بیدادانه دیوان ژولیده موی از تخمه^۳ خشم است^۴، چون دهمین صد سال^۵ تو پسر رود، ای سپتامان زرتشت!

در دوم

(۱) به زند وهو من یسن^۵، خرداد یسن و آشتاد یسن پیدا است، که یکبار گجسته^۶ مزدک پسر بامداد، دشمن دین پیدا آمده^۷، تا مردمان را

کالبد، عبارت از اینست که ازین لحظه ببید که شکل دیوان را پذیرفتند نمیتوانند آزار برسانند، چنانکه کنون که بشکل جانوران و آدمیان میباشند نمیتوانند زیان برسانند. در کارنامه اردشیر پاپکان در نخستین - ۶ نهان روشی در مورد ساسان بکار رفته است،

۱- اردشیر دراز دست هخامنشی. ۲- خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد.

۳- در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم *Asmodae* را دارد، در جاماسپ نامه دیوان ژولیده موی اعراب را معرفی میکند: «۲۸- از آن فراز ایشان خود بخود افتند و یکدیگر را تباه کنند. پس تازیان ژولیده موی از تخمه خشم بیابند، باندک زور و زاور (قدرت) ایران شهر را سبید و هشتاد و دو سال و نهم ماه و هفت روز و چهار زمان فراگیرند. جاماسپ نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در پانزدهم.

۴- در متن دهمین صد زمستان آمده است. ۵- شکی نیست که زند بمعنی ترجمه از پهلوی است. این مطلب قابل توجه میباشد زیرا خرداد و آشتاد یشت وجود دارد، ولی در آنها اشاره به مزدک نمیشود. ۶-

ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و افراسیاب و ابالیس استعمال شده است. ۷- در بندهشن بزرگ (چاپ انکلسریا در ۳۴-۲۷ ص ۲۱۵) مینویسد: «در پادشاهی کواد، مزدک بامدادان به پیدائی آمده، داد (آئین) مزدکی نهاد، کواد را بفریفت و شیفته کرد؛ فرمود، زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت. و دین مزدستان را از کار بازداشت، تا انوشه روان خسرو پسر کواد فرواکی آمد، (بسن بلوغ رسید) و مزدک را بکشت و دین مزدستان بیاراست و آن خیونان (هونها) که همواره بایران شهر تاخت و تاز میکردند سر کوبید و راند و ایران شهر را بی بیم کرد.»

دشمن دین یزدان کند. (۲) آن انوشته روان خسرو پسر کواد، خسرو پسر ماوینداد، نوشاپوهر پسر داد اورمزد، دستور آذرپاذگان، آذرفرنیغ راستگو و آذرباد، آذر مهر، و بخت آفرید^۲ را به پیش خواست. (۳) او از ایشان پیمان خواست^۳، که: «این یسئها را نهان مدارید؛ و جز به بستگان خود زند میاموزید^۴». * (۴) ایشان بخسرو پیمان کردند.

در سوم

(۱) به زند و هومن یسن پیداست^۵ که زرتشت دیگر بار از اورمزدانوشکی خواست. (۲) او گفت، [او زرتشت میباشد]: دادارا! میان آفریدگان تو من پرهیز کارتر و کارگرترم، اگر چون درخت: جویدیش^۶، گوکتیش^۷،

۱- خسرو پسر قباد میباشد.

۲- داد هرمزد و آذر فرنیغ نام مفسرین است. آذرباد و بخت آفرید در ادبیات دینی پهلوی سرشناس میباشد. در هفتم بند ۶ همین کتاب نام داد اورمزد آمده است. ۳- در متن فارسی از این پیمان ذکر نمی‌شود، اما مینویسد که خسرو پیامی بمزدک فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرسش-هایی که از طرف انجمن موبدان از او میشود پاسخ بدهد در صورتیکه نتواند از عهده جواب برآید کشته شود. مزدک پذیرفت از او ده مسئله دینی سوال شد، مزدک بیکی از آنها نتوانست جواب بدهد و شاه فرمان بکشتن او داد.

۴- منع متشابهی به زرتشت راجع بمتن اوستا شده است. رجوع شود به خسرداد یسن-۱۰.

۵- از جمله بالا چنین بدست می‌آید که متن فعلی تفسیر اصلی نمیشد بلکه خلاصه آنست، نسخ خطی پازند از این فصل شروع میشود.

۶- یا: ونئی هرویسپ تخمک (درخت همگی تخمها) نام درخت افسانه‌ای است که در دریاچه: وروگشا میباشد و از تخمه آن همه گیاهها روئیده‌اند. نام دیگر آن: جوید بیش یعنی راننده درها (بندهشن دیده شود).

۷- اگر یرث پسر پیشنگ برادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می‌شود. در مینوخر دیسان جانور اساطیری معرفی شده، (۳۱) گویشاه به ایران ویج اندر کشور خوانیرس میباشد، (۳۲) و از پای تا نیم - تن گاو و از نیم تن تا ز بر مردم، (۳۳) و همواره بکنار دریا نشیند، (۳۴) ویش یسندان همی بقیه پاورقی در صفحه ۳۳

یوشت فریبان^۱ و چهرومیان پسر گشتاسپ^۲» ([او همان پشوتن درخشان است.])^۳ «مرا انوشه کنی، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی، مردمان بدین تو بهتر بگروند، (چون میانداشند): که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه^۴ مزدیستان از اورمزد بپذیرفت انوشه باشد» و نیز آن مردمان بدین تو بهتر گروند.»

(۳) اورمزد بدو گفت^۵. «ای سپیتامان زرتشت! اگر ترا انوشه کنم، پس تور براتر و کرب^۶ انوشه باشد؛ و چون تور براتر و کرب انوشه باشد، رستاخیز و تن پسین^۷ کردن نشاید.»

کند وزهر (آب مقدس) بدریا همی ریزد، (۳۵) از ریختن آن زهر، خرفستر بی شمار اندر دریا بمیرند. (۳۶) چه اگر او آن یزش فراوان نکند و آن زهر بدریا نریزد و آن خرفستر بی شمار را تباہ نسازد، پس هرگاه که باران بارد خرفستر نیز مانند باران مبارد^۸ میخورد در شصت و یکم ص ۱۶۷

۱- شاید هاوشث پسر گوروا باشد (دینکرد). نیز رجوع شود به آبان یشت ۸۱ و فروردین یشت ۱۲۰. ۲- پشوتن پسر گشتاسپ میباشد و این چهارتن از اورمزد زندگی ابدی یافته اند، ولی بموجب روایات دیگر پهلوی باین عده افزوده میشود. در اسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب زندگی نوشیده اند زندگی جاودانی یافته اند و ملقب به رجال الغیب میباشند.

۳- قسمتهائی که در قلاب گذاشته شده توضیحات شارحین است.

۴- در اینجا بمعنی مقدس است. ۵- در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل از فاعل واقع شده، مانند (اوزرتشت گفت) و این طرز سیاق اوستائی است. چنین بدست میآید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است. ۶- در فارسی به اشکال براتر و ش - برتروش و پوران تروش آمده است. نام یکی از برادران خانواده کرب از نسل خواهر منوچهر میباشد که جادوگر بوده و بموجب اسناد پارسیان زرتشت بدست تور براتر و ش کشته میشود، اورمزد به زرتشت میگوید: اگر تو بمرگ شوی کشنده تو (که البته زرتشت نمیدانسته) او هم بمرگ خواهد شد و در اینصورت معاد جسمانی غیر ممکن خواهد بود. (کتاب هفتم دینکرد دیده شود). بهرام پژدو میگوید: برتروش آن مهتر جادوان - یکی جادویی ساخت اندر نهان (۳۷۳)

پاورقی ۷ در صفحه ۳۴

(۴) زرتشت را در اندیشه^۱ دشوار نمود. (۵) اورمزد به خرد هرویسپ آگاه دانست، که سپیتامان زرتشت اشو^۲ چه اندیشید. (۶) او دست زرتشت را فراز گرفت؛ او اورمزد مینوئی افزونی، دادار اشوی جهان استومندان^۳ خرد هرویسپ آگاه را بسان آب^۴، بر دست زرتشت کرد، او گفت، ([او اورمزد]) که: «فراز خور.»

(۷) و زرتشت آنرا فراز خورد، از آن خرد هرویسپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت. * (۸) هفت شبانه روز، زرتشت در خرد اورمزد بود. (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را بهفت کشور زمین بدید، ([که هر یک را چندان موی به پشت و سر بکجا دارند. -]) (۱۰) او دار و درخت بدید، ([که چگونه باشد،]) که اروان^۵ چند ریشه به سپندارمذ^۶ زمین دارند^۷ ([که چگونه رسته اند یا بیکدیگر آمیخته میباشند.]) (۱۱) در هفتمین شبانه روز، او خرد هرویسپ آگاه را از زرتشت بازستانید. (۱۲) زرتشت پنداشت که: «(این را) بخواب خوشی که اورمزد داد

- ۷- تن اخروی - یعنی بدنی که در روز قیامت مردگان را به آن می آرایند یعنی معاد جسمانی. ۱- در متن منش بمعنی نظر - تصور آمده است
mind - idée - conception. ۲- مقدس - پرهیزگار - بی آرایش.
۳- اسطسقات - عناصر - ارکان. کلمه «استومند» چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق میباشد با آنچه بزبان یونانی «استوئیخویون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی بصورت «اسطس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان برعربی همان «ارکان» میباشد که بجای عناصر بکار رفته است، ریشه لغت استومند از «است» آمده که بمعنی استخوان است (لاتین Os یونانی Osteon) در کلمات هسته، ستون - استوانه - استودان و استخوان باقی مانده است. شاید اس و اساس عربی نیز ناریشه «است» فارسی یکی باشد.
۴- در متن «به آبکرب» آمده یعنی بشکل آب - بشکل مایع.
۵- با اراده و ارژنامه - در سوم - ۲ مقایسه شود. Urvar - ۶
یعنی رستیها و مجموع نباتات، در سانسکریت بمعنی کشتزار است در لاتینی Arbor و بفرانسه Arbre میباشد. ۷- فرشته ماده ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس و بیمرگ میباشد. ۸- با یادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱-۱۲-۱۳ مقایسه شود.



دیدم و از خواب بیدار نشده‌ام.» (۱۳) او هر دو دست را برد و بتن خویش مالید (و اندیشید) که: «دیرزمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که اورمزد داد بیدار نشده‌ام.»

(۱۴) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «بخواب خوشی که اورمزد داد چه دیدی؟»*

(۱۵) زرتشت گفت که: ای اورمزد مینوسی افزونی! دادار جهان استومندان! مرد کامروائی^۱ با بسی خواسته دیدم، که به تن بدنم و روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود؛ خوش آیندم ننمود. (۱۶) درویشی بی چیز و بیچاره دیدم، که روانش فریه و به بهشت بود، مرا خوش آیند نمود.^۲ (۱۷) مرد توانگری بی فرزند دیدم، مرا برازنده ننمود. (۱۸) مرد شکسته‌ای با فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود.* (۱۹) درختی دیدم که هفت شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی برنجین، یکی ارزیزین^۳، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده.^۴

(۲۰) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم: * (۲۱) درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. (۲۲) آن هفت شاخه که تو دیدی، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید.

(۲۳) «و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه^۵ است که من و تو در بارهٔ دین باهم گفتگو کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند،

- ۱- در اینجا شاید بمعنی فریه و یا تن پرور است. ۲- این عقیده خیلی دور از اصول دین زرتشت است. زیرا یکنفر زرتشتی نه بوسیلهٔ ریاضت و نه گذشت از نعمتهای دنیا به بهشت میرود، بلکه برعکس بوسیلهٔ زندگی فراخ ولی بی‌آلایش و برخوردار از نعمتهای دنیا که بسود آفرینش نیک باشد به بهشت خواهد رفت.
- ۳- در دین زرتشت داشتن فرزندان بسیار از جملهٔ اعمال پسندیده است.
- ۴- قلمی. ۵- آهن گسیخته = ریم آهن - چدن.
- ۶- اولین پادشاهی که بدین زرتشت گروید و از او پشتیبانی کرد. در نخستین بنده دیده شود.

و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی^۱ بمانند و اهریمن، دیوان و زاد و رودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند، و پرهیز آب و آتش و رستنیها و سپندارمسذ زمین پیدا بشود.

(۲۴) «آن سیمین، خداوندی اردشیر کسی است، که بهمن پسر سپندداد خوانده شود^۲، که دیوان را از مردمان جدا کند، همه جهان را بپیراید و دین را روا کند.

(۲۵) «آن روئین، خداوندی اردشیر^۳ آراینده و پیراینده جهان و آن شاپور شاه^۴ باشد، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان^۵ جهان روا کند و بهی پدیدار بشود، و آذرباذ پیروز بخت، پیراستار دین راست، با روی آماده شده^۶ برای این دین با جاداراهان پیکار نماید، و باز آنرا برآستی آورد^۸.

۱- در نخستین بند ۸ یادداشت دیده شود.

۲- اردشیر دراز دست ملقب به هومن، پسر سپندداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه). ۳- اردشیر پایکان اولین پادشاه ساسانی است. در آفرین را پهلوی گفته میشود، «هم زور فرور اردشیر پایکان باد، با همه فرور آراستاران و پیراستاران و وینارتاران دین خدائی باد»

۴- پسر اردشیر است. بنظر میآید که رونویس کننده زمان ساسانی برای خوش آمد پادشاه وقت این صورت را بعمد دراز نموده و ضمناً جزئیات دیگر بآن افزوده است. ۵- پایان - حد. ۶- در متن فارسی روی گذاخته آمده است.

۷- اشاره به آذر باد مهر اسپند، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود. در روایات داراب هرمزدیار - جلد اول ص ۵ مینویسد: «موبدان موبد آذرباد مهر سفند گفت: اگر شما را برآستی و درستی دین پاک و نهک مزدیسنا شکی است من سوگند یاد میکنم. کسانیکه اندک تردیدی داشتند گفتند که، چگونه سوگند میخورید! آذرباد گفت: آن چنان که نه من روی بگذازید و من در نزد شما سروتن میشویم. آنگاه روی گذاخته بروی سینه من بریزید. اگر سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید که دست از کج روی بردارید و بدین نسوختم من راورقی در صفحہ ۳۷

(۲۶) «آن برنجین، خداوندی ولاش شاه^۱ اشکالی است، که جداراهانی که باشند از جهان ببرد، و آن اکوان پسر گرگرمیاک^۲ دروند^۳، از جدادینان راه تباہ کند و از جهان نابین و ناپیدا شود.

(۲۷) «آن ارزیزین، خداوندی بهرام گور شاه^۴ است، که مینوی رامش^۵ را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند.

(۲۸) «آن پولادین، خداوندی خسرو پسر کوادشاه^۶ است، که گجسته مزدک پسر بامداد^۷، دشمن دین را که با جداراهان باشند، ازین دین باز

مزدیسنا پایدار مانید. پس گمراهان این شرط را پذیرفتند. آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد، سرتن شست و نه من روی گذاخته برسیئه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس از همه شبه برخاست و بدین پاک بی گمان شده اعتراف نمودند.^۱ ۱- ولاش پادشاه اشکانی که اوستا و زند را جمع آوری نموده و بدین زرتشت رونق داد. بموجب ترتیب زمان، دوره برنجین باید قبل از دوره روئین ذکر شده باشد، در متن فارسی و پازند این ملاحظه شده است.

۲- نام یکی از دشمنان دین مزدیسنان است. (کرسانی Keresāni اوستائی). نیروسنگ کلیسا کیه خوانده و کلیسا حدس زده دارمستترا کوان را نیز اسکندر تصور کرده است. گمان میکند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) با ایران آمده. ولی این تعبیر خیلی دوری است و کرسیاک همان کرسانی اوستائی میباشد. در سروشها دوخت (در نخستین- ۶) لغت کرسه ودریستا (در نهم - ۲۴) به لغت: کرسانی مراجعه شود. در متن فارسی نیز کلیسا و کلیسه مینویسد. ۳- بدکردار - کافر - دیومنش Damē. ۴- پادشاه ساسانی که بواسطه شکنجه دشمنان دین و جلوگیری از مذاهب بیگانه محبوب اهل دین شد. ۵- طرب معنوی. معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی بشعر و موسیقی وطرب داشته است و بقول فردوسی و حمزه از هندوستان قبیله‌های لوری را بایران دعوت کرد.

۶- خسرو اول (انوشه روان) پسر قباد. ۷- از مشخصات این دوره نیز مانند دوره قبل، شکنجه مرتدان میباشد. عقاید مزدک که بر اساس یک نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه میگرفت، در زمان قباد طرف بقیه پاورقی در صفحه ۳۸

دارد.

(۲۹) «آن از آهن آلوده، فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده موی^۱ از تخمه^۲ خشم^۳ باشد، ای سپهتامان زرتشت! هزاره تو بسر آید، چون دهمین صدسال تو پایان رسد، ای سپهتامان زرتشت!»

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که: «ای دادار جهان استومندان مینوئی افزونی! نشانه دهمین صدسال چه باشد؟»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپهتامان زرتشت، نشانه هزاره تو که بسر

رسد روشن کنم:

(۳) «در آن پست‌ترین هنگام، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه، دیوان ژولیده موی از تخمه خشم، برسند. (۴) آن بدتخمان از کسته خوراسان^۴ به ایران شهر بریزند*، افراشته درفش باشند، و زین سیاه دارند و موی ژولیده بر پشت دارند؛ و از نژاد پست‌ترین بندگان و

توجه هاهم گردید و خسرو اول پسر قباد مزدک را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل عام کرد و باین جهت ملقب به «عادل» شد؛ به سلطنت قباد و مزدک تألیف کریستنسن مراجعه شود. ۱- موی پریشان و سر برهنه در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است. ۲- مقصود دیو خشم میباشد. در متن فارسی هاشم مینویسد گویا تعدد مترجم زرتشتی را می‌رساند و گر نه این لغت هیچ ربطی با هاشم ندارد.

۳- خطه، *Coste* (فرانسه قدیم). شاید خطه مغرب همین کلمه باشد.

۴- مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعهد است که این دیوان اعراب بوده باشند که از سمت مغرب آمدند؛ مگر اینکه یکنفر ساکن کرمان چنین تصویری را بکنند. گویا مقصود ترکها میباشد که از جانب ترکستان به ایران حمله کردند و گر نه هیچیک از اختصاصات آنها بجز دوره فرمانروائی طولانی ایشان را نمیتوان با اعراب مقایسه کرد. ۵- احتمال می‌رود اشاره به اعراب باشد.

دروگران^۱ «زویش»^۲ و بیشتر مزدور باشند*.

(۵) «ای سپیتامان زرتشت! آن تخمه و زاد ورود خشم را بن پیدا نیست. (۶) آنان بیماری جادو به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند. (۷) آنگاه بس چیزها را سوزند و آلاینند، و خانه از خانه داران، ده از دهگانان، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زنهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان، و آتش بهرام^۳ که به داد برپا شده است (همه) به نیستی رسد؛ و زنگیان^۴ و آوارگان پیدا آیند. (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند.

(۹) «ای سپیتامان زرتشت! این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم به زیان جوئی و بیدادی [فرمانروائی بیدادانه] برکنند. (۱۰) آن دیوان ژولیده‌موی فریفتار باشند» [چون آنچه که گویند نکنند] «و بدترین دین دارند» [چون آنچه که نگویند کنند]]. (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان^۵ و راستی و آئین نیست؛ و زنهار ندارند، و بگفته خود استوار نباشند. (۱۲) و این ده‌های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آز و فرمانروائی بیدادانه برکنند.

(۱۳) «اندر آن هنگام، ای سپیتامان زرتشت! همه مردم فریفتار باشند.» [بدخواه یکدیگر باشند؛] و مهرورزی بزرگ^۶ دیگر گونه باشد.

- ۱- «چون خرم دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان در وند و کابل و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند.» سیاست‌نامه. چاپ تهران ص ۱۷۴. ۲- نام خانواده‌ای که دشمن زرتشت بوده است. ۳- آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ، فرنیغ و گشنسپ و برزین مهر باشد و حامی همه آذرهای زمینی است. (در هفتم بند ۲۴ یادداشت دیده شود).
- ۴- گویا اشاره به اعراب باشد.
- ۵- در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است. به پهلوی پشت بمعنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن می‌باشد. ۶- دوستی بزرگ (به‌طعنه می‌گوید).

(۱۴) و آزر و دل‌بستگی و روان دوستی از جهان بشود * (۱۵) مهر پدر از پسر، و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند، (؟) و خواهش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد.

(۱۶) «ای مپی‌تامان زرتشت! چون دهمین صدسال تو سر برود، خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد. (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد. (۱۸) و میوه تخم ندهد؛ و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید؛ و آنکه بیفزاید مپی‌د نباشد. (۱۹) و رستنیها و دارودرخت بکاهد، اگر کسی یکصد میستاند، نود بکاهد و ده بیفزاید، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد. (۲۰) و مردم کوتاه‌تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد، و فریفتارتر و بیدادتر باشند، و سپاس و آزر نماند و نمک ندارند، ایشان در بند پرشش (از یکدیگر) نباشند.

(۲۱) «در آن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را. * (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و کر به^۲ از دست ایشان کم رود، و همه گونه جداکیشان بدخواه ایشان باشند. (۲۳) «و در همه جهان، مرده را چال کنند^۳ و مرده را بگسترانند. (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده، و سوزاندن و بردن مرده به آب^۴ و آتش و خوردن مردار^۵ را به داد گیرند و نپرهیزند؟»

۱- رسیده. ۲- کار ثواب. تکالیف مذهبی را انجام دادن. کار بخت = وظیفه نسبت بخدا را بجا آوردن. ۳- در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پورش ناپذیر است. ویدیوداد ۱-۱۳ (۴۵) همچنین ۱۲ (۳۸) ۶-۵۱ (۱۰۵) ۷-۵۱ (۱۰۵) و غیره. صد در فصل ۳۳ مینویسد: «۲ چه در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند، اسفندارمذ اما سفند همی لوزد، چنان سخت است که کسی را مار، یا گزدم در جامه خواب بود و زمین را نیز همچنان است. ۴- که نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکارا کنی از آن رنج برهاند». ۴- غسل میت. ۵- خوردن گوشت مانده و حرام شده^۶ ۶- در مقدمه بندهشن ص ۴۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن بزرگ که اشاره به آمدن اعراب بقیه پاورقی در صفحه ۴۱

(۲۵) «گمان کنند که کار و کربۀ بزرگ انجام دهند و راه دروندی^۱ و دوزخ سپرند؛ و از اوارونی^۲ و فرومایگی و گمراهی خشم و آزدوزخ روند.

(۲۶) «اندر آن هنگام سخت، ای سیمیتامان زرتشت! [هنگام] فرمانروائی خشم سخت نیزه^۳ و دیوان ژولیده موی از نخمۀ خشم،» «آن پست‌ترین بندگان»^۴ بخداوندی ده‌های ایران فراز روند.

(۲۷) «و بهدینان که کستی^۵ بمیان دارند، پس از آن پادایوی^۶ داشتن نتوانند. (۲۸) چه، به آن پست‌ترین هنگام، مردار و پلیدی^۷ چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد، به مردار رود. (۲۹) یا چون خویشتن را به برش نوم^۸ شوید چون پای از مغاک^۹ بیرون نهد به مردار رود. *

می‌کند می‌نویسد که؛ ایرانشهر بدست تازیان افتاد و دین بد آنها رایج شد. بسیاری از عادات پیشینیان برانداخته گردید، دین مزدیسنان به‌نزاری رسید. شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده‌ها به داد گرفتند. از بد و خلقت مصیبتی باین بزرگی رخ نداده بود. زیرا از کردار بد، از خواهش و عادات بیگانه، کردار دشمن منشا نه، قوانین بد و دین بد ایشان، ویرانی و حرص و ناسزائیهای دیگر استوار گردید.

- ۱- دروغ پرستی و این عنوان بمردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق می‌شود، دیومنشی Damnation کفر والحاد. ۲- ردیلت ضد فرارونی = فضیلت.
- ۳- لقب اوستائی دیو خشم می‌باشد. ۴- شاید اشاره به سبکتکین باشد که از نژاد بردگان بوده است. ۵- کمربند زرتشتیان (گجسته ابالیس چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود. ۶- وضو - پاکی داشتن - شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن؛ (صدر به‌در پنجاهام و هفتاد و چهارم رجوع شود)؛ ۱- اینکه چون بامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی بردست باید افکندن یعنی دستشو۲- پس بآب پاس دست شستن چنانکه دست از ساعت تا سردست سه بار شستن و روی از پس گوش تا زیر زَنخ تا میان سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شوید... - یادایب
- ۷- در متن هیخس آمده که بمعنی فاضلات بدن مانند؛ ناخن، موی و دندان باشد آخال - پینخال - آشغال. ۸- تطهیر - مراسم وضوی بزرگ نه‌شبه برای کسیکه بر مرده آلوده شده است. (وید یوداد نهم ۳۶-۱۳ دیده شود). ۹- پاورقی ۹ در صفحه ۴۲

(۳۰) یا چون به نسا کده^۱ آئین «درون»^۲ بجا آورد، بی آنکه برسرم^۳ فراز بگستراند سزاوار باشد^۴. (۳۱) یا به آن پست‌ترین هنگام، شایسته باشد که دو مرد^۵ یزش^۶ بکنند، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد؛ چون از صد، از هزار و از ده‌هزار، یکی باشد که باین دین گردد، و نیز آنکه بگردکار دین را انجام ندهد* (چون) آتش بهرام^۷ به نیستی و نزاری رسد، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند^۸. (۳۲) یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد^۹. هر چند نیرنگستان^{۱۰} نداند، چون بامنش نیک آتش افروزد سزاوار است^{۱۱}. (۳۳) «خواستہ و آزر م»^{۱۲}، همه به جد اکیشان و جد اراهان رسد. (۳۴) و کر به گران^{۱۳} نیک ازدودمان آزاد مردان^{۱۴} و مغ مردان^{۱۵} بی پوشش

در لفت اوستائی مغ بفتح اول بمعنی چالهای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر میکنندند. بعد اطلاق به سنگی شده که بر برش تو مگاه میگذرانند و جای نشیمن است. مغاک از همین لفت آمده. فردوسی می‌گوید، مغی ژرف پهناش کوتاه بود - براو برگشتن دژ آگاه بود.

۱ - یازاد مرگ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا میگذارند. ۲ - نان مقدس - مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی *Office eucharistique* میباشد که بافتخار امشاسپندان انجام میگیرد و در جشنهای گاهنبار اجباری است درون فطیر کوچک گردی است با نداژه کف دست، عدد آنها مطابق مراسم چهار و یا شش میباشد.

۳ - شاخه‌های باریک پی کرده بود بدرازی یک‌وجبه که از درخت گز و هوم... و یا درخت انار ببرند... هر گاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسرم بدست بگیرند... فرهنگ جهانگیری.

۴ - در متن بمعنی جایز و احوط میباشد.

۵ - برای انجام مراسم یزش معمولاً هشت نفر لازم است. ۶ - آئین پرسش و خواندن دعا. ۷ - در چهارم بند ۷. ۸ - یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که بموجب قانون شرع مقرر گردیده است. ۹ - مقدمات وضو وغیره را بجا آورد. ۱۰ - نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است. ۱۱ - احوط است. ۱۲ - حرمت - عزت ۱۳ - ثوابکاران. ۱۴ - آزادگان. ۱۵ - دانشمندان دین - روحانئون.

(گشاده) و سرو پا برهنه بروند^۱. (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغان مردان بزنی گیرند. (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغان مردان به شکستگی و بندگی رسند، و «زویش»^۲ و خردان به بزرگی و فرمانروائی رسند. * و آوارگان و خردان به پیشگاهی^۳ و فرمانروائی رسند. * (۳۷) گفتار دینداران و مهره^۴ (۹) و گزارش دادوران^۶ راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان و نارو زندگان و بدکاران و فسوسگران^۶ و دادستان دروغ^۷ را راست و باور دارند. (۳۸) و بدان سوگند دورغ خورند^۸، و بزور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من اورمزد گویند. (۳۹) «آنانکه به هیر بدان^۹ و هاوشتان^{۱۰} نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند^{۱۱} و بد یکدیگر را نگرند؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند. (۴۰) و از گناهایی که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه هیر بدان و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند» ([که بدگویی کنند و بد یکدیگر گویند؟]) «ویزشی^{۱۲} که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند.

- ۱- ایرانیان قدیم سروها برهنه رفتن را نکوهیده میدانسته‌اند. در کتاب صد در بندهش مینویسد: «۱۵ چون بیک پای کفش روند بهر یک گام فرمانی گناه باشد.» در شایسته نشایسته چاپ رست در چهارم: «۱۰ هر گاه سه گام بی پوشش بردارند فرمانی گناه و چون چهار گام بردارند تن پوهری گناه باشد.»
- ۲- در چهارم بند - ۴. ۳- پیشگاه «پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته‌اند.» برهان قاطع.
- ۵- قانونگذاران-اهل شرح. ۶- بمعنی دلگش. فسوس بمعنی بازیچه دریشخند و استهزاء نیز آمده است فردوسی: رخس برمه و خور فسوسد همی پری خاک راهش ببوسد همی. ۷- کسانی که فتوای ناحق دهند. ۸- گویا اصطلاح «سوگند خوردن» از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می‌کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همه قوای آسمانی و شهادت راستی، آن آب را مینوشیده‌اند. ۹- پیشوایان دین.
- ۱۰- پیروان دین-اصحاب طلبه. ۱۱- عیب‌جویی کنند.
- ۱۲- مراسم عبادت.



(۴۱) «واندر آن دهمین صد سال که هزارهٔ تو بسر خواهد رسید، ای سپیتامان زرتشت! همهٔ مردم آزرپرست و ناسزا دین باشند. (۴۲) وابر کامکار و باد تند رو، بهنگام وزمان خویش باران نشایند کرد. (۴۳) ابر سهمگین همهٔ آسمان را چون شب تار کند. (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمهٔ دانه‌ها را ببرد. (۴۵) باران نیز بهنگام خویش نیارد و بیشتر خرفستر^۲ ببارد تا آب. (۴۶) و آب رودخانه‌ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد.»* (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زاینده، و بی‌هنر ترزایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگتر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند. (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد.

(۴۹) «و به آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! مردمی که کستی بمیان دارند^۳، از بدخواهی فرمانروایی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ، بتنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و سرگ را آرزو کنند.»* (۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش ازدل بر نیاید.

(۵۱) «و جشن و نهاده^۴ پیشمیان و اوسفریده^۵ یزدان و یشت^۶ و یزش^۷ و گاهنبار^۸ و فروردیکان^۹ جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی‌گمان

۱- از جمله دستوری که در بارهٔ چیدن ناخن و موی سرداده شده (ویدیو داد ۱۷ دیده شود). یکی از نتایج بی‌مبالاتی در آن عقب افتادن باران است.
۲- جانوران زیانکار اهریمنی.
۳- مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان میباشد.

۴- وضع - رسم. ۵- گیتی خرید - دعائی که بدل شخص برات بشود و بخواند ۶- «یشت نام نسکیست از جملهٔ بیست و یک نسک زند و این نسک را بجهت ارواح مردگان خوانند و در گاهنبارها قرائت کنند.» فرهنگ جهان گیری. ۷- عبادت و پرستش. ۸- جشنهای ششگانه سال برهان قاطع به لغت گاهبارها مراجعه شود. ۹- نام جشنی که فارسیان در پنج روز آخر سال گیرند و آنرا خسهٔ مسترقه گویند (برهان قاطع و نیز کتاب التفهیم چاپ تهران ۲۵۶ لغت پروردگان دیده شود).

باور ندارند. (۵۲) وپاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد^۱ دهند و آن نیز که دهند باز بخشند!^۲

(۵۳) «و آن مردم بهدین^۳ نیز که این دین بهی مزدیستان بستایند، به راه و روش و به جامهٔ ایشان (دشمنان) فراز روند؛ و ایشان به آن دین خویش نگرند. (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان^۴ نیک، از ده و جای خویش، از بن جای و دودمان خویش بهدر بدری شوند، و ازخردان و ناچیزان، چیز به نیاز خواهند، و بهدرویشی^۵ و آوارگی رسند. (۵۵) از ده نفر، نه نفر این مردم بسوی باختر^۶ تپاه شوند.

(۵۶) «در خداوندی بدایشان، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد. (۵۷) سپندارمذ^۷ زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایو کشت^۸ پدیدار شود چون: زر و سیم و روی و ارزیر^۹ و سرب.* (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به پندگان انبران^{۱۰} رسد، چون خیونان^{۱۱}، ترک، انور^{۱۲} و توپید^{۱۳}، چون او درک^{۱۴}، و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و

- ۱- صدقه. ۲- به طعنه میگوید که آنچه را میدهند باز می بخشند.
 ۳- زرتشتی. ۴- دهقان بمعنی بزرگزاده. ۵- در یوزکی- قفر.
 ۶- شمال (ویدیوداد ۱۹-۱)، «از نواحی شمال انگره مینوی پر سرگ دیو دیوان بیرون دوید». در فارسی جدید باختر عموماً مغرب و گاهی نیز بمعنی مشرق آمده است.. 154, Xlii, ZDMG, Bartholomae
 Justi, Beiträge I, 13; Harn, Grundriissd. n. P35 No 149

- دیده شود.
 ۷- در سوم بند - ۱۰. ۸- ایوخشست = گوهرکان - فلزات.
 ۹- قلع. ۱۰- غیر ایرانی. ۱۱- این لغت همین بمعنی لشکر نیز خوانده میشود اما در اینجا باید خیون بمعنی هونها باشد. (یادگار زیران دیده شود) ۱۲- غیر تورانی؛ دکتر بیلی Dr. Bailey در c. I, BSOS
 هیاطله حدس زده است. ۱۳- دکتر بیلی تبتی گمان کرده است.
 ۱۴- ادرده؛ دکتر بیلی این لغت را «اندر» خواننده در صورتیکه سیاق کلمه پهلوی بالغت فرق دارد و جمله را ازین ببعید اینطور ترجمه میکنند، «که بین اهالی کوه نشین و چینی و کابلی و سغدی و... میباشد» (یادگار جاماسپ چاپ بقیه پاورقی در صفحه ۴۶



و ارومیان^۱ و خیونان سپید سرخپوش به ده‌های ایران من فرمانروا باشند، فرمان و کامه^۲ ایشان بجهان روا باشد.

(۵۹) «پادشاهی از ایشان چرمین کمران^۳ و تازیان^۴ و ارومیان بایشان رسد. (۶۰) آنان چنان فرمانروائی بد کنند که مرداشوی^۵ نیک و مگسی را کشتن بچشم ایشان هر دویکی باشد. (۶۱) و پاسداری^۶ (?) و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد^۷ و کاریز^۸ و رود و جویبار بهدینان ایران، باین بیگانگان رسد؛ و میاه و مرز و درفش بایشان رسد؛ و بکام خشم بفرمانروائی جهان روند. (۶۲) و چشم (آزمند)شان از خواسته پر نشود، و خواسته جهان گردکنند، و زیر زمین نهان کنند. (۶۳) و بسا ناکاریها چون غلام بارگی و نزدیکی با زنان بی‌نماز کنند، و هوا پرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند.*

(۶۴) «در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه‌یک بکاهد، و سپندارمذمین برآید^۹ و آفت و مرگ و نیازمندی بجهان سخت‌تر باشد. (۶۵) اورمز به سپیتامان زرتشت گفت: «این را از پیش گویم»

رم ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود.) ممکن است این لغت خودرک خوانده شود. در اینصورت دارمستتر حدس می‌زند نام یکی از قبایل خزر باشد. بهرام پژدو(شعر ۱۴۰۱) میگوید: زترکان و پیکند و ختلان و چین — برآید سپاهی بایران زمین. ۱- مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز میشود. ۲- خواهشی و آرزو. ۳- دوال گستیان. فردوسی؛

«بکشتی گرفتن نهادن سر گرفته هر دو دوال کمر.»
در فارسی جدید دوالها مانده است. ۴- در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر میشود (در ششم - ۱۰). لغت تازی را مارکوارت (شهرستانهای ایران شهر ص ۵۸) از لغت تاختن بمعنی تاخت و ناز و غارتگری مشتق میدانند و معتقد است که هیچ ربطی نه با قبیله طی و نه با لغت تاجیک دارد که از تات می‌آید و ترکان ایرانیان را باین لفظ میخوانند. ۵- پرهیز کار-مقدس. ۶- درست معنی آن معلوم نیست، دکتر وست امنیت ترجمه کرده است. ۷- دسترنج. ۸- قنات ۹- باد کند؛ پرخیزد؟ ۱۰- در سوم - ۲۰ دیده شود.

(۶۶) این گنا مینوی دروند^۱ آنگاه که باید تباہ شود، ستمکارتر و بدفرمانروا تر باشد.»

(۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: « به هیربدان و هاوشتان^۲ این بخوان و از برکن، به زند و پازند گزارش بیاموز که بجهان فراز گویند:» [تا] بکسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند:]]* « که ایشان باید به امید تن پسین^۳ و رستگاری روان خویش، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده بردباری کنند. (۶۸) «ای سپیتامان زرتشت! بتو نیز گویم: کسیکه به آن هنگام تن خواهد، رستگاری روان نتواند؛ چه، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود؛ کسیکه روان خواهد، تنش گرسنه و نزار، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت^۴.»*

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینوی افزونی! داداراشوی جهان استومندان!» [اورمزد اشو در خواندن و دیگری برای ستایش اوست، باشد که دادار اشو گویند.]] «دادارا! آیا در آن هنگام سخت، پرهیزکاران و دیندارانی هستند که کستی بمیان داشته باشند و آئین دین را با شاخه^۵ برسم^۶ بجای آورند و دین «خویتودس^۷» به دودمان ایشان روا باشد؟»

-
- ۱- ضداشو، عموماً در مورد دیوان و مردان استعمال میشود. زرتشت بهرام گفته، درود از ما به بهدین خردمند که درست از ره و آیین دروند.
 - ۲- هاوشت = طلبه - صحابه - شاگرد دینی.
 - ۳- تن اخروی - معاد جسمانی (در سوم بند - ۳).
 - ۴- در سوم بند - ۱۵.
 - ۵- ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - دیده شود.
 - ۶- از تفسیر چنین برمیآید که نویسنده از متن اوستائی ترجمه کرده است.
 - ۷- شاخه‌های گز که بدست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن و دیوان است). در چهارم بند - ۳۰ دیده شود.
 - ۸- خویشی دادن - پیوند خویشی - Communion. اغلب اروپائیان این لغت را ازدواج بین خویشان نزدیک ترجمه کرده‌اند.

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسم بجا آورد، گرچه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد. (۳) کسیکه در آن هنگام سخت «ایتها آذیزمیده» و «اشم وهو» بگوید و یاد کند، مانند کسی است که در خداوندی گشتاسپ شاه «دوازده هومیست» را به زهر^۴ انجام میداده است. (۴) و کسیکه آئین پرستش را بجا بیاورد و سرودگاتها^۵ را بخواند، مانند اینست که او در خداوند گشتاسپ شاه آئین واج^۶ و مرود گاتها را برگزاده باشد.

(۵) «اشوتترین (مرد) آن باشد که بدین بهی مزدیسنان باشد، دین «خویتودس» بدودمان او رود.»

(۶) اورمزد گفت: ای سپیتامان زرتشت! درین نهزار سالی که من

- ۱- دعای زرتشتیان که پیش از خوراک میخوانند و اهورا مزدا را بعنوان آفریدگار آفرینش نیکوپرستش میکنند. (یسنا، ویدیواد ۳۷).
- ۲- اشاره بدعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر میخوانند و هر کب ازین دوازده کلمه اوستائی میباشد. اشم و هو هیشتم استی، اوشتااستی، اوشتا اهامائی، هیت اشائی و هیشتائی اشم. «راستی بهترین نیکی است (وهم مایه) سعادت است. سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است.» (اشا و هیشتا نام امشاسپند است). ۳- دوازده هوماست دعائی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته میخوانند و هر فرشته بنوبت خود ۱۲ روز پی در پی پرستش میشود. (ترجمه بهمن یشتوست ص ۲۱۳ یادداشت ۴ دیده شود). ۴- زائوترای اوستائی (آب زور) دکتروست ترجمه صحیح آب مقدس میکند ولی در زمان قدیم زهر بمعنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک نفر زرتشتی باتش بهرام تقدیم میشده است. (گجسته ابالیث چاپ چاچا بمبئی ۱۹۳۶ ص ۱۸۶). ۵- در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخوانند. ۶- واژه و از باز - باج «خاموشی بود که مغان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زهمه اختیار کنند.» واج گرفتن - دعائی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زهمه میکنند. این لغت از ریشه؛ وج - واج اوستائی بمعنی سخن گفتن است. ۷- در پنجم-۱

اورمزد دادم، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند. (۷) چه، در درخداوندی بد آزدی دهاک^۱ و افرامیاب تورانی، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و بیشتر میزیستند، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود. (۸) چه در آن خداوندی بدایشان در ایرانشهر پنج دهه ویران نبود، چونانکه هزاره^۲ تو سر برود، ای میتامیان زرتشت! (۹) چه همه دهه های ایران به سم اسب ایشان کنده شود؛ درفش ایشان تا به پدشخوار گر^۳ برسد؛ با فرمانروائی متمکرانه جایگاه دین را از آنجا ببرند، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید.*

(۱۰) «ای میتامان زرتشت! این را از پیش گویم.»

(۱۱) از هستان^۴ در پرستش آنکس ایدون برتر باشد، [(که یزش^۴ اورمزد بیشتر کند.)] اورمزد از اشوئی بهمه چیز آگاه است [(اورمزد که از اشوئی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و کر به را هر آنچه هست بدهد؛)] و من [(انجمنان)] نر و ماده را میپرستم، [(امشاسپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند.]-] ^۵

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که: ای اورمزد میتوئی افزونی!

- ۱- ضحاک.
 - ۲- پتش - خوره - گر = کوهی که بدان فره است. نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان میشود. (بندهشن در دوازدهم ۲-۱۷).
 - ۳- موجودات. ۴- پرستش.
 - ۵- این قسمت از دعای بنکهاها نام اوستا ترجمه شده که از اینقرار میباشد، بنکهاها نام ائمت، یسنه ییستی و نکهو، مزدادا هوروئثا، اشات هچا، یاونکهمچا تسچاتا و سچایز میئده.
- «هورامزدا آگاه است از آن کسیکه (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، بحسب راستی، این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم.»

دادار اشوی جهان استومندان! این دین بهی مزدیستان را از چه رو باز
بپیرایند؟ و با چه افزار^۱ این دیو ژولیده موی از نژاد خشم^۲ را بکشند؟
(۳) دادارا! بمن مرگ بده، و نوادگان مرا مرگ بده،» (که در آن هنگام
سخت زیست نکنند؛)) «بایشان زندگی اشوئی بده،» (که دروئدی^۳ و راه
دوزخ را نپویند.)

(۳) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! پس از نشانه سیاه^۴،
فرمانروائی ازین خشم تخمگان^۵ به شیداسیان کرسیاک^۶ دروچ^۷ درده^۸
سلمان^۹ رسد،» ([ماهونداد^{۱۰} گفت که: ارومیان باشند؛ و روشن^{۱۱} گفت که:
سرخ کلاه^{۱۲} و سرخ زین و سرخ درفش باشند؛ و اینها نشانه ایشان باشند.]-)
(۴) «ای سپیتامان زرتشت! چون بیایند، خورشید نشان سهمناکی
بنمایاند و ماه از رنگ بگردد، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی
باشد؛ به آسمان نشانهای گوناگون پیدا آید؛ و زمین لرزه بسیار باشد؛
و باد سخت تر آید و بجهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید؛ و

۱- وسیله - آلت. ۲- در نخستین بند - ۱۱ ۳- دیومنتشی.

۴- شاید مقصود درفش سیاه است که علامت عباسیان میباشد. در افسانه‌های اساطیر
بموجب فردوسی علامت تورانیان میباشد و درفش افراسیاب سیاه است درفش
کیخسرو بنفش است. درفش پشوتن نیز سیاه میباشد.

۵- در نسخه پازند «ترکان چرمین کمر» افزوده میشود، یعنی اهالی ترکستان.

۶- وست گمان میکند در اینجا نیز اشاره به عسویان شده است. (در سوم بند -
۲۶ یادداشت دیده شود.) ۷- ضد اشوئی، دیو ماده است که فریبنده و

دورغکو میباشد. ۸- ایالت. ۹- Sairima اوستائی (بند هشتن در

بیستم - ۱۲) سرزمین سلم پسر فریدون. این لغت دیلمان نیز خوانده میشود
که نام محلی در همان حوالی است. ۱۰- نام یکی از شارجین است (در

دوم بند - ۲ دیده شود.) ۱۱- روشن پسر آذر فرنیغ فرخ‌زاد است که در
زمان هامون میزیسته (گزارش گمان شکن چاپ تهران ص ۴). ۱۲-

قزلباش که ترکان سرخ کلاه میباشند و در زمان صفویه اسم آنها مشهور شده
ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر ازین زمان است.



و ستاره تیر^۱ و اورمز^۲ بدترین پادشاهی را نشان دهند.

(۵) «دروج شیداسپان کرسیاک^۳، یکصدگونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه باشند. درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان بسیار، باین ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بتازند، تا کنار اروند^۴» ([کسانی باشند که رود فرات گویند،]) «تا دوان پایتخت آشورستان» ([این دوان با داوری سخت^۵ پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده‌اند، کسانی آن را پناه‌گاه دیوان گویند.])*

(۶) ایدون ایشان از خشم تخمگان سدگونه و هزارگونه و ده‌هزار گونه بکشند، و درفش، نشان و سپاه بیشمار ایشان دیوان ژولیده‌موی باز گردند^۶؛ و سپاه پیشانی فراخ^۷ ترک و کلیر^۸ دشمن به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم برستند؛» ([بدانید که افزاشته درفش باشند، چه درفش را افزاشته گیرند، بدانید که گروه بیشماری چون موی بریال اسپ^۹ به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم. بمانند؛]) «ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسیاک ارومائی^{۱۰} با هم فرامند،

(۷) «ای سپیتامان زرتشت! جنگ بزرگ و کار زار ایشان بایکدیگر سه‌بار و سه‌جای باشد.

- ۱- عطارد که ستاره نحس است. ۲- مشتری ۳- در سوم بند - ۲۶.
- ۴- رود دجله است و ارتک محتمل است که رود ارس باشد. فردوسی گوید:
اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اورندرا دجله خوان.
- ۵- سخت امار یا سخت همار لقب پایتخت آشور است. ۶- معلوم نیست بکجا برمیگردند و کدام دسته هستند. ۷- از مشخصات قیافه مغول (در هفتم - ۱۱). ۸- در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری بنام کلیر وجود دارد.
- ۹- در آمده درازنامه (۵۴) این اصطلاح را برای روح اشخاص شرور آورده که در دوزخ مانند یال اسپ بغل هم واقع شده‌اند اما یکدیگر را نمی‌بینند و احساس تنهایی میکنند. ۱۰- در اینجا نسبت شیداسپ ذکر میشود (در سوم - ۲۶) اروم یا بیزانتین که شامل یونان نیز میشده است.

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس، آنگاه که او بیاری دیوان با امشاسپندان بود^۱.

(۹) « دو دیگر چون تو، ای سپیتامان زرتشت، دین پذیری و با من گفتگو کنی، هنگامیکه گشتاسپ شاه و ارجاسپ^۲ خشم زاده، به کارزار دین، در سپیدرزور^۳ با هم ستیزه کنند؛ *» ([کسانی گویند در پارس باشد.])

(۱۰) « و سه دیگر، چون هزاره تو بسر آید، ای سپیتامان زرتشت! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند؛ *» ([گویند که در دشت نهاوند^۴ باشد.]) همه مردمان ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، از جایگاه خویش به پذیرش خوارگر برستند. » ([گویند آذرگشنسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد، بدانید که دین

۱- اشاره به افسانه پرواز کلاس به تحریک اهریمن برای اینکه خدائی را ازاورمزد بستاند به موجب افسانه کلاس پادشاه کیان پسر کی ابیوه است که دیوان بفرمان او بودند و بدستورش هواپیمائی ساختند تا با آسمان صعود بکنند. ولی همینکه از ابرها گذشتند اورمزد توانائی ایشان را بگرفت و بزمین افتادند. اما خودش زنده ماند چون مقدر بود که سیاوش از نسل او بوجود بیاید. ۲- در کتاب یادگار زریران جنگ زیر برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خمون شرح داده شده است. این جنگ بفتح گشتاسپ و رزق دین زرتشت پایان می‌پذیرد. ۳- یوستی **Justi** اور و ساره را دشت بیاض در کوهستان قائن و بیرجند حدس می‌زنند. جنگل سپید را بمن نیشاپور و مشهد قرا می‌دهد به موجب بندهشن جنگ قطعی در کوهستان کومش (گرگان) روی می‌دهد. در هنگامیکه سپاهیان ایران نزدیک بوده متواری بشوند، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث می‌کرد که به (مدن فریاد) یعنی فریاد رس مقلب گردید. (نهر نکستار چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹-۱۲۲ داستان شهر بانو) در پشت بان زندهم ۳۱-۳۳ راجع به کیخسرو و سپیدرزور اشاره شده است و در جاماسپ نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سپید در سپیدرزور گفتگو میشود که در ناحیه پذیرش خوارگری اتفاق می‌افتد.

۴- آیا اشاره به جنگ معروف فتح المفتوح بین ایرانیان و اعراب شده و یکنفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است؟ پاورقی ۵ در صفحه ۵۳

بدانجا آشکار شود؛ کسانی گویند که در ماهی^۱ خواهد بود، آتروک^۲ گفت که در خرچنگ^۳ باشد؛] «ای سمیتامان زرتشت! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بشود، که این مردم پدشخوارگر و پارس و سوراخ نشین^۳ و کوه نشین و دریا نشین پس از آن نهفته بمانند.»*

(۱۱) «چه، چون شوهر خویشتن را بتواند رهائی دهد، دیگرش زن و فرزند و خواسته بیاد نباشد.»

(۱۲) پس زرتشت گفت که: «دادارا! مرا مرگ بده، نوادگان مرا مرگ بده،» [تا در آن هنگام سخت زیست نکنند.]

(۱۳) اورمزد گفت: «ای سمیتامان زرتشت! بیم مدار، چه، آنروز که دهمین سده هزاره تو زرتشتان سربروده، هیچ دروند از این هزاره در آن هزاره نرود.»*

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینوئی افزونی!

۵- دریاچه ارومیه به اوستائی *Caçasta* در بندهشن در بیست و دوم - ۲: «دریاچه چپچست در آذرپادگان است، آب آن گرم و راننده دردها می‌باشد.» در کتابهای پهلوی صفات گرم آب، درمان آب، دور از دیوان و راننده دردها (جوید بیش) برای این دریاچه آمده است. بقول نویسنده زاد اسپرم (در ششم - ۲۲) آذرگشنسپ در کنار این دریاچه بوده است. دریاچه ارومیه که نزدیک محل تسولد زرتشت هیبشاد مقدس بشمار می‌آید.

۱- برج حوت. ۲- آدرونام دستوری است. ۳- برج سرطان. ۴- شاید مقصود مردمان غارنشین است.

۵- هزاره‌ای که زرتشتان ناهیده میشود. ۶- وست در ترجمه بهمن یشت (ص ۲۱۹ یادداشت ۱) متذکر میشود که این مطلب با ازمنه تاریخی وفق میدهد. ولی بنظر می‌آید که هزاره زرتشت پیش از آشفتنگی در مذهب و قبل از هجوم دیوان بیابان رسیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا فصل هفتم بقیه پاورقی در صفحه ۵۴

دادار اشوی جهان استومندان! دادار! چون آنان بی شمار باشند، به چه افراز ایشان را تباه توان کردن؟!»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپهتاما زرتشت! چون دیو ژولیده موی از تخمه خشم پدید آید، نخست بسوی خوراسان^۲ نشان سیاهی^۳ پیدا بشود؛ هوشیدار پسر زرتشت به دریاچه فرزندان^۴ زائیده شود؛» ([کسانی

شرح داده شده است. بموجب بندهشن در سی و چهارم ۷-۶ فاصله بین «ظهور دین» در سلطنت کی گشتاسب تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می شود. اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی ساله بود. از اینقرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزاره او باید انجام گرفته باشد. چنین بدست می آید که نویسنده بهمن یشت همان تاریخ بندهشن را اقتباس کرده است. هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسب باشد از اینرو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ - ۵۹۵ میلادی بوده است. بموجب تعیین زمان ناقصی که در بندهشن دیده میشود دهمین هزاره عالم در برج جدی با ظهور دین آغاز میشود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان پایان میرسد. و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدار تطبیق مینماید. بنظر میرسد که از هزاره هوشیدار نیز گذشته است که از ۵۹۳-۶۳۵ تا ۱۵۹۳-۱۶۳۵ بوده است. ۱- نویسنده پس از شرح شرات دیوان در دوره آهی آلوده دوباره از نوع شروع میکند، تا وسیله دفع آنها را نشان بدهد.

۲- خراسان یا مشرق. ۳- در ششم- ۳. ۴- بموجب بندهشن در سیستان واقع شده است. (ابان یشت ۱۰۸) به اوستایی «فرزندان آب». پوستی این دریاچه را دریاچه آب ساکن جنوب غزنون حدس میزند. دریاچه فرزندان جزو عجایب سیستان بشمار میرفته - درزند آگاهی (بندهشن بزرگ) می نویسد، دریاچه فرزندان به سیستان است. گویند که چون آزادمرد درست کاری چیزی اندر آن افکند بپذیرد، چون درستکار نباشد، آنرا باز بیرون افکند. بن چشمه آن نیز با آب دریای فراه (فراخو کورت - و رو کورت) پیوسته است. در دوازدهم - ۶.

گویند که به دریای کیانسیه^۱ باشد و کسانی گویند به کابلستان^۲ باشد. [(۴) «در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد، ای سپیتامان

زرتشت!» (کسانی بسوی چین و کسانی در هندوستان گویند.)]

(۴) «کی زائیده شود؟» [(گویند که پدرکی از نژادکیان باشد و بیاری هوشیدر^۳ به هندوستان شود. (۵) درصد سالگی کام از زنان گیرد، سپس کی چنانکه از نوشته‌های دینی بر میآید، او را بهرام و رجاوند^۴ خوانند از او بزاید؛ کسانی او را شاپور گویند.)]

(۶) «در آن شبی که کی زائیده شود، نشانی بیجهان رسد، ستاره از آسمان بیارد؛» [(چون کی زائیده شود ستاره نشان نماید؛ داد اورمزد^۵ گفت که در ماه آبان و بروز باذ^۶ باشد؛] «زندگی پدر آن کی بفرجام رسد، او را بانوان شاه بیوروند؛ پادشاه زن باشد.

(۷) «چون آن کی به سی سالگی برسد؛» [(کسانی هنگام را گویند)] «سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند؛» [(چه درفش را افراشته گیرند.)] «بادرفش افراخته و با زین افراخته، به تاخت و تاز تا به رود^۷ روند؛» [(برخی ده بومه گویند؛] «ای سپیتامان

۱- کریستن سن، گمان میکند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده میشده است. (Les Kayanides) (23-22 et p5 در اودیبه و سهکه سگستان مهنویسد که: «رود هیمند و دریاچه فرزdan (زره) دریای کیانسیه و کوه اوشد اشتر (اوشیدرته) اندر زمین سگستان هستند.» ۲- سرزمین کابل. ۳- نام مسیح و پیغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را درهم شکسته و دین بهی را دوباره برقرار بسازد. ۴- رجاوند از لغت اوستایی «ورچنگنده» (ورج - ار آبرو - افتخار) میآید، در اوستا این لقب به فرّه کیان، ماه وستاره شتر Sirius داده میشود. این شخص باید حلول فرشته بهرام باشد. بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنانکه گشتاسپ پادشاه زمان زرتشت بود. ۵- نام مفسری است (در دوم بند ۲ دیده شود). ۶- باد روزبهست و دوم از ماه هشتم سال پارسی مطابق با هفتم اکتبر میباشد. ۷- یوستی حدس میندازد که رود رود باشد اما بموجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود مینامیده‌اند.

زرتشت! تادر میان دریای بهران^۱ روند.

(۸) «چون ستاره^۲ اور مزد^۳ به اوج بلندی^۴ برسد و ناهید^۵ را فرود افکند، گونده^۶ بیشمار زیناوند^۷، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد.»
 [(۹) کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند، دسته‌ای از جانب پدشخوارگر گویند، برخی از کوهستان هرات گویند؛ و کسانی از تیرستان^۷ گویند،]

(۱۰) «و از آنسوی کسانیکه در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود؛» [(بدانید سپاه بیشمار با درفش افراشته از پدشخوارگر، سپاه گوند آرامته ایرانشهر باشد؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان و کرمانیان خوانند.)]

(۱۱) «سپس بیاری یکدیگر و زیر یک درفش، به ده‌های ایران آیند و گروه پیشماری از شیداسپ^۸ تخمه^۹ خشم، لشکر سهمناک^{۱۰} پیشانی فراخ^۹، گروگ^{۱۱}، دیوان چرمین کمر^{۱۱} بکشند.

- ۱- احتمال می‌رود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده می‌شده. بمناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است. ۲- مشتری.
- ۳- بالست در اصطلاح نجوم خانه شرف است. ۴- زهره ستاره نحس.
- ۵- لشکر- جرار معرب آن چندمیباشد. ۶- سلاحدار در فارسنامه
- ابن بلخی مینویسد: «او را طهورث زیناوند گفتندی و زیناوند لقب او بود یعنی حمام سلاح.» زینده نیز بایمن معنی است و فرخان زینندی نام یکی از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید. (مارکوارت - ایرانشهر.)
- ۷- کوهستانهای ساحل جنوبی بحر خزر که امروزه البرز خوانده میشود، اما بنظر نمی‌آید همان البرز افسانه باشد که بعد به کوه قاف مشهور شده است.
- ۸- در گرشاسپ نامه اسدی جزو اولاد جمشید بترتیب ذیل جمشید، تور، شیداسپ (سیندبست) شرح میدهد تا به گشتاسب میرسد. اما گمان می‌رود که این شیداسپ کس دیگری باشد. دارمستتر حدس می‌زند شیداسپ همان بیور اسپ منقور ایرانیان است. ۹- در ششم- ۶. ۱۰- بنظر می‌آید اصطلاح «گرگ دوپا» از یسن ۶۲-۶۳ (چاپ اشپیکل) گرفته شده است. ۱۱- دوبال کوستی = چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشم است

- (۱۲) «در کنار اروند سه کارزار کنند: یکی به... یکی په سپینرزور^۱ و یکی بدشت نهاوند^۲.»
- [.] (۱۳) کسی گوید که بدریاچه سه تخمه^۳ باشد، کسی گوید به مرو^۴ تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد. [.]
- (۱۴) «سپاه بیشمارخراسانی با درفش افراشته^۵ به پشتی دههای ایران باشند؛» [که درفش از پوست بردارند، درفش بادی و بندوک^۶ ایشان سپید باشد. [.] (۱۵) «و سپاه بیشمارى تابه جایگاه دیوان بتازند^۷، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی به بینند و بگیرند*».
- (۱۶) «ای سپهتامان زرتشت! چون زمان سربرود، این دشمنان مانند بن درختی که بیک شب سرد زمستانی که برسد^۸ و بیک شب برگ بیفکند تباه شوند*».
- (۱۷) «این دههای ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند^۹
- (۱۸) «به دوبارگی گنامینو^{۱۰} بادیوان و پدنزادان و خشم سخت نیزه^{۱۱}، به پشت و یاری ایشان دیو پرستان و خشم تخمان ریزند، ای سپهتامان زرتشت!»

-
- ۱- در ششم - ۹ یعنی صحرای سفید. ۲- آیا اشاره به جنگ اعراب شده است؛ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی که در فصل ششم. - ۱۰ گفته است دوباره توضیح میدهد. جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱ میلادی اتفاق افتاده است. ۳- دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچه مقدس فرزندان است که حافظ سه نطفه از زرتشت میباشد. ۴- مرو که در ترکستان است. ۵- در هفتم بند۷. ۶- بیرق - علامت که معرب آن بندوق است. ۷- گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود در اینجا میخواهد نتیجه بگیرد. ۸- شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و آفریدگان را تباه میکند. ۹- وسیله ماوراءطبیعی که برای دفع شرارت دیوان بکار میرود در بندهای آینده شرح میدهد. ۱۰- روح خبیث = اهریمن. ۱۱- در چهارم- ۲۶.

(۱۹) «ومن اورمزد دادار، نیروسنگ ایزد و سروش اشو^۱ را به کنگ دز^۲ که سیاوش درخشان برپا کرد بفرستم* تا به چهره میان پسر گشتاسپ^۳ پیرامتار راست فرۀ دین کیان بگوید که: «ای پشوتن درخشان! به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو، و با آتش و آب آئین‌ها دخت^۴ و دوازه هومیست^۵ را بجا بیاور؛» ([انجام دادن با آب و آتش، آنچه که به آب و آتش آشکار است.])

(۲۰) «و نیروسنگ ایزد و سروش اشو از چکاد دائیتیک^۶ نیکو به

۱- دو فرشته‌ای که فرستاده مخصوص اورمزد بمردمان میباشند. نیروسنگ در اوستا بشکل نیرویسنغا آمده است (یسنهای هودم ۶۸-۹۲ دیدیوداد نوزدهم ۱۱۱-۱۱۲ بیست و دوم - ۲۲ و غیره دیده شود). سروش در اوستا بشکل، سر اوشا آمده که نماینده شنوائی و اطاعت میباشد. وظیفه او ایست که مخصوصاً در شب جهان را یاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند. (و دیدیوداد هژدهم ۷۰-۵۱-۴۸ و غیره یسناسروش یشت‌ها دوخت نیز دیده شود). انتظار میرفت این‌ها در آخر هزاره هوشیدربه پشوتن فرستاده شود. (در نهم - ۹-۱۰ دیده شود).

۲- در اصل همان کنگه اوستائی (باغ بهشت) یا مسکن آریاها (ایرئتم و یجو) میباشد. Pays de Cocagne که بموجب کتابهای پهلوی سیاوش آنرا بنا نهاد، و در شمال ترکستان در میان کوه‌ها واقع شده است. در بندهشن بزرگ شرح میدهد که کنگ دز، متحرک و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آنرا بزمین استوار کرد. در آن هفت دیواره زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، بلورین و یکی دیگر از سنگهای گرانبها وجود دارد. در میانش جاده‌هایی تعبیه شده که از میان قلعه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ طول دارد و دارای پانزده دروازه است که از این دروازه بدروازه دیگر باسپ ۲۲ روز راه میباشد پادشاه این قلعه پشوتن بیجریگ است، بوندهشن و مینوخرود و صد در دیده شود. فردوسی میگوید:

همی‌گفت، هر کو ندیدست کنگ، نباید که خواهد بکیتی درنگ

۳- لقب پشوتن است، در یشتها - ۴ نوشته که درد و مرگ باو کارگر

نمیباشد. ۴- بموجب دینکرد این کتاب بیستمین نسک ادبیات مزدیسنان

بوده است. ۵- در پنجم بند ۳ دیده شود. بقیه پاورقی در صفحه ۵۹

کنگدز که سیاوش درخشان برپا کرد روند، بدو بانگ کنند که: «فراز رو، ای پشوتن درخشان، چهره میان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرسه دین کیان! فراز رو، باین ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای.»

(۲۱) «ایشان مانند مینوئیان^۲ بروند، دوازده هومست^۳ آرا به زوهر^۴ انجام دهند. (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد اشو* که هاوشت^۵ پشوتن هستند و جامه نیک مینوئی^۶ از سمور میابه به بردارند، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک^۷ جلو روند و هادخت^۸ و بغان یسن^۹ را به آتش و آب به آئین انجام دهند، و من اورمزد با امشاسپندان را فراز ستایند. (۲۳) پس از آن سه یک دشمنی بشکنند.

(۲۴) «فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد، که جامه سمور میابه دارند، به آذر فرهند که روشن کرب^{۱۰} خوانند، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنیخ پیروزگر^{۱۱} باشد، همه این گروه با هم آئین پرمتمش

۶- بموجب بندهشن چکاد دائهتیک (قله داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد می باشد و یک سرپل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است. (بندهشن در دوازدهم-۷) چکاد سرکوه (کله = قله؟) می باشد. فردوسی میگوید: بیامد دوان دیده بان از چکاد - که آمد سپاهی ز ایران چو باد.

۱- باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام او را میرساند. ۲- بصورت روحانیان و غیر مرئی. ۳- در پنجم بند۳. ۴- در پنجم بند۳. ۵- اصحاب - امت - پیرو. ۶- روحانی - معنوی. ۷- «هومت و هوخ و هوروش» این کلمات در موقع شروع بکار مهمی گفته میشود.

۸- در هفتم-۱۹. ۹- نام نسکی بوده که از میان رفته است و فقط سه نسک از آن باقی است. ۱۰- جسم نورانی، بموجب بندهشن آذر فرنیخ ابتدا توسط جمشید بکوه خوره اوئند خوارزم برقرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم بکوه روشن در کابلستان برده شد. شاید در اینجا اشاره به تعمیر مکان آتش میشود. ۱۱- در بندهشن بزرگ توضیح مفصلی راجع به جسم و روح آتش بهرام داده مینویسد که اورمزد سه آذر بها فرید، آذر فرنیخ، گشتسپ و برزین مهر که مانند سه فره برای نگاهبانی جهان بشمار میروند. بقیه پاورقی در صفحه ۶۰

را بجای آورند، (شاخه‌های) برسم فراز گسترند، و آئین خرداد و امرداد یسن را به نیرنگ^۱ و نیرنگستان^۲ دینی انجام دهند. (۲۵) و سه یك دشمنی بشکنند.

(۲۶) «فراز رود، پشتون پسر گشتاسپ، بدستیاری آذر فرنیغ و آذر گشنسب و آذر برزین مهر^۳، به بتکده بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند^۴ خشم سخت نیزه^۵ و همه دیوان و دروجان^۶ و بد تخمکان و جادوگران به ژرف‌ترین تاریکی دوزخ رسند*؛ به همکوششی پشتون درخشان آن بتکده را پرکنند.

(۲۷) «و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هو کیریاذ^۷ بیائیم و به امشاسپندان فرمائیم که بهمه ایزدان مینوئی گویند که: «بروید و به یاری پشتون درخشان رسید.»

(۲۸) «و مهر فراخ چراگاه^۸* و سروش تکاور و رشن راست و بهرام^۹

جم آذر فرنیغ را به دادگاه بکوه خوره او مند در خوارزم نشانید؛ کی گشتاسپ آترا بکوه روشن در کابلستان نقل مکان داد. آذر گشنسب تا پادشاهی کیخسرو از جهان نگهبانی نمود و آذر برزین مهر تا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود. ازین سه آذر، آتش بهرام تن جسمانی و سه آذر خوره آن میباشد که در میانش قرار گرفته‌اند. مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می‌بیند و چون دنیا می‌آید روحی از عالم بالا بآن تعلق می‌گیرد که تا زنده است تن او را اداره میکند و چون تن از هم پاشید و به زمین پیوست روح بدنیای علوی صعود مینماید. ازاین جهت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای زمینی بهرام است و سروش به نگهبانی اینها گماشته شده است. آذر فرنیغ تا زمان نویسنده بندهشن هنوز بجای خود باقی بوده است.

- ۱- عزایم. ۲- در چهارم بند ۳۲.
- ۳- همین در بند ۲۴ به یادداشت ۱۰ رجوع شود.
- ۴- اهریمن نابکار، ۵- در چهارم بند ۲۶.
- ۶- شریرها. ۷- در بندهشن صفت مرتفع باین کوه داده میشود. گویا یکی از قله غربی البرز افسانه‌ای میباشد. لغت اوستائی آن، هو کیر یا بریزو است که در یستاو ابان یش و غیره نیز ذکر شده است. ۸- فراخو - گوپیوت = چراگاه فراخ‌گاو (لقب مهر است).
- ۹- اینکه فرشته بهرام بقیه پاورقی در صفحه ۶۱

تهمتن و اشتاژ پیروزگر و فرۀ دین مزدیسنان^۱ که آراستار نیرنگ فرمان-
روائی جهان باشد بفرمان دادار رستند.

(۲۹) «من دادار، به پستی و یاری پشتون درخشان رسم.

(۳۰) «دیوان تاریک تخمه را بزنند.

(۳۱) «گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «ای

مهر فراخ چراگاه! ترا براستی سوگند بایست.»

(۳۲) «پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «درین نه هزار سال،

که او (گنامیشو) پیمان کرد^۲؛ تاکنون دهاک^۳ بد دین و افراسیاب تورانی

و اسکندر ارومی و این چرمین کمران^۴، دیوان ژولیده موی، هنگام هزار

سال بیش از پیمان خداوندی کردند.^۵»

(۳۳) «آن گناه مینوی^۶ دروند که چنین بشنود سترده بماند.»

(۳۴) «مهر فراخ چراگاه، خشم سخت نیزه را بزند که به ستوهی

بدود. (۳۵) آن گنامینوی دروند با زاد و رود بدتخمگان باز در تیرگی و

بصورت روحانی بکمک پشتون میرود با این قضیه که او نیز بشکل بهرام
ورجاوند میرود متناقض می باشد.

۱- صورت قوای روحانی و فرشتگانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند.

۲- اشاره به پیمانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن فقط
تا نه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زیان برساند. (ص ۳۰۲ مقدمه
دیده شود).

۳- ضحاک عرب آنست و او را بیوراسپ نیز مینامند. دهاک
و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بمرگ گردانید ولی اورمزد ازین قضیه
جلوگیری نمود. در مینو خرد پرسش هفتم (چاپ اردو تهمورس انکلسریا)

می نویسد: «۲۷- چه پیداست که اورمزد جسم و فریدون و کموس را انوشکی
داد، ۲۸- و اهریمن ایدون گردانید چونانکه آشناست، ۲۹- به اهریمن، بیور
اسپ و افراسیاب و اسکندر چنین نمود که انوشه باشند، ۳۰- و اورمزد برای
سود بزرگ چنان گردانید همچنانکه آشکار است.» ۴- ترکان.

۵- ازین مطلب چنین برمی آید که نویسنده پایان فرمانروائی ملحدین را در
خاتمۀ هزارسال منتظر بوده است و پایان هزارۀ هوشیدریا تاریخ ۱۶۳۵-۱۵۹۳
میلادی تطبیق میکند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ مهاباد. ۵- روح

خبیث اهریمن.

تاریکی دوزخ رانده شوند.

(۳۶) «مهر فراخ چراگاه به پشتون درخشان بانگ کند که: «آن بتکده نشیمن دیوان را بکن و ویران کن، برو باین ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم^۱. و پایگاه دین و خداوندی را باز بهیرای، چه دروندان که ترا بینند شکست خورند.»

(۳۷) «پشتون درخشان و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر^۲ فرا رسند و آن دروج^۳ بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند، و آئین پرستش را فراز سازند و (شاخه) برس^۴ فرا گسترند و آئین دوازده هومیست^۵ بجای آورند، و من اورمزد و امشا-سپندان را ستایند. (۳۸) این را از پیش گویم^۶.

(۳۹) «فرارسد پشتون درخشان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم به: اروند و بهرود^۷، چون دروندان او را بینند این تاریک تخمگان و نا ارزانیان شکست خورند.»

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرارسد و نندیذهم^۸ را به پایگاه موبدان موبد برگمارد، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد، و ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بهیراید. (۲) آزونیا^۹ و کین و خشم و هواپرستی و رشک و دروندی از جهان کاسته شود،* (۳) هنگام گریان بسر رسد و هنگام میشان اندر آید.*

- ۱- آیا از قول اورمز مهکویدا ۲- در هفتم- ۲۴ نام سه آذر مقدس که بکمک پشتون قیام میکنند.
- ۳- دیو- شرور- دروغگو- فریبنده. ۴- در چهارم بند- ۳۰.
- ۵- در پنجم- ۳. ۶- قبلا در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است.
- ۷- دجله و جیحون (در ششم- ۵ در هفتم- ۷). ۸- شاید لقب پشتون باشد و یا نام مؤبدی است

(۴) و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۱ را باز به پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند^۲. (۵) و گنامینو^۳ با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش بباشند^۴.

(۶) پشوتن درخشان چنین گوید که: «کشته باد دیو، و کشته پری! کشته باد دیو دروج و بدی! کشته باشند دیوان تاریک تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا، باامشاسپندان که خداوندان نیک دانش باشند و فرۀ دین مزدیستان بیفزاید! ودودمان رادان و راستان و نیک اندیشان بیفزاید! نیک پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی!»^۵

(۷) فرارسد پشوتن درخشان، فرارسند باو یکصد و پنجاه مردها و شت^۶ که سمور سیاه در بردارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند. (۸) اورمزد به میثامان زرتشت گفت: «این آنست که از پیش گویم: چون هزارۀ زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد.»^۷

۱ - در هفتم - ۲۴. ۲ - در چهارم ص ۳۱ یادداشت ۲. ۳ - روح خبیث - اهریمن. ۴ - در انر آتش و بوی خوش دیوان همه سست و ناتوان بشوند. ۵ - این جمله ترجمۀ قسمتی از دعای: «هرمزد خدای» در «نیرنگ کستی بستن» میباشد که زرتشتیان در موقع باز کردن و بستن کستی میخوانند: «ای هرمزد خدای! (سه بار) ورج و فرۀ اورمزد خدای باامشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید! زده و شکسته و نفرین زده باد گنامینوی دروند نادان، بد دانش، فریفتار، با دیوان و دروجان و جادوان و پریان و ستمگران و گناهکاران...» ۶ - صحابه - امت. یعنی یکصد و پنجاه تن پهلوی باو ملحق شوند. ۷ - نویسنده پس از شرح وسایلی که هوشیدر برای اصلاح دین بکار میبرد، اکنون بموضوع تولد او اشاره میکند. (در هفتم - ۲ دیده شود.) گویا مقصودش اینست که برخی از اعمالش را شرح داده، موقع هزارۀ او را روشنتر بکند. راجع به تولد معجز آسای هوشیدر چنانکه در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمیشود. سی سال پیش از پایان هزارۀ زرتشت، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن مینوشد و از نطفۀ زرتشت که در آن آبست آبستن میشود و هوشیدر بدنیایا می آید. بموجب بندهشن ۳۲-۸-۹ هوشیدر و بقمه پاورقی در صفحه ۶۴

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال^۱ زائیده شود؛ به سی سالگی به همپرسه^۲ من اورمزد رسد و دین بپذیرد (۳) چون از همپرسه بیاید، بانگ کند به خورشید تیزاسپ^۳ که: «بایست!»*
 (۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد. (۴) چون چنین شود، همه مردم جهان بردین بهی مزدیسنان استوار شوند.
 (۵) مهر فراخ چراگاه^۳ به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای هوشیدر، پیراستار دین راست! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که: «برو!»

هوشیدرماه و سوشیانس سه پسر زرتشت میباشند. چون زرتشت سه بار بازنش هوو نزدیکی کرد و هر سه بار نطفه او را بزمین فرو ریخت. نیروسنگ ایزد نیرو و فره این نطفهها را گرفته به ایزد ناهید سپرد، تا بموقع آنرا به مادری تقویض بکند، ۹۹۹۹۹ فروهر اشو به پاسبانی این نطفه گماشته شده تا دیوان نتوانند بآن زیان برسانند.

۱- در متن وست ۱۶۰۰ سال است. توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمیکند. هرگاه هزاره زرتشت را در نظر بگیریم بموجب این نظریه هوشیدر در هشتصد و هشتاد سال هزاره خود بدنیا می آید و نه در آغاز آن چنانکه از (درهفتم ۲- استنباط میشود و نه سی سال قبل چنانکه در دینکرد آمده است. (در ششم- ۱۳ دیده شود.) وست آغاز هزاره را ۵۹۳-۶۳۵ قرار میدهد. ازین رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳-۱۶۳۵ میلادی داشته است. زمانیکه این کتاب نوشته شده هنوز باین تاریخ خیلی مانده بوده است. چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند بدنیا بیاید (درهفتم ۲- نهم ۱) و انتظار میرفته که در سی سالگی بسوی ایران بیاید (درهفتم ۷) و کارزار بزرگ بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم ۱۰- هفتم ۸- ۹- هشتم ۷) ولی برحسب این سنوات اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است.

۲- لقب عادی اسپ در اوستا. ۳- در هفتم ۲۸ مهر ایزد یا هیترای اوستائی یکی از فرشتگان است.

چه بکشور ارزه و وروبرشن، و وروجرشن و نیمی از خونیرس^۱ درخشان^۲ تاریک است.»

(۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که: «برو!»

(۷) خورشید تیز اسپ ورجاوند^۳ برود و همهٔ مردم بدین بهی مزدیستان بگردند.

(۸) اورمزد گفت: «ای سپتامان زرتشت! این آنست که از پیش گویم^۴ که این (پیش آمد) آفریدگان را باز بههستی خویش آورد. (۹) و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد، پشوتن پسر گشتاسپ^۵ به پیدائی آید؛ فره پیروز گرگیان^۶ به او برسد. (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی به فرمانروائی نشسته باشند چون: ترک و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروزگری از آن بپرند، و همهٔ آنها که بدلخواه داد و دین را بپذیرند، یا بی دلخواه بپذیرند^۷، آنها داد و دین را همی زنند^۸، تا آنکه هزاره سر برود.

(۱۱) و سپس چون هزارهٔ هوشیدرماه^۹ آید، آفریدگان به هوشیدر

۱- نام چهارکشور از هفت کشور زمین میباشد. خونیرس در میان دنیا واقع شده و ایران در آنجاست، (بندهشن ۱۱-۲-۳). ۲- بامی لقب خونیرس میباشد. ۳- ارجمند، در فارسانهٔ ابن بلخی و رجمند آمده: «او (کیکاس) سخت خرم گشت از آنچه پرهنی بود و رجمند». ۴- در سوم - ۲۰

۵- در هفتم - ۱۹-۲۴ دیده شود. ۶- نورالوهبت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است، ۷- از روی تقیه بگردند. ۸- نابود کنند. ۹- او خشیدئرتا و اوخشیاد نمانگ فروردین یش ۱۲۸ نام یکی از پسران زرتشت است. دینکرد نیز همان تولد معجز آسای هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت می‌دهد. (درهشتم-۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار میشود، ولی ایندفعه برای مدت ۲۰ روز میباشد. همهٔ این جزئیات در روایات پارسی نیز آمده است.

ماه پیشرونده‌تر و نیرومندتر باشند، و او گوهر دروج آزا^۱ را بکشد، و پشتون پسر گشتاسپ همانگونه دستور و رادور^۲ جهان باشد*.

(۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی^۳ چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید، پس او نمیرد، اگر چه به شمشیر و کارد زند و کشد*.

(۱۳) پس آشموشی^۴ چون بهره و پاداشی خواهد، و برای بدی و آشموخی او را ندهند. (۱۴) و آشموغ از راه کین، دسترس به آن کوه دماوند* یابد، که بیچانب بیور اسپ^۵ باشد و هرزه درائی کند: «کنون نه هزار سال هست^۶ که فریدون زنده نباشد؛ چرا تو این بند را نگسلی و

۱- آزی چیترا لغت داستائی بمعنی دیو سیرت است. احتمال میرود که در اینجا اشاره به آزی‌دهاک (ضحاك) شده باشد. ۲- پیشوای دینی Primat

۳- مانند هزاره‌های سابق بموجب دلایلی که در بند ۱- همین فصل ذکر شده است، هزاره هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بندهشن (در ۳۴) تطبیق میکند از روی محاسبه وست عجمالاً در حدود ۴۰۰ سال از آن گذشته است. ۴- طبابت. ۵- رو بمرگ - در خور مردن.

۶- شبهه عقیده نویسندگان است که ترقیبات علمی بشر را در زمانهای آینده توصیف میکنند. ۷- آشمغ و آشموی نیز آمده بمعنی ملحد و مرتد و

زندیق میباشد. در لغت دهخدا آسموغ «نام دیوی از تابعان آهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دوکس و جنگ انداختن دوتن بدو متعلق است. طهان، گفته‌اش جملگی دروغ بود - او سخن چین چو آسموغ بود.» ۸- کوهی

که بیوراسپ در آنجا در بند است. در بندهشن (در ۱۲-۱۳) آمده زمانیکه فریدون ضحاك را دستگیر کرد، قادر بکشتن او نکردید و او را در کوه دماوند در بند نهاد و زمانیکه بند خود را بکسلد سام قیام نموده او را خواهد کشت اخبارالبلدان ابن فقیه همدانی دیده شود. ۹- ده‌هزار اسپ، لقب

ضحاك است. در شاهنامه اسم او مترادف باتباهی و ستمگری است. در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروائی کند و سپس بدست گرشاسپ کشته میشود. ۱۰- راجع به بیمان نه‌هزار سال که

میان اورمزد و اهریمن بسته شده، رجوع شود به صفحه ۲-۳ مقدمه.

برنخیزی، چون این جهان پر از مردم است، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت^۱ برآورده‌اند*؟»

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه درائی کند؛ از آنجا که آزی دهاک^۲ از بیم آنکه مبادا فریدون به کالبد میثوئی^۳ فریدون پیش او بایستد، نخست بند را نگسلد، تا آنکه آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد*.

۱- ورجمکرد، حصاری که جم برپا نمود. در این حصار مردمان و موجوداتی محفوظ میباشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جان‌نشین ایشان گردند. در مینوخرد (چاپ ارود انکلسریا پرسش ۶۲ ص ۱۶۴) مینوید، ۱۵- و ورجمکرد به ایران - وچ در زیر زمین است، ۱۶- وهرگونه تخمه دامان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور و گوسپند از آنچه که بهتر و وزین‌تر است بدانجا برده شده، ۱۷- و هرچهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید، ۱۸- زندگی ایشان سیصدسال باشد، ۱۹- و درد و پشیماره ایشان کم باشد. در متن فارسی مینوید سیصدسال که از دوره هوشیدر گذشت زمستان سختی میشود بطوریکه از ده‌هزار نفر یک نفر زنده میماند. (زمستان ملکوس) و همه جانوران و نباتات تباه میشوند. سپس بفرمان یزدان چارپایان و آدمیان از ورجمکرد بیرون می‌آیند. مینوخرد (در ۲۶ ص ۸۸) ۲۷- دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت؛ ۲۸- تازمانی که ناران ملکوس می‌آید چنانکه به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تباه شوند، ۲۹- پس از آن در ورجمکرد را بکشایند، ۳۰- و مردمان و گوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزدا از آن در بیرون آیند، ۳۱- و گیهان را دوباره بیارایند،

۲- آزی دهاک (اوستائی) بمعنی اژدهائی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی‌ترین دروجان است که انگره مینو برای تباه کردن عالم اشته آفریده است - (یشتهای نهم - ۸ پنجم - ۳۴ چهاردهم - ۴۰ پانزدهم - ۲۴ دیده شود). در متنهای پهلوی بنام آزی دهاک (ضحاك) یا بهوراسپ خوانده میشود. فریدون او را در کوه دماوند در بند نهاد و بدست سام کشته خواهد شد. بی‌شک ملل سامی همین ماسا فریبنده را از افسانه‌های ایرانی گرفته‌اند. (در پنجم - ۷ در هفتم - ۳۲).

۳- جسم مثالی - شبیه کالبد فریدون؛ سایه و یا هم‌زا او.

(۱۶) پس زور دهاک بیفزاید و بند را از بن بگسلد، تنوره بکشد و آن آشموخ را در دم فروهد! اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بپشماری از او سر بزند*؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یک را دوباره هپرو کند؛ آب و آتش و رستنیها را زیان رساند و گناه گران کند.

(۱۷) پس آب و آتش و رستنیها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند. (۱۸) دادخواهی کنند که: «فریدون را باز زنده کن، تا آزی دهاک را بکشد؛ چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکنی، ما به گیتی نشائیم بود. (۱۹) آتش گوید که: «نیفزایم» و آب گوید که: «روان نشوم.» (۲۰) «پس من اورمزد دادار به سروش و نیروسنگ یزد^۲ گویم که: «تن کرساسپ پسر سام^۳ را بچنیان تا برخیزد.»

(۲۱) «و پس سروش و نیروسنگ یزد به کرساسپ شوند، و سه بار بانگ کنند. (۲۲) و چهارم بار، سام پیروزمندانانه برخیزد و با آزی دهاک روبرو شود، او سخن ازش نشنود، او گرز پیروزگر را بسرش کوید و زند و کشد*.

(۲۳) «پس تا من هزاره راه انجام برسانم دورغگوئی و دشمنی ازین

۱- اوپاردن - هویاردن = بلمیدن - نوالیدن - ناجویده فرو دادن- هپرو کردن.
 ۲- سروش مؤلف است درستکاران را از روی پل چینو (صراط ینا بیع الاسلام ص ۲۱۵-۲۱۷) بگذراند و در آخر دنیا بکملک پشوتن بادیوان و جاودگران بچنگد. در هفتم- ۱۹ دیده شود. ۳- کرساسپ در اثر زخمی که از نوهین ترک برداشت، درحالت موت کاذب (پوشاسپ) در دشت پیشیانسی تا روز رستاخیز بخواب میباشد. در مینوخرد (پرسش ۶۱) مینویسد: «۲۰- و تن سام بدشت پشت گشتاسپان نزدیک بکوه دماوند است... (۲۳) و یزدان و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و نود و نه صد و نه هزار و نه بیود (۹۹۹۹۹۹) فروشی اشوگمارده اند، ۲۴- تا دیوان و دروجان آنرا نیالایند.» در بندهشن (در ۲۹-۷-۹) مینویسد که به سام (پدر بزرگ رستم نیست بلکه سامه اوستائی است که بنظر میآید یکی از نیاکان کرساسپ باشد) زندگی جاودان بخشیده شد. بقیه پاورقی در صفحه ۶۹



جهان بشود!*(۲۴) و سپس موشیانس^۲ باز آفریدگان را ویژه کند و
رستاخیز و تن پسمین^۳ باشد.

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش، بکام یزدان باد! چمن
باد! نیز چمن تر باد!

اما در اثر بی‌مبالاتی نسبت بدین زرتشت. ترکی با تیر او را زخمی کرد و او
ببخواب (بوشسپ) رفت. ولی مورد توجه فرشتگان است که از اونگاهبانی
میکنند. برای اینکه چون ضحاک بند خود را بگسلد او برخاسته و ضحاک را
میکشد.

۱- هزاره سیزدهم یا ابتدای معاد زمانیکه سوشیانس ظهور میکند. راجع
به تولد معجز آسای سوشیانس و ایستادن خورشید در مدت سی روز در دینکرد
و روایات فارسی آمده است. (یادداشت ۲ درهشتم - ۸ دیده شود). ۲- پسر سوم
زرتشت. سئوشیانس اوستائی (و یسویوداد ۱۹ - ۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ و
غیره). ۳- معاد جسمانی (در سوم - ۳).

درایش^۱ اهریمن با دیوان

(۱) پیداست که هرشب اهریمن به دیوان درآمد که: «اندر جهان روید، ونخست بدریا شود ودریا را بخشکانید، و به هوم سپید^۲* شوید، و همه را بخشکانید، چه چون مردهان درگذرند بدان زنده کنند، و بکوه

۱ - هرزه درائی- یاوه‌سرائی. ۲- درخت گوگرد (کائو کرنای داستائی) که مرگ را میراند. در بندهشن چنین وصف شده که در دره کوهی در میان دریای فراخ روئیده است. هوم سپید ضد پیری، زنده کننده مردگان، دهنده زندگی جاودان ب مردم میباشد. اهریمن ضدی بصورت وزغ مستخالف آن درخت درآب ژوف آفرید برای اینکه به هوم زیان برساند و برای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیو داستائی) آفریده است که همواره دور هوم حلقه زده‌اند و سریکی از آنها بجانب وزغ میباشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهند بود. (بندهشن در ۱۳- ۱- ۰۵). در مینوخرسد (پرسش ۶۱) مینویسد: «۲۸- وهوم ریست ویراستار (مرمت کننده استخوانها) بدریای ورکش اندر آن زرفترین جا رسته است، ۲۹- ۹۹،۹۹۹۹ فروشی اشو به نگاهبانی آن گمارده شده‌اند، ۳۰- خرماهی در پیرامون آن همی‌گردد و بدی و دیگر خرفستر از آن باز همی دارد»، در روایت شاپور بروجی مینویسد: «و دیگر آنکه درخت هوم اورمزد هروسپ آگاه از بهر آن آفریده است که بوقت رستخیز آب حیات بقیه پاورقی در صفحه ۷۱

شوید و همه کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست، و به رستنیهاشوید، و همه رستنیها را بخشکانید، و به کلبه و خانه مردمان روید، و مردم و گاو و گوسپندا همه را بکشید، کمی را بکمی برید و بیشی را بیشی برید، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند؛ به هپتورنگ^۲ متگرید، به و نند^۳ متگرید تا در کار کردن توانا باشید.»

(۴) آن دیوان و دروجان بدریا شوند؛ سین مرغ^۴ بانگ کند و مست باشند، به هوم سپید شوند، و آنجا کرماهی^۵ سراز آب برآورد و مست

و برگ هوم را بهمه مردمان بدهند که از خوردن آن همه مردمان امرگ شوند برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است» جزئیات افسانه این درخت تطبیق میکند با درخت Yggdrasil افسانه‌های اسکاندینا و. همچنین درخت حیات تورات و درخت طوبی در اسلام (کتاب ینابیع الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایش باب دوم - ۸- ۱۰ دیده شود). توصیف درخت طوبی در رساله عقل سرخ تألیف سهروردی (چاپ اصفهان ص ۶) با درخت هوم سپید کاملاً تطبیق میکند.

۱- گوسپند بمعنی چهارپایان اهلی نیز آمده است. ۲- دب اکبر - خرس مهتر (ویس و رامین) یا بنات النعش که ستاره سعد میباشد.

۳- نسر واقع؛ دست گمان میکند ستاره Fomalhaut و یا Vega باشد این ستاره در برج گزدم واقع شده و خوش یمن است و علامت پیروزی در جنگ میباشد. برایت دیگر موکل کوه البرز است و راهها و جاده‌های آنرا از حمله دیوان و پریان و دروجان محافظت میکند. (بند هشن در ۲- ۷ پنجم - ۱).

۴- مرغوسائو داستائی (بهرام یشت - ۴۱) مرغ افسانه‌ای که بر درخت هوم سپید نشیند. در مینو خرد (پرسش ۶۱) مینویسد، «۳۷- آشیان سین مرو بندرخت جوید بیش هرویسپ تخمه است، ۳۸- و هر زمان که بر خیزد هزار تاك از آن درخت بروید. ۳۹- و چون نشیند، هزار تاك بشکند و تخمه آنها را روان سازد.» در رساله عقل سرخ سهروردی ص ۶ مینویسد، «گفت سیمرغ آشیانه برسر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیان خود بدرآید و پر بر زمین باز گستراند از اثر پر او میوه بردرخت پیدا شود و نبات بر زمین.»

۵- خرماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریائی می‌باشد و مخصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیوان گماشته شده است.

بباشند، به کوه روند، آنجا کرکس^۱ مرغ بانگ کند و سست بباشند و یدشت روند و آنجا بهمن^۲ مرغ بانگ کند و سست بباشند، به کلبه‌ها و خانه مردمان شوند، از گرودمان^۳ بانگ آید، از البرز امشاسپندان آیند، که به کنگ دز^۴ رهسپارند، بانگ پشتون آید و سست بباشند، بر آسمان نگرند، و نند و هیثورنگ را بینند و نیروی ایشان برود.

(۳) پس (یزد) مروش^۵ دست بهمن زند و خروس^۶ شنود، چون خروس

۱- کهرکاسای اوستائی ملقب به زرمان مانشن میباشد که خوراک او مردار است. ۲- پرندۀ مقدسی که موکل آفریدگان دشتی است.

۳- گروتمان از لغت اوستائی: گر = خواندن و دم = مکان مشتق میشود یعنی خانه سرود، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمزد میباشد. H. Reichelt در Avesto Reader ص ۲۹۴ خانه عشق ترجمه کرده است. در لغت فرس بلفظ گرزمان آمده است و شعری از دقیقی میآورد. ۴- زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ دیده شود. در بندهش بزرگ مینویسد: «کنگ - دز را گویند که دستمند و پایمند و بیبا و روا و همیشه بهار بکمر دیوان بود ولی کیخسرو آنرا بر زمین استوار کرد؛ آنرا هفت پرسپ (دارستبر) زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبکینکین کاسکینین (لاجورد) است؛ درمیانش هفتصد فرسنگ راسته (جاده) و بدان پانزده در (دروازه) باشد که از این درتا بدر دیگر با اسب به ۲۲ روز و در بهار پانزده روز میشود رفتن.» ص ۲۱۰-۱۲ در روایات پهلوی و در یشتها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوهها واقع شده و رودخانه «چهرمیان» از آنجا میگذرد و آرامگاه خورشیدچهر، یکی از پسران زرتشت میباشد. مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار، هستند و به ایران شهر بر نمیگردند مگر روزیکه پشتون آنها را بجنگ دشمنان ایران شهر راهنمایی بکنند دست بکار اصلاح بزنند.

A. Christensen: Les Kayanides, p 82. 85.

۵- سرائوشای اوستائی. فرشته‌ای که بشب دنیا را ازگزند دیوان و درو جان حفظ میکند. خروس با او همکاری مینمایند. صد در بندهش ۸۳- ۲ ص ۱۵۲ دیده شود، زند و هومن یسن در هفتم- ۱۹. ۶- جانور مقدسی است که ضد دیوان و جادوان میباشد و در دفع آنها باسگ همکاری میکند. (بندهش ۱۹- ۳۳) مینو خورد مینویسد در خانه‌ای که خروس باشد دیو داخل نمیشود و بقیه پاورقی در صفحه ۷۳

بانگ کند، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام^۱، و بهره‌ای آتشی که نیمه‌شب
بخانه برفروزند بزند، بهره‌ای مینوی درون آبزند، و دیگران را سروش
هما بزند^۳.

دنباله

«من بنده دین، مرزبان فریدون بهرام^۴ نوشتم، از نوشته هیربد
اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر کرمان نوشته، منم هم
شهر کرمان نوشتم.

«خوب فرجام باد! چنین باد! چنین تریباد! پیروز باد فرّه ویژه دین
بهی مزدیسنان! بکام یزدان و امشامپندان باد!
«اشم و هووهشتم امستی» (اوستا).
«بهترین آبادی اشوئی است.»

از بانگ او میگریزد. صد در و بندهشن در ۳۲ می نویسد؛ ۱- اینکه چون
خروس بی‌هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد فال ندارند، ۲- زیرا که از
سبب آن بانگ میکند که در آنخانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس
طاقت آن نمیدارند که آن دروج از آنخانه باز دارد و مرغ بیاری دادن خروس
میشود و بانگ میکند، ۶- باید که مرغ و خروس نگاه میدارند تا آن دروج
را بزند و در آنخانه او را راه ندهد. در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم
سلیمان بوده‌اند. در تحفه اخوان الصفا خروس مؤذن عالم است میگویند که در
زیر عرش‌الله خروسی است که ساعات را می‌شمارد و هنگام نماز تسبیح‌خوانی
میکند و خروسهای زمینی از او تقلید میکنند. روزنبرغ ترجمه زراتشت نامه
ص ۱۸ کریستنسن خواص الایات ص ۲۳.

۱- زند و هومن یسن در چهارم ۷- ۲- روح مراسم درون (ز.وی).
در چهارم - ۳۰). ۳- فرشته گیاه هوم (یشتهای ۹-۱۱) شیرۀ این گیاه
در مراسم مذهبی پارسیان استعمال میشود **Haoma** همان سومای سانسکریت
است. ۴- همین شخص دادستان دینیک را بتاریخ ۹۴۱ یزدگردی (۱۵۷۲
میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه وست به متنهای شماره ۱ پهلوی
ص ۳۳ دیده شود.) این کتاب هم کما بهش در حدود همین تاریخ رونویس
شده است.

(بخش - ۲)

زندگئی و هو من یسن

(*) شنائشن^۱ ئی داذازا^۲ اوهر مزدئی وهئسی اوزونیک، اوزاینیدارئی ریه اومند^۳ خوره اومند، و^۴ امهوسپندان؛ آفرینشیهئیی اویزک وه دینئیی مازدایستان؛ تن دورستیه و دیر زیوشنیه و آواذهریه^۵ اوی رائه که نویسیهد!

در نخستین

(۱) چون از ستودگر پیداک، کوزرتوهشت از اوهرمزد ائوشیه^۶

- ۱- شنائیدن = خوشنود کردن.
- ۲- این لغت در «اصل داتار» نوشته شده ولیکن در این متن هر کجا «ت» شدید است و در فارسی جدید بشکل د یا ذ بجا مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار بجای آن «ذ» گذاشته میشود که در فارسی سابقه دارد مانند: پذیرفتن، پذیروارگر و غیره.
- ۳- درخشنده؟ Rayonnant.
- ۴- هر جا در متن «و» تنها آمده در پهلوی صدای ō و یا o میکند.
- ۵- آباد خیری.
- ۶- ئوش در بقیه پاورقی در صفحه ۷۶

خواست (۴) پس او هر مزد خردئی هر ویسپ آبکاسیه^۱ به یو زرتوهشت نمود. (۳) و شون^۲ نه بون^۳ پذیرد، که چهار ازگ^۴ پذیرد بود: یک زرین، یک آسیمین، یک پولاوذین، یک آسین اور- گومیخت^۵ استاذ. (۴) ادینش په نه داشت کوپه خواب دید.

(۵) که از خواب بیدار بود، وش گوپت زرتوهشت: کوخودانهئی مینویان گیتیان^۷! نمائیند کوام درخت نه بون دید که چهار ازگ پذیرد بود. (۶) گوپتش او هر مزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو آن درخت نه بون که تو دید (آن گیتاه هستئی من او هر مزد داد). (۷) آن چهار ازگ آن چهار انبام هستئی رسد. (۸) آن ئی زرین آنکه من تو (دین) همپورسیم^۸ و ویشناسپ شادین پذیرد، و دیوان کالپوژ^۹ بشکنند، (ودیوان از آشکاریه) ئودور و نیهان رویشنه استند. (۹) آن ئی آسیمین خوداییهئی اردخشیرئی کی شانه. (۱۰) و آن ئی پولاوذین خوداییهئی انوشک رو بان خوسروی کواذان. (۱۱) و آن ئی آسین^{۱۰} اور گومیخت استاذ دوش پادخشائیهئی دیوان ئی و چاردک ورس^{۱۱} ئی انشم توخمک، که دهم ئی ستوزم^{۱۲} ئی تو

پهلوی بمعنی مرگ است و در فارسی بشکل هوش نیز آمده است. فردوسی: و راهوش در زاوستان بود - بدست تهمپور دستان بود. (لغت فرس) ائوشیه = بمرگی - انوشکی.

۱ - خرد آگاه و محیط بهمه چین
۲ - درخت. در سانسکریت نیز بهمین معنی است به اوستائی: vanā بازمانده این لغت در فارسی جدید ونک و در لغت مرکب نارون مانده است. البته در اینجا نار بمعنی انار نمیباشد مانند: نارگیل، کنار، انکنار، کوکنار، نارنج، نارنگی وغیره.. در پهلوی انار بشکل: انارگون آمده است. (خسرو کواتان ویدکص ۶۶).
۳ - بن = تنه.
۴ - شاخه، در لغت فرس بقلع: آرزغ و کزک چاپ شده است.
۵ - ریم آهن - آهن ناپالوده.
۶ - عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان - مهر - سروش - فروردین - بهرام وغیره.)

۷ - عالم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و تشر و غیره).
۸ - مشورت - مباحثه - پرسش و پاسخ - کنفرانس.
۹ - قالب.
۱۰ - آهن، بزبان کردی نیز هاسین میباشد.

۱۱ - گشاده موی.
۱۲ - صد زمستان (زم = زمستان).

مر بهود، سپیتامان زرتوهشت!

در دوم

(۱) په زندئی وهومن یسن، خورداد یسن، آشتاد یسن پیداک، کوئه. بار گجستک^۱ مزدکئی بامدازان دین پتیارک^۲ ثوبذاکیه مذ، و شان پتیارک په دینئی یزدان کردن. (۳) آن انوشک روبان خسروی (کوازان، خسروی) مائویندازان، نوشاپوهرئی داذ اوهرمزدئی آذرباذکان دستوبر، و آذرفرنیغئی ادرولک^۳، و آذرباذ آذرمتر، و بیخت آفریدنو پیشخواست. (۴) وش پدمان ازش^۴ خواست، کو این یسنیها په نیهان مدارید، به په پدونده ئی شما زند مجاشید^۵ (۵) اوبشان اندر خسروب پدمان کرد.

در سوم

(۱) په زندئی وهومن یسن پیداک، کوزرتوهشت از اوهرمزددذیکر بار ائوشیه خواست. (۲) وش گوپت: هت کوزرتوهشت وم اندرئئی دامان ئی تو اشولک تسرو کردارتد؛ داذارا که من ائوش بکننه، چون ون ئی جویدپیش^۶، گوپت شا، ویوشت فرییان، پیتروک میان ئی ویشتاسپان، - هت پیشوتن ئی بامیک^۸ هست؛ ئی که^۹ من ائوش بکننه جون اوبشان،

-
- ۱- ملعون.
 - ۲- وبال - دشمن - ضد. (لغت فرس) بلا باشد و چیزی که دشمن دارند. کسائی گوید، برگشت چرخ بر من بیچاره - و آهنگ جنگ دارد پیماره.
 - ۳- بی دروغ راستگو، لقب آذرفرنیغ بوده است.
 - ۴- از ایشان.
 - ۵- بیوند - پشت درپشت.
 - ۶- چاشیدن = آموختن - درس دادن. چاشیدن - درس گرفتن. چاشتن نیز بمعنی نشان دادن، راهنمایی کردن و آموختن میباشد. (لغات وندیداد ص ۶۵).
 - ۷- جدا از درد. یعنی راننده والتیام دهنده دردها (درخت انوشدارو).
 - ۸- بامی و بامیان = درخشان.
 - ۹- حذف شود بهتر است (مراماند ایشان بهمرگ بکنی).

(اویشان) په دین ئی تووه و رویند^۱، کوای دین - بورذار^۲ کش اویزک وه دین ئی مازدینسان از اوهرمزد بپذیرپت ائوش ببوذ، وهان^۳ اویشان مردومان په دین ئی تووه و رویند.

(۳) گوپتش اوهرمزد: کوکه تورائه ائوش بکنم، سپیتامان زرتوهشت! ادین^۴ تورئی براتروش ئی کرپ ائوش ببوذ؛ وکده^۵ تور براتروش ئی کرپ ائوش ببوذ، ریست آخیز^۶ تن ئی پسین^۷ کردن نشاؤذ.

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار^۸ سهست^۹. (۵) اوهرمزد په خردئی هرویسپ آکاسیه دانست، کوش جه مینبذ سپیتامان زرتوهشت ئی اشوک فروهر^{۱۰} (۶) وش آن ئی زرتوهشت دست فراز گرپت؛ وش اوهرمزد مینوئه اوزونیک داذارئی گیهان ئی امتمندان^{۱۱} اشوک؛ وش خردئی هروسپ. آکاسیه په آوکرپ^{۱۲} اور^{۱۳} دست ئی زرتوهشت کرد؛ وش گوپت، وش اوهرمزد، کوفراز خور.

(۷) و زرتوهشت وش فراز خورت؛ ازش خردئی هروسپ - آکاسیه په زرتوهشت اندر گومیخت^{۱۴}. (۸) هپت روزشپان زرتوهشت اندر اوهرمزد خریدیه بوذ. (۹) وش بدید، زرتوهشت، په هپت کیشور دمیک، مردومان گوسپندان، - کوهریک موی چند په پوشت، تاک تاک^{۱۵} مرئوکودارذ. (۱۰) وش بسدید، و دارو درخت، - که چسی -؛ چند ریشک ئی

۱- گروند = Virravistan = گریدن (نیبرک) دریادگار جاماسپ ور روشن (ص ۷۰) بمعنی بر روشن آمده است (لفت فرس ص ۳۵۸).

۲- پیشوای دین

۳- نیز - همچنین. ۴- پس. ۵- چون. ۶- ریست =

مرده. آخیزیدن = برخاستن (قیامت). ۷- معاد جسمانی.

۸- دوش + خوار = ناراحت (دشوار). ۹- سهستن = نمودن.

۱۰- ذات روحانی که قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی او را

حفاظت میکند و پس از مرگ باقی میماند. ۱۱- به ترجمه یادداشت ۷

رجوع شود. ۱۲- قالب مثالی. ۱۳- بر Über, Over

۱۴- کمیختن ضد آمیختن که ترکیب و ناجنس میباشد. ۱۵- تاک تاک

دانه دانه - تا تا.

اوروران^۱ په سپندار مذدمیک، - کوچون رومت استذکو گومیخت استند. (۹۱) وشهپتوم روز شپان خردئی هروسپ آکاس (ایه) از زرتوهشت او از ستاذ. (۹۲) زرتوهشت پته داشت کوپه خوابئی خوشئی اوهرمزد داڭ دید از خواب نه وینارذم^۲. (۹۳) وش هردو دست بورذ، آنئی خویش کرپ^۳ او از مالید: کودیر زمان خوبت استم، و نه وینارذم از این خواب ئی خوش اوهرمزداد.

(۹۴) گوپتش اوهرمزد ئو مپیتامان زرتوهشت: کوت چی دیدپه خوابئی خوشی اوهرمزد داڭ؟

(۹۵) گوپتش زرتوهشت: کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک! داڭارئی گیهانئی استومندان! دینم خویذ^۴ ئی وس خواستک، که په تن دوسروب^۵ و روبان کرس^۶ نزار، و په دوش اخو^۷ بوذ، وم نه بورزشنیک^۸ سهست. (۹۶) وم دید درپوش^۹ ئی نیست هیر^{۱۰} ئی اچارک، وش روبان فرپیه په وهشت^{۱۱}، وم بورشمنیک سهست. (۹۷) وم دید توبانیک^{۱۲} ئی نیست فرزند، وم نه بورزشنیک سهست. (۹۸) وم دید شکندگ ئی وس فرزند، وم بورز-شنیک سهست. (۹۹) وم دید درخت ئه که هیت ازگ پدش بوذ: یک

۱ - aurvaran در فرهنگ جهانگیری مینوسد، «ارور با اول مضموم بئانی زده وواو و مفتوح و رای زده نباتات را گویند. زراتشت بهرام: همان مینوی و اررتیر و آتش - باستاده به پیش قوم سرخوش، بکردی aar. ۲ - وینارستن = مرمت کردن (کارنامه اردشیر در ۱۲-۱).

۳ - در اینجا بمعنی تن Corps است. ۴ - خویید - نم - شاداب - تروتازه - آباد. ۵ - بدنام - رسوا، ضد لغت خسروب و هوسروانی که نیکنامی است. اسم خسرو از این لغت آمده. ۶ - کرسنه. ۷ - دوش یاد از اخو = زندگی بد - دوزخ بزبان کردی duzha.

۸ - برآزیدن - خوب و زیبا نمودن - برآزنده خوشنما. ۹ - درویش - در یوزکی از همین لغت آمده است = فقیر. ۱۰ - مال و منال (بی چیز) ۱۱ - از کلمه اوستائی، وهیشتم آهوم = بهترین زندگی آمده است. (پسنا ۹-۱۶ وید یوداد ۳۶-۱۹) در پهلوی وهشت بصورت مبالغه بهترین بمعنی؛ بهترین زندگی مانده است (که دشا هو = دوزخ ضد آنست) و در فارسی نیز بشکل بهشت باقی میباشد. ۱۲ - توانگر.

زرین، یک آسمین، یک روبین، و یک برنجین، یک ارزیزین^۱، یک پولاوین
یک آسین اور گومیخت استاذ.

(۲۰) گوپش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! این آن ئی نوپش
گویم. (۲۱) درخت نه بون ئی تودید آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داد.
(۲۲) آن هیت ازگ ئی تودید آن هیت انبام هست ئی رسد.

(۲۳) و آن ئی زرین خوداییه ئی ویشتاسپشا که من و تو دین
همپورسیم، ویشتاسپشا دین بپذیرد، و دیوان کالپوذ بشکند، و دیوان از
آشکاریه نو (دورو) نیهان روبشیه استند، و اهرمن دیوان و شودکان^۲ او
از نو تارتم^۳ دوش اخود و بازند^۴، و بهریزه^۵ ئی آو و آتش و اورور و
سپندارمذ دمیک پیداک بهوذ.

(۲۴) آن ئی آسمین خوداییه ئی اردخشرئی کته، که وهومن ئی
سپندداذان خوانیهد، که دیو از مرزدومان جویداک کونذ، بپیرانذ هماک
گیهان، دین روباک کونذ.

(۲۵) آن ئی رویین خوداییه ئی اردخشرئی گیهان آراستار و ویراستار،
و آن ئی شاهپورشا، که گیهان ئی من اوهرمزد داد آرانذ، بوختکیه^۶ په-
سامان^۷ ئی گیهان روباک کونذ، و وهیه پیداک بهوذ، و آذر پاذئی
پیروزبخت ئی دین راست ویراستار په روی ئی پساختک^۸ این دین اوا جوید
ریستکان^۹ (پذکارذ و) او از نو راستیه آورد.

- ۱- قلمی
- ۲- گشودگان - تخم و ترکه - ترکمون زدگان.
- ۳- تم = تاریکی و دمه، بگردی نیز همین معنی را دارد. ۴- دوار-
یدن = پرتاب شدن - ریختن - حمله کردن - تنوره کشیدن - مرود کردن،
(لغت اهریمنی در مقابل رفتن.)
- ۵- پرهین. اینگونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است
مانند، کران - زرف - مزگ - هگرز - تخل - بخل - بفر - چخر - سخرکه
در فارسی جدید، کنار - زرف - مغز - هرگز - تلخ - بلخ - برف - چرخ -
و سرخ شده است. ۶- بوختن = دستکار کردن - نجات یافتن (کارنامه
اردشیر در سوم - ۱۱). ۷- پایان - حد. ۸- سپیج کرده - مهیا
شده. ۹- جداراهان.

(۲۶) آن ئى بىرنجىن خودايبه ئى و (لخش ئى) اشكانان شا، كه جويد
ريستكيها (ئى) بوذ از گيهان بېرد؛ و آن ئى دروندا^۱ اكو (ان) ئى گىرئى
كرسيا كيه از جويد دين به اوسيهذ، از گيهان انبين^۲ و اپيداك شهوذ.
(۲۷) و آن ئى ارزىزين خودايبه ئى و هرام ئى گورشا، كه مينوئى
رامشن^۳ ويناو - پيداك كوند، و اهرمن او^۴ يادوكان او از نو تا روتوم ئى
دوش اخودوبارند.

(۲۸) آن ئى پولاوذين خودايبه ئى خوسروب ئى كواذان شا، كه
گجستك مزدك ئى بامدازان ئى دين پتتيارك او^۱ جويد - ريستكان استد، از
اين دين او از دارد.

(۲۹) آن ئى آمين اورگوميخت استاذ (دوش پاخشاشايه ئى ديوان
ئى و چارتك ورس^۵ ئى ائشم^۶ توخمك)، سبيتامان زرتوهشت! هزارك سرئى
تو، كه ستوزم ئى دهوم ئى تو سر بيهوذ، سبيتامان زرتوهشت!

در چهارم

- (۱) گوپتش زرتوهشت كو! داذارئى گيهان ئى استومندان مينوئى
اوزونيك! دخشك^۷ ئى ستوزم ئى دهوم چى بهوذ؟
(۲) گوپتش اوهرمزد: كومسبيتامان زرتوهشت! روشن كونم دخشك
ئى هزارك سرئى تو بهوذ.
(۳) آن ئى نيتوم^۸ انبام، رسذ ئه صد آئينينك، ئه هزار آئينينك،

۱- در فرهنگ جهانگيري بمعنى بد مذهب و فاسق آمده. زراتشت بهرام
ميكويد؛ درود از ما به بهدين خردمند - كه دور است از ره و آيين دروند.
۲- نابين - نامرئى. ۳- طرب معنوى. ۴- اواك - او = با
Avec ۵- در نخستين - ۱۱ و نيز گزارش گمان شكند در ۱۶ بند - ۱۳.
۶- لغت اوستائى بمعنى ديوخشم ميباشد، گوياء در توراة اين كلمه تحريف
و بشكل Ashmadai آمده كه مترادف بلزبوب (نماننده ديوان) است.
۷- دخشه = علامت (گزارش گمان شكند در ۱۳-۸۹). ۸- پست -
ترين.

و بیور آئینینک دیوان ئی و چارذک ورس آئشم توخمک. (۴) از کومستک^۱
ئی خوراسان^۲، آن نیتوم توخمک ئو ایرانشتر دوبارند؛ هول^۳ گرت درفش
هند، سها^۴ زین برند، وورس و چارذئو پوشت دارند؛ و خورذک نیتوم بندک
و دروک کردار^۵ زویش و پیشکارویش هند.

(۵) سپیتامان زرتوهشت! آن ئی ایشم توخمک و شوذ^۶، وش بون نه
پیداک. (۶) په یاذوکیه هول - دوبارندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد
داذ. (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند^۷ و مان^۸ از مانیان، ده از
دهیکنان، آواذیه و وزورگیه و دهیوکانیه و دین راستیه و پذمان وزینهار
و رامشن و هرویسپ دهشن ئی من اوهرمزد داذ. این دین اویزک ئی
مازدیسنان، و آتش ئی و رهرام په داذیها نشاست^۹ امتدئو نیستیه رسد، و
زنگان و اوارکان به ئو پیذاکیه رسند. (۸) و آن ئی وزورگ
روذستاک شترئه، و آن ئی وزورگ شتردهئه، و آن ئی وزورگ ده دوزک
ئه، و آن ئی (وزورگ) دوزک است^{۱۰} ئه بیهوذ.

(۹) سپیتامان زرتوهشت! په اناکیه^{۱۱} - کامکیه و ساستاریه^{۱۲} - دوش
پاذخشاییه^{۱۳}، - بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ. (۱۰) اویشان
دیوان و چارذ ورس فریفتار هند، - کو آن ئی گویند نکونند، - و وتردین
هند، - کو آن ئی نکویند کونند. (۱۱) و شان پشت^{۱۴}، پذمان و راستیه

- ۱- کسته = جانب - طرف - خطه. ۲- مشرق. ۳- افراشته - بالا
گرفته. ۴- سپاه. ۵- دروکردار - دروکننده درونده.
۶- گشودن = زایش اهریمنی، ترکمون اغلب لغات پهلوی بدو دسته میشود،
اورمزدی و اهریمنی. ماننده، در گذشتن - مردن. خانه - گریسته. گفتار -
درایش، خجسته - گجسته، دهان، - زیر. پا - زنگ و غیره در فارسی جدید نیز
اینگونه اضداد وجود داردمانند، بنشین. بترگ. میل کردن - ماشا کردن، بخواب،
بکپ و غیره... ۷- وناس = گناه (خراب کردن)، ۸- خانه، آسدی،
چو آمد بر میهن و مان خویش - بر دش بصدایه مهمان خویش. ۹- نشاستن
= نشاندن بر پا کردن. فردوسی؛ یفر کیانی یکی تخت، ساخت - چه مایه درو
گوهری بر نشاخت. (کارنامه اردشیر در ۵- ۱۳). ۱۰- استخوان
(گزارش در ۱۶- ۱۲). ۱۱- زیان. ۱۲- جور. ۱۳- پادشاهی
بد - حکومت جا برانه. ۱۴- بفتح اول، قول شرف - اطمینان (کارنامه در
نخستین - ۱۵).

و آیینین نیست؛ و زینهار ندارند؛ و په پشت ئی کیرنداور نه ایستند.^۲
(۱۲) په فریفتاریه و آزدوش پانخشاییه بکنند این ایران دهان ئی من
اوهرمزد داډ.

(۱۳) اندر آن انبام، سپیتامان زرتوهشت! هماک مردوم فریفتار
بیهوند، - کویک تو دوز رائه وډ خواهند؛ و مترئی و زورگ جویډ -
گونک بیهود، (۱۴) و آزرم و دوشارم^۲ و روبان دوستیه^۳ از گیهان بشهوذ.
(۱۵) مترئی پیډ (از) پوس، و براډ از براډ بشهوذ؛ داماذ از خوسرو^۴
جویډ - کیس^۵ (؟) بیهود! و ماذر از دویخت جویډک جویډ - کامک بیهود.
(۱۶) که ستو - زم ئی دهوم ئی تو سربیهوذ، سپیتامان زرتوهشت!
خورشید راستتر و نیهنگ^۶تر؛ و سال و ماه و روز کمتر. (۱۷) و سپندارمډ
دمیک تنگتر و راس نیهنگتر. (۱۸) و برتوخم بهندهډ؛ و برئی جورډاکان^۷
په دههشت بکاهډ، دو به اوزایډ؛ آن ئی به اوزایډ سپیډه نهوذ. (۱۹)
و اورور و دارو و درخت بکاهډ؛ که ټه صد بستاند نوډ بکاهډ، ده به اوزایډ؛
آن ئی به اوزایډ خوروم^۸ و چاشنیک^۹ نهوذ.
(۲۰) و مردوم کوزکتر زایډ؛ و شان هونرو نیروک کم؛ و فریفتارتر
و ترداډتر بیهوند؛ و سپاس و آزرم ئی نان و نمک ندارند؛ و شان دوشارم
پورسکیه^{۱۱} (؟) ندارند.

(۲۱) اندر آن ئی و ذتوم انبام، موروثه آزرم^{۱۲} ویش دارډ کو

- ۱- بقول خود وفا نکنند.
- ۲- مهر و علاقه (کارنامه در ۳-۳ گزارش
- گ. ش. در ۱۴-۰۴۲).
- ۳- مودت، دلبستگی - علاقه روحانی.
- ۴- پدرزن، در زبانهای بومی (مثلا خراسان) معمول میباشد، لغت فرس
- خسر نوشته است. بزبان کردی xWasura, xazura. ۵- دیس =
- چهره بمعنی شبیه و مانند نیز آمده است. ۶- نهفته - پنهانی بمعنی اندک
- و خلاصه نیز آمده است. (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن. ۷- جوردایان
- = حیوانات = بنشنها. ۸- رسیده. ۹- خوش خوراک - گووارا.
- ۱۰- چاشنی - مزه. ۱۱- احوالپرسی و مهر و محبت
- ۱۲- احترام

اوی ائیر^۱ ئی دین بورذار^۲ مردوم. (۲۲) و شان دهشن په کار کم؛ ووشان کار و کرپک از دست کم روز^۳؛ هماک سرذکان^۴ جویند - کیشان ئو اوشان اناکیه^۵ خواستار بهوند.

(۲۳) وهمان گیهان نسانه^۶ نکانیه و نسانه - وسترشن (ایه) ببهوذ.

(۲۴) و نسانه نکانیدن، و نسانه شوستن، و نسانه سوختن، ئو آو و آتشن

بورذن، و نسانه خوردن^۷ په داډ گیرنده^۸ و نپهریزند.

(۲۵) په کار و کرپک^۹ ئی و زورگ هنگارند و درونديه راس ئی

دوش - اخو و براینده^{۱۰}؛ و او ارونیه^{۱۱} پنیه^{۱۲} و وییوانیکیه^{۱۳} ئی ائشم

و آزرانه ئودوش - اخو دوبارند.

(۲۶) اندر آن شکفت^{۱۴} انبام، سپیتامان زرتوهشت! پاډخشاییه

ئی ئشم ئی خرو - دروش^{۱۵} و دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمک، آن ئی

نیتوم بندک په ایران دهان خوداییه فراز روند.

(۲۷) و دینیکان که ایبی یانگان^{۱۶} په کوست دارند، ادینشان پاډیویه^{۱۷}

داشتن نتویان. (۲۸) چی، په آن ئی نیتوم انبام و نسانه و وهیخ^{۱۸} اوین

وس بهوذ کومرذئی گام ئو گام بنهند، په نسانه روز. (۲۹) ایوپ، که

۱- آریائی نژاد. از نژاد ایرج = ایران - نیک. رونده براه راست برضد کج

میباشد. ۲- پیشوای دین، ۳- فریضه خود را انجام ندهند.

۴- انواع. ۵- انائیبه = زیان - آزار. ۶- مرده.

۷- خوردن گوشت حرام. ۸- مطابق قانون انکارند. ۹- ثواب

۱۰- آماده کنند. ۱۱- ردیلت (ضد فرارونی = فضیلت)

۱۲- بینی - بغل و خست. ۱۳- گمراهی. ۱۴- شکیت = سخت،

مشکل. شکفت = تعجب (گزارش گک. ش در ۱۳)

بند ۸۹) ۱۵- به اوستائی، xrura سخت؛ خونخوار. Cruel از همین

لفت میباشد. سخت درفش، صفت خشم است. ۱۶- ائیویانگهنه اوستائی در

متن sibyanan بمعنی کستی (کمر بند زرتشتیان) باشه = همیان.

۱۷- به یادداشت ترجمه رجوع شود. ۱۸- هیهر = آخال - پلییدی

په برشتموم^۱ شوید، پائه از مغ^۲ بنهذ، په نسائه روز. (۳۰) ایوپ، که په نسائه کلک^۳ ئی اوشان، برسوم^۴ به په فراز - وستریذ، درون^۵ فرازیزیذ، پاڅخشاښه بهوذ^۶ (۳۱) ایوپ، (که) په آن ئی نیتوم انبام، یزشن^۷ په دومرذ پاڅخشاښه بهوذ کردن، اندا این دین په نیستیه و نزاریه نرسد، په ئه صدئه په هزار، په بیور، یک ئه بهوذ که په این دین و رویذ^۸، آنچه و رویذکار از ش نکونذ، آتشی ورهرام به ئو نیستیه و نزاریه رسد، از هزار اواز ئو (ئی) یک پهریزند. آنچه اسم^۹ و بودداذیها^{۱۰} پدش ندهند. (۳۲) ایوپ، که مرذئه ئی یشت^{۱۱} کرد استد و نیرنگستان نداند، په وه میششیکیه به اوروزد، پاڅخشاښه بهوذ.

(۳۳) خواستک و آزر میکیه هماک به ئو جویدکیشان جوید ریستان رسد. (۳۴) و کرپکرتی نیوک از دوزک ئی آزاد - مرذان - موغ - مرذان به ئو و شاذ دوبارشنیه^{۱۲} استند. (۳۵) خوردکان دوخت ئی آزادکان، و زورگان؛ موغ - مرذان په زینه گیرند. (۳۶) آزادکان و زورگان و موغ - مرذان به ئو شکند گیه بند کیه رستد؛ و زویش و خوردک به ئو و زور گیه و پاڅخشاښه رستد؟ و اوارکان خوردکان به ئو پیشگاسیه^{۱۳} و راینیذاریه رستد. (۳۷) و گوبشن ئی دین بورذاران، موهرك (؟) و ویچرذ^{۱۴} ئی داڅ ویر^{۱۵} ئی راست، گوبشن ئی راستان و آنچه اشوکان انگیزیش^{۱۶} بهوذ؛ گوبشن ئی خوردکان، اسپرگان^{۱۷} اوارونان^{۱۸} و اوسوسگران^{۱۹} و آن ئی

- ۱- تطهیر.
- ۲- چاله - مٹاک.
- ۳- جایگاه موقتی میت - زادمرگ
- ۴- برسوم.
- ۵- یادداشت ترجمه رجوع شود.
- ۶- احوط باشد.
- ۷- درستش.
- ۸- و روستن = گرویدن.
- ۹- هیزم.
- ۱۰- بموجب قانون مقرر شده است.
- ۱۱- دعا خواندن.
- ۱۲- دوا ریدن = رفتن اهر یعنی، حمله کردن، دزدیدن.
- ۱۳- پشگاه = صاحب تخت و مسند
- ۱۴- و بچوردن = گزاردن، رأی و فتوی دادن، بیان کردن، داوری کردن. کلمه وزیر تحریفی از، ویچیر و بمعنی فتوی و حکم دهنده است.
- ۱۵- داور.
- ۱۶- انگیزانیدن = باعث شدن - تحریک کردن.
- ۱۷- ناروزندگان - بدگویان.
- ۱۸- بدکاران (ضد فرارو نان که نیکوکاران باشد).
- ۱۹- افسونسگر = دلقک - مسخره

دروگ دادستانان^۱ راست و وار دارند. (۳۸) و سوکند په دروگ پدش خوردند، و زور^۲ گوکاسیه پدش دهند، و زور و اناست^۳ اورمن اوهرمزد گویند.

(۳۹) اوشان که په اتر پدیه و هاوشتیه^۴ نام برند، یک نو دوز رائه و ذ خواهند و آهوک^۵ گویند و آهوک اور نکیرند؛ و شان اهرمن و دیوان پشیارک^۶ اورویش بورذاستد. (۴۰) و از وناس^۷ ئی مردومان کونند، از پیچ وناس مه وناس اتر پدان هاوشتان کونند، و وهان دوشمن بهوند، - کویک نو دو ذرائه و ذآهوک پدش گویند؛ ویزشن^۸ ئی پذیرند نکونند، بیم از دوش اخو ندارند.

(۴۱) و اندر آن دهوم ستوک - زم نه ئی هزارک تی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! هماک مردوم آزریست^۹ اناستک دین بهوند. (۴۲) و ابرئه ئی کامکار و واژئی اردائه^{۱۰} په هنگام و زمان ئی خویش واران کردن نشاند. (۴۳) هماک آسمان ابرویزم^{۱۱} شپینید. (۴۴) آن ئی گرم و اژ^{۱۱} و آن ئی سرذ و اژ رسذ، برو توخم ئی جورذ آن^{۱۲} برذ (۴۵) و ارانیچه په هنگام ئی خویش نوراذ، خرفستر^{۱۳} ویش وارذ کواو. (۴۶) و آوئی روزان و خانیکان^{۱۴} بکاهد و اوزایش به نبهوذ. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوذکتر زائند، و وذهور ترزائند، و بارکم ستانند، و موی کمتر،

۱- فتوی دهندگان بناحق. ۲- به جبر. ۳- ناسزا، ناحق.

۴- هاوشت = اهل شرع - صحابه - طلبه - پیروان دین. ۵- آهو

= عیب نقص. خبط. ابوشکور، یک آهوست خانرا چونا ریش پیش - چو پیش

آوردی صد آهوش پیش. ۶- دشمنی. ضدیت - وبال. ۷- گناه.

۸- حرص - طماع. ۹- ارده = تندرو - (کارنامه ا.ب در ۴-۱۰)

۱۰- گژم = وحشتناک (گزارش گ. ش در ۱۴-۱۴ متن). ۱۱- باد

vent. ۱۲- جوردا یان = حیوبات (گزارش در ۱۶-۳۵ متن)

۱۲- جانوران زبانکار - حشرات موزی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ۴ دیده

شود) مینوخرد پرش ۶۱-۳۶. ۱۳- جویبار.

و پوست تنوکر^۱ و شیر نه اوزاید؛ و چربشت کم دارد. (۴۸) و گاو و رزاک^۲ نیروک کم، و اسپئی ارونده^۳ هونر کم، پهتاک^۴ کم یرد.

(۴۹) و مردوم، په آن شکيفت انبام، سپیتامان زرتوهشت! که کوستیک په میان دارند، اناکیه خواستاریه^۵ئی دوش پاخشائیه و وس آن ئی دروک دادستان یش اورمداستد، یش آن زیندکیه اندر نه آواید، مرگیه په ایاهت^۶ خواهند. (۵۰) و گوشنان^۶ و اپورنایان^۷ پیم (۹) مینشن بیهوند؛ و شان جوپسشنیک^۸ و ازیک و رامشن^۹ ازدیان اورنآید.

(۵۱) و جشن و نهادک^{۱۰} ئی پیشینیکان، و اوسو فریدئی یزدان، و یشت و یزشن و گاسانبار و فروذیکان جاک جاک کوئند؛ و آنچه کونند پذیرش اوه - گومانیها^{۱۱} نه و رویند. (۵۲) و پاددهشن داذیهها ندهند؛ و دشون و اشوک داذ^{۱۲} ندهند، آنچه دهند او از اوخشائند.

(۵۳) و آنچه و همدین مردوم، که این دین ئی وهئی مازدیسنان ستانداستد، په آن ئی اوشان راس و ریستک برهمک^{۱۳} رویشن فراز روند؛ و شان په آن ئی خویش دین نه و رویند (۵۴) و آزاد و زورگ و دهکان ئی نیوک، ازده و جاک ئی خویش، په اوزدهیکیه^{۱۴}، از بون جاک^{۱۵} و دودک ئی خویش. بشهوند، و از خوردکان و وتران چپش په نیاز خواهند، ئودر یوشیه^{۱۶} اوارکیه رسند. (۵۵) این مردوم، په ده نه، په کوست ئی اواختر^{۱۷}، به اوسهند.

- ۱- تنگ تر - نازکتر.
- ۲- ورزا - گاوکشاورزی (بزبان مازندرانی نیز بهمین معنی است).
- ۳- تیزرو.
- ۴- تکاوری.
- ۵- ایافتن = مراد طلبیدن - حاجت خواستن در لغت آقای دهخدا. آیفت ضبط شده. دقیقی: ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود - بسزاور کن آیفت که ارجت دارد.
- ۶- جوانان.
- ۷- ابرنایان = خردسالان (کارنامه در ۱۴-۳).
- ۸- دل و دماغ.
- ۹- طرب - نشاط.
- ۱۰- رسم - وضع.
- ۱۱- با بیگمانی - بااطمینان - از روی یقین
- ۱۲- بخشش بمرد پرهیز کار = صدقه.
- ۱۳- ورهمه - برهمه = جامه، لباس میدل.
- ۱۴- جلای وطن - درپردی.
- ۱۵- جای اصلی.
- ۱۶- درویشی
- ۱۷- باختر = شمال.



(۵۶) په اوشان دوش خوداییه، هرچش ئونیسسته و اوارکیه و سبوکیه و هتستکیه^۱ رسد. (۵۷) سپندارمذ زمیک دهان اواز و شاید، هر گوهر ایوکشوست^۲ ئویذاکیه رسد، چون زروآسیم وروی و ارزیزوسرپ (۵۸) و خوداییه و پاخششاییه ئو انیران^۳ بندکان رسد، چون هین^۴ ئسی تورك و اتوروتوپید، چون اودرک و کوپیار^۵ و چیتیک و کاولیک و سوبتیک و اروماتیک و کرمیک^۶ رخت سپیذمین په ئو ایران دهان ئی من پاخششاییه بهوند؛ فرمان و کامک ئی اوشان په گیهان روباک بهوذ.

(۵۹) پاخششاییه از اوشان دوبال^۷ کوستیکان و تازیکان و اروماییکان به ئو اوشان رسد. (۶۰) اوشان ایذون دوش باخششاییهها بهوند، کو که مردئه اشوک ئی نیوک زند مکس^۸ ه، په چشم ئی اوشان هر دویک بهوذ. (۶۱) و در پاس^۹ (؟) و خویدیه^۹ و آواذیه و ده و دوزک و خواستک و دستکرذ^{۱۰} و کتس^{۱۱} و روز و خانیک^{۱۲} ئسی ایران و هدینان ئو اوشان انیران رسد، و سپاه و مرزو درفش ئو اوشان رسد؛ و (په) اشم - کامیکه خوداییه په گیهان روند. (۶۲) و آز - چشم ئی اوشان از خواستک پور نبهوذ؛ و خواستک گیهان گرد کوند؛ و ازیرئو زمیک نیهان کوند. (۶۳) و دروندیه رائه کون - مرز^{۱۳} و دشتان - مرز^{۱۴} ئی وش کوند، و ورون^{۱۵} ئی اوارون^{۱۶} وس ووزند.

-
- ۱- آلودگی. ۲- ایوخشست = گوهرکان - فلزات. ۳- غیرایرانی.
 - ۴- لشکر. این لغت خیون نام قبیلۀ هونها نیز خوانده میشود. در لغت فرس ضمن لغت یون از عنصری شاهد میآورد؛ هیون جو جنگ برآورد و یون فکند براو - بکوش جنگ نماید همی خیال دوال. ۵- کوه نشینان.
 - ۶- قزم - Cnrmin. ۷- چرمین. یادداشت ۱۲ ترجمه دیده شود.
 - ۸- نگاهبانی؟ ۹- خوید = تازگی - طراوت (درسوم - ۱۵)
 - ۱۰- دسترنج - اثر. ۱۱- کاریز.
 - ۱۲- قنات Ganak = xanik aw Vkan کردن. ۱۳- بچه بازی
 - ۱۴- مرزیدن = نزدیکی - مقاربت دشتان = زن حایض ۱۵- شهوت.
 - ۱۶- رذیلت در فارسی جدید بالغات؛ ورون - وارن - واذگونه - واژون آواره - آوارین - و رنج مقایسه شود.

(۶۴) و اندر آن ئی شکیت انبام، شپ روشتر؛ و سال و ماه و روز سه یک نه بکاهد؛ و سپندار مذ دمیک اور آید؛ و سیج^۱ و مرکیه و نیاز اومندیه به گیهان سخت تر بهوذ.

(۶۵) گوپنش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم.

(۶۶) اوی دروند گنک - مینوئه؛ که به آواژد اوسهینیدن ستهمبکتر

دوش - پاژخشائنه تر بهوذ.

(۶۷) ایذونش گوپت اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو بخوان،

و نرم بکون^۲، په زندویازند، و وزارشن پچاش^۳ ئوئر پدان وهاوشتان گوئه و په گیهان فراز گویند - اوشان که از ستوزم نه آکاسهند ادینشان گویند، همیذ^۴ ئی تن ئی پسین^۵ رانه بوختاریه^۶ ئی روبان ئی خویش رانه، ارگ^۷ و اناکیه و پیتارکیه^۸ ئی اوشان جوید - دینان دیویستان اور گیرند^۹ بپرنده.

(۶۸) وت اینیچ گویم، مپیتامان زرتوهشت! کوکه، په آن انبام

تن خواهد، روبان بوختن نتوبان، چی، تن فرپیه، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهد، تن کرس نزار، په گیتاه شکندگ و دریوش، وش روبان فرپیه په وهشت.

در پنجم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد! کو اوهرمزد! مینوئه ئی اوزو-

نیک! داذاز گیهان ئی استومندان اشوک! - هت اوهرمزد، اشوک، په خوانشن، و اوره. په ستایشن؛ هست که داذاز اشوک گوید؛ داذاز! په آن ئی شکیت انبام، اشوک بهوند و دیتیک^۱ بهوند، که کوستیک په میان

۱- «رنج و محنت و مشقت باشد» برهان قاطع. ۲- ازبر کردن.

۳- معنی بیاموز. چاشیدن= درس دادن. چشیدن= درس گرفتن.

۴- امید. ۵- معاد. ۶- دستکاری. ۷- رنج.

۸- دشمنی. ۹- برگرفتن = تحمل کردن. ۱۰- دیدن.

دارند، و دین په برسوم یزنند؟ و شان دین ئسی خویتو کدس^۱ په دوزک روذ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد ئسو سپیتامان زرتوهشت: کو مردان (ئسی) پاشوم^۲ آن بهوذ، که، اندر آن ئی شکپت^۳ انبام، کوستیک په میان دارد، و دین په برسوم یزد، نه (ایذون چون) په خوداییه ئی ویشتاسپ شا. (۳) که، اندر آن ئی شکپت انبام، «ایشها آذینمیده» «اشم وهو^۴» بگوید، و نرم کرده است، ایذون چون، اندر خوداییه ئی ویشتاسپ شا دوازده هومیسست ئی په زوهر (یشت استذ). (۴) وکش یشت کرد استذ، و گاسان سروذ استذ، اوین چون کش، په خوداییه ئسی ویشتاسپ شا، یشت واج^۶ سروذ کامان بوذهته.

(۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ، که په وه دین ئی مسازدینسان استذ؛ و شان دین ئی خویتو کدس په دوزک روذ.

(۶) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! اندر این نه هارسال ئی من اوهرمزد داد، مردوم، اندر آن ئی شکپت انبام شکپتر بهوند. (۷) چی، اندر دوشخوذاییه^۷ ئی ازی دهاک و فراسیاوئی تور، مردوم، ئی اندر آن ئی شکفت انبام، ویه زیوشتر و ویش زیوشتر بوذهند، و شان پتیارک از اهرمن و دیوان کمتر بوذ. (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخوذاییه، اندر ایرانشتر^۸، پنج ده ئی اویران نبوذ، آن ئی که هزارک ئی تو سر بهوذ؛ سپیتامان زرتوهشت! (۹) چی، هماک ایران دهان، په اسپ سومب ئی

۱- خویشی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود ۲- بهترین.

۳- سخت (در چهارم-۲۶) ۴- یادداشت ترجمه دیده شود.

۵- از بر کند - یاد کند. ۶- باز - باز - واز - باج، زهرمه دعای رشتیمان. این لغت از ریشه وچ - واج اوستائی بمعنی سخن گفتن آمده و باوازه از یک ریشه است. پدواز (پتواچک - پدوازه = سؤال و جواب Pāvācīk (کتاب خسرو و ریدک چاپ اونوالا ص ۹۲ دیده شود). ایدواج = بی جواب (لغت فرس ص ۱۸۵ پدواز را بغلط معنی کرده است). ۷- دژ خدائی - حکومت جابرا نه. ۸- مملکت ایران.

اوشان، بکتیهذ؛ اوشان درفش اندر ئوپدشخوار گر رسد، کاس و دین^۱ ستهم
پاذخشاییه از آنوک بپرند؛ و شان زنشن^۲ از آنجاك رسد.

(۱۰) سپیتامان زرتوهشت! این آن ئی پیش گویم.

(۱۱) که از هستان^۳ ایذون په یزشن اور^۴ (وه) - کو یزشن ئی (اوی
وه که اوهر مزد رائه یزشن ویش کونذ؛ - اوهرمز آکاس از اشیهه (آواکیه)؛
چیکامچائه^۵، - کو (چیکامیچه) کار و کرپک مزد و پاذ دهشن، اوهر مزد
آکاس از اشیهه دهذ؛ - و - هنجمنیکان^۶ نران و ناریکان یزم؛ امهوسپندان
که نریچ ناریککیچ، اوشان وههند.

در ششم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهر مزد: کو اوهر مزد مینوئه ئی اوزونیک
داذار ئی گیهان استومندان اشوک! از کو اواز ویرایند^۷ این دین ئی وه ئی
مزدیسنان؟ وپه چی اوزار بزندان دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمک؟
(۲) داذار! من ئوش ده^۸، و انباذکان ئی من ئوش ده، - کومه ئه زیوند
اندر آن ئی شکفت انبام؛ - اشوک زیوشنیه ده، - کودرو - ندیه و راس
ئی دوش اخونه ویرایند.

(۳) گوپتش اوهر مزد: کوسپیتامان زرتوهشت! پس از نیشانک ئی سها،
پاذخشاییه، از اوشان ائشم توخمکان، (ئو) سلمان دهان دروج ئی شیداسپ
ئی کرسیاکیک (رمد)؛ - هت ماهوینداذگوپت کو ارومائیک بهوند؛ و روشن
گوپت کوسوخر^۹ کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند؛ هت که دخشک
ئو اوشان بهوذ.

-
- ۱- جایگاه دین. ۲- حمله - ضربت ۳- هستیها - موجودات.
 - ۴- بر تو. ۵- هر کسی نیز. ۶- انجمنان بزبان کردی، هنجمن
 - ۷- مرمت کنند. ۸- بمیران - مرگ بنده لغت فرس ص ۲۱۱.
 - ۹- بزبان کردی: Sur, Suhra در فارسانامه ابن البلخی ضمن طبقه اول از
ملوک فرس. افریدون مهنویسد: «سپید گاو و سهر گاو یعنی سرخ گاو».

(۴) که بآیند، سپیتامان زرتوهشت! خورشید و یزم^۱ نشان نمائند،
وماه از گونک وردذ؛ په گیهان ویزم وتوم تاریکیه بهوذ؛ په آسمان نیشانک
ئی گونک گونک پیداک بهوذ؛ و بوم گزندگ^۲ ئی وس، بهوذ و اذستهمکتر
آید؛ و په گیهان نیاز و نگیه و دوشخواریه^۳ ویش ئو دیدار آید؛ و تیر^۴
و اوهرمزده و تران راغه پادخشائیه رایند.

(۵) ئه صدکانک وئه هزار کانک و بیورکانک بهوند دروج ئی شیداسپ
ئی کلسیا کیک درفش ئی سوخر دارند؛ و شان روبشن وس، تازندئو این ایران
دهان ئی من اوهرمز داد، اندا ارونده^۶ بار^۷؛ هت بوذکه فرات روذگوپت،
اندا ئو دو وان ئی آسورستان مانشتیه؛ - هت دو وان سخت همار، وش
اسوریک مانشتیه ئه کو مردوم ئی اسوریک پدش مانند، و آن ئی اوشان
نشیمک، هت بوذ که گریستک^۸ ئی دیوان گوپت.

(۶) ایدون به اوزند^۹ آن ئی اوشان ائشم توخمکان صدکانک وهزار
کانک و بیورکانک، و او از ورنند درفش نیشان امر سپاه ئی اوشان دیوان
ئی و چار ذورسان؛ برسند ئو این ایران دهان ئی من اوهرمز داد (و) هین
ئی فرا خوانیک^{۱۰} دوشمن تورک و کلنیر، - هت هول درفش هند، چی درفش
هول گیرند، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان (ئی من اوهرمز داد) چون
بوش^{۱۱} ئی اسپ بایستند، - تورک ئی دوبال - کوستیک ارومائیک شیداسپ

۱- در چهارم-۴۳. ۲- زمین لرزه. ۳- دشواری. ۴- عطارد.

۵- مشتقی. ۶- دجله. در پهلولی لغت دجله نیز آمده است.

۷- ساحل. لغت فرس، در لغت استرنک این شعر از عسجدی نقل شده: هند

چون دریای خون شد، چین چو دریا بارادی - زین قبل روید پیچین برشبه مردم
استرنک کتاب التفهیم ص ۱۹۸ ... و آنچه بدریا باراست. زنگبار شاید مقصود از
ساحل سرزمین زنگ است. در حدود العالم بارگاه و بارکده در وصف بنادر
آمده است. ۸- گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش گمان شکن
در ۱۴-۸۵).

۹- اوزدن = کشتن. ۱۰- پیشانی فراخ.

۱۱- bush یال اسپ. در لغت فرس بشن بفتح اول بمعنی موی کردن اسپ
آمده. (ص ۲۱۸) در تاریخ سیستان (ص ۳۶): «... آذرکشپ پیدا گشت و
روشنائی برگوش اسپ او بود.» مطابق روایات پارسیان فره به بوش یعنی یال
اسپ بوده است و بطور مسلم گوش اشتباه مستنسخ میباشد.

ئی کلسیایک به همرسئیه فراز رسند.

(۷) و په همکو خشئیه، په سه جاک، اردیک ئی و زورگ، سه بار بود بهوذ، سپتاما زرتوهشت!

(۸) يك، په خوداییه ئی كته اوس^۲ كه په آن ئی دیوان آواکيه^۳، او امهوسپندان.

(۹) ودذیگر، كه تو، سپتاما زرتوهشت! دین پذیرپ، وهمپورسکيه ئی تو، ویشتاسپ شاه و ارجاسپ ئی ائشم و شوذ په کاریزائی دین په همکو خشئیه په سپیذر زور^۴؛ هت بود كه اندر پارس گوپت.

(۱۰) و سذیگر، كه هزارك ئی تو سربهوذ. سپتاما زرتوهشت! كه آن هر سه تونه جاك رسذ: و تورك و تازيك و اروميك. هت، بود كه دشت ئی تیهانوك گوپت؛ - هماك ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. از گاس ئی خویش، به ئو پذیرخوارگر رسذ؛ - هت بود كه آذرگوشنسپ په وره^۵ ئی چیچست^۶ ئی زهر^۷ ئی گرمو آوئی جوید دیو (گوپت)؛ هت آنو کیچ دین پیداك؛ هت بود كه ماهيك گوپت، آتروك گوپت كوكرچنگ، - ایذون په تازشن بهوذپه این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، از ائشم توخمكان، سپتاما زرتوهشت! كو این مردوم ئو پذیرخوارگر و پارس، و سوراك^۸ مانئنیک و كوپ مانئنیک و دریا مانئنیک، ادینش نیهنگ^۹ بمانذ.

(۱۱) چی، كه شوی خویش بتوبان بوختن^{۱۰} ادینش زن و فرزند و خواستك ایاذ نیهوذ.

(۱۲) پس زرتوهشت گوپت: كو داداز! من ئوش ده^{۱۱} انبازكان^{۱۲}

- ۱ - اردی = جنگ - پیکار (گزارش متن در ۱۶-۱۷). ۲ - کی کلاس
شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دوباره تکرار کرده اند و اصل
لغت چنانکه در دینکرد و دادستان دینیك و میوخرود و غیره آمده کی اوس
میباشد. A. Christensen, Les Kayanides, p 51 ۳ - كمك
یاری. ۴ - یادداشت ترجمه دیده شود. ۵ - دریاچه. ۶ - اسم
دریاچه ارومیه. ۷ - ژرف (یادداشت ۱) ۸ - در سوم متن ۲۳ پهریز.
۹ - سوراخ. ۱۰ - مخفی (در چهارم متن بند ۱۶ دیده شود).
۱۱ - نجات دادن. ۱۲ - همین دربند-۲.

ئی من نوش ده، کومه (ئه) زیوند اندر آن ئی شکفت انبام.
 (۱۳) (گوپتش اوهرمزد: کو بییم مدار سپیتامان) زرتوهشت! چی،
 آن روز که ستوزم (ئی دهوم ئی) هزارک ئی تو سر بهوذ ئی زرتوهشتان،
 که هیچش در وند از این هزارک اندر آن هزارک نشهوذ.

در هفتم

(۱) پوزسیذ زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینو - ئه اوزونیک!
 دادارئی گیهان استومندان اشوک! دادار! که اوشان ایذون وس مرک اندر
 یه چی اوزاد بشائند او سهینینذن؟

(۲) گوپتش اوهرمزد: کو سپیتامان زرتوهشت! که دیوئی و چار
 زورس ئی ائشم توخمک ئوپید^۱ کیه آید، یه کوست ئی خوراسان، نزدیست^۲،
 نیشان ئی سها پیداک بهوذ^۳؛ زاید اوشیدرئی زرتوهشتان په ورئی فرزندان؛
 هت (بوذ) که په زرائه^۴ ئی کیانسیه گوپت؛ هت بوذ که په کاولستان
 گوپت.

(۳) (په) سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسذ: سپیتامان
 زرتوهشت! (هت بوذ که) په کوست ئی چینستان گوپت؛ هت بوذ که اندر
 هندوکان گوپت.

(۴) زاید گیتته، - هت پیذئی اوی کی از کیان توخمک. - په ایاریه ئو
 اوشیدر (ئو) هندوکان شهوذ. (۵) پئه صد سالکیه؛ کامک ئو زنان بهوذ؛
 وش ازش زاید کیمه ئی دینیک^۴ و هرام ئی ورزاونده نام خواند، - هت بوذ
 که شاپور گوپت.

(۶) کو آن شپ که آن کی زاید، نیشان ئسو گیهان رسذ، ستارک
 از آسمان وارد؛ - که اوی کی زاید، ستارک نیشان نمائذ، هت داد اوهرمزد
 گوپت: کو آوان ماه و وادروز؛ - پیذئی اوی کی فرجام بهوذ؛ په کنیکان^۵

۱- مره = شماره. ۲- نخست. ۳- زره - زرایه = دریا. درلنت
 فرس بغلط زر آمده است. ۴- کتاب دینی. ۵- باسطوت - باقوت.
 ۶- کنیزان = دوشیزگان. کویکان = بزبان کردی Kani بمعنی کنیزک است.

ئی‌شا پرورند؛ خودائنه زن نه بهوذ.

(۷) اوی کی، که سی‌سالك بهوذ، - هت بسوذ که انبام گوپت، - په‌امر درفش سپاه، سپاه‌ئی هندوك وچینیک هول گرپت درفش اومند، - چی درفش هول گیرند، - اوراستك درفش اومند، اوراست زینومند^۱؛ په‌تازشن هول تازندا نداوه روز، بوذکه بومه ده گوپت، - اندا اندرگ^۲ بارئی بهار^۳ ئی‌بهران، سپیتامان زرتوهشت!

(۸) که ستارك ئی اوهرمزدا^۴ هول^۵ ئوبالست^۶ رسذ، اناهید^۷ رائه فروذ اوکنذ، خوداییه ئوکی رسذ، وس امر^۸ گوندزیناوند^۹ آراستك درفش اومند.

(۹) هت بوذکه از سگستان و پارس و خوراسان (گوپت)؛ هت بوذ که از ور^{۱۰} ئی پدشخوارگر گوپت؛ هت بوذ که از هریان کوپستان گوپت؛ هت بوذ که از تورستان گوپت. -

(۱۰) و از آن کوستك، اپرناییک^{۱۱} نه خواستار، به ئوپیدا کیه‌آید؛ هت درفش ئی آراستك ووس مرك سپاه ئی بدشخوارگر از ایرانشتر زینیکان^{۱۲} وگوند و سپاه؛ بوذ که گوپت، کو کوردیچ و کرمانیکیچ خوانند رائه پیذاك. -

(۱۱) کویه هم ایاریه هم درفش، ئو این ایران دهان، وس مرك به اوزند اوشان ائشم توخمکان ئی شیداسپیک، هین^{۱۳} ئی فرا خوانیک^{۱۴} و سهم ئی گورك ئی دو زنگ^{۱۵} و دیوئی دوبال کوستیک.

- ۱ - بمعنی سلاح نیز آمده است. ۲ - درون. ۳ - دریا. بزبان
- سانسکریت نیز بهمین معنی است. بحر عربی همین لغت میباشد. ۴ - مشتری.
- ۵ - اوج. ۶ - ترفیع. به اصطلاح نجومی، خانه شرف (کارنامه در سوم-۵).
- ۷ - زهره. ۸ - بیشمار. ۹ - یادداشت ترجمه دیده شود.
- ۱۰ - در اینجا بمعنی جانب و سوی میباشد. ۱۱ - بچه نوزاد (در چهارم
- متن ۵۰). ۱۲ - سلاحداران. ۱۳ - سپاه. ۱۴ - در ششم بند ۶
- ۱۵ - زنگ لغت اهریمنی لنگ و پاچه میباشد. بهار^{۱۶} پزدو میکویده
- زکستی دوال وز روم و فرنگ زدو سیه‌پوش و گرگ دوزنگ

(۱۲) په اروندبار، سه کاریزار کونند: (یک په ...)، یک په سپیدرزور^۱ و یک په دشت ئی نیهانندک. -

(۱۳) هت بود که گوپت کوپه ورنئ سه تخمک؛ بوذ که گوپت کواندر مروئی شیدان^۲، هت بوذ که اندر پارس گوپت. -

(۱۴) ئو پوشت ئی ایران دهان امر سپاه ئی خوراسانیک اوراستک درفش هند؛ کو درفش ئی بسور پوست دارند؛ وشان و اذ درفش و بندوک^۳ سپیذ. (۱۵) وامرهول سپاه ویسوبارند^۴ اندئوگریستک^۵ ئی دیوان؛ ایذون به او زنده کوهزار زن پس مرذئه وینند و بگریتد.

(۱۶) که زمان سربهوذ، سپیامان زرتوهشت! اوشان دوشمنان ایذون به اوسهند چون درخت نه بن، که پهئه شپ، ئی زمستان ئی سرذ اور سذ، په ئه شپ ولگ به او کنذ.

(۱۷) اواز ویرایند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. (۱۸) په دوبارشن^۶ دوبارذ^۷ گناک - مینوئه اوا دیوان و وتر توخمکان و اشم ئی خرو - دروش، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسنان^۸ اشم توخمکان سذ، سپیامان زرتوهشت!

(۱۹) ومن داذار اوهرمزد فریستم نیریوسنگ یزذ و سروش اشوک، به کنگ - دژئی سیاوخش ئی بامیک^۹ کرد، به چیترومیان ئی وشتاسپان، کیان خوره ئی دین راست ویراستار: کوای پیشیوتن ئی بامیک! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، و (په) آتش و آوان فرازیزها دوخت و دوازه هومیست؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیداک. -

(۲۰) وروذ نیروک سنگ یزذ و سروش اشوک، ازوه چکا^{۱۰} ئی دائیبتیک؛

۱- در ششم - ۹. ۲- درخشان شید = نور - تابش. ۳- بیریق.

مغرب آن، بندوق ۴- نظر بچیزی داشتن. بشتا بنده. بتازند (کارنامه درجه ۴م -

۱۷). ۵- در ششم - ۵. ۶- دربارگی. ۷- درسوم - متن ۲۳.

۸- دیو پرستان مقابل مزدیسنان. ۹- بامی = درخشان (درسوم - متن ۲).

۱۰- قلّه کوه. یادداشت ترجمه دیده شود.

توکنگ دژئی میاوخش ئسی بامیک کرد؛ وش وانگ کونند: کوفراز رو، پیشیوتن ئی بامیک چیترو میان ئی وشتاسپان، کیان خوره^۱ ئی دین راست ویرامتارا فراز روئواین ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، او از ویرائه گاس ئی دین و خوداییه.

(۲۱) اوشان مینوئیها^۲ اور روند، وشان یزند دوازده هومست ئی په زهر^۳. (۲۲) و فراز روز پیشیوتن ئی بامیک اوئه صد پنجاه مرد ئی اشوک، که هاوشت ئی پیشیوتن هند، که سها سمور جامک په مینوئه وه دارند؛ هول روند په هومت، هوخت، هوورشت؛ و (په) آتش و آوان فراز یزند هاوخت و بغان یسن؛ فراز ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان. (۲۳) پس از آن بشکنند پتیارک سه یک نه.

(۲۴) فواز روز پیشیوتن ئی بامیک، اوئه صد پنجاه مرد، که سها سمور دارند، ئو آذر ئی خوره اومند^۴، ئی روشن کرپ خوانند، په داد - گاس نشاست، ئی گان ئی آذر فرنبخ ئی پیروزگر، وش په همزوتیه یزشن فراز سازند، بر سوم فراز-ومسترنند، ویزند خورداد، امورداد یسن په نیرنگ و نیرنگستان، ئی دینیک. (۲۵) وشکنند پتیارک سه یک نه.

(۲۶) فراز روز پیشیوتن ئی وشتاسپان، په هم ایاریه ئی آذرفرنبخ و آذرگوشوسپ و آذر بورزین متر، ئو اوزدستزار^۶ ئی وزورگ نشیمک ئی دروند گناک مینوئه وائشم ئی خرو - دروش وهماک دیوان و دروجان و دتوخمکان و یاذوکان، ئوآن ئی زوپائه توم^۷ دوش اخو رسند؛ بکنند آن اوزدستزار په همکو خششینه^۸ ئی پیشیوتن ئی بامیک.

(۲۷) ومن دادار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئی گرئی هوکیر یاذآییم، و فرمائیم ئو امهوسپندان، کو گویند ئوهماک یزدان ئی میتویان: کورویذ

-
- ۱- فره - روح القدس. نورالوهیت و تقدس که از زمان کیومرث با پادشاهان کیان بوده است.
 - ۲- بصورت روحانیان-غیر مرئی.
 - ۳- به یادداشت ترجمه رجوع شود.
 - ۴- باشکوه و جلال.
 - ۵- نماز جماعت.
 - ۶- اوزده = بشکوه معبد بت پرستان.
 - ۷- ذرف ترین.
 - ۸- باکوشش و کارزار توأم.

و رسیدنو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیک.

(۲۸) و مترئی فراخو گویائوت^۱ و سروش تکیک^۲ و رشن ئی راست و ورهرام ئی اماوند^۳ و آشتاذئی پیروزگر و خوره ئی دین ئی مزدیسنان نیرنگ^۴ ئی رایتیذاریه ئی گیهان آراستار، په فرمان ئی (من داذار رسند.) (۲۹) هن داذارئو پوشت رسم، ئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیک.

(۳۰) بزندن دیوان ئی توم توخمکان.

(۳۱) وانگ کونذ گنک مینوئه ئی دروند ئو مترئی فراخو گویائوت: کویه راستیه هول ایست، تومترئی فراخو گویائوت!

(۳۲) پس مترئی فراخو گویائوت وانگ کونذ: کو این نوه هزار سال پشت^۵ ئی یش کردانداکنو دهک ئی دوش^۶ دین و فراسیائوی تور و الکسندر^۷ ئی ارومائیک و اوشان دوبال کستیکان دیوان ئی و چارذورس، هزار سالان انبام، ویش از پدمان خوداییه کرد.

(۳۳) سترذ^۸ بهوذ آن دروند گنک مینوئه که ایذون اشنوذ.

(۳۴) میترئی فراخو گویائوت بزندانم ئی خرو- دروش ئی په ستوبیه دوبارذ. (۳۵) آن دروند گنک مینوئه او اوشوژکان ووذ توخمکان، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخو دوبازذ.

(۳۶) و وانگ کونذ میترئی فراخو گویائوت ئو پیشیوتن ئی بامیک: کویکن و بز ن آن اوزدیستزارئی دیوان نشیمک؛ روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، او از ویرائه گاس ئی دین و خوداییه، چی دروندان که

۱- یادداشت ترجمه دیده شود. ۲- تکاور دلهر- تاخت آور.

۳- هماوند نیز آمده است بمعنی دلاور سخت زور- بی باک- قوی- زورمند میباشد. به سانسکریت و فرس قدیم نیز بهمین معنی است و همت عربی ازین لغت گرفته شده. لقب بهرام است بکتاب علمای اسلام و *Justi Horn* مراجعه شود.

۴- عزایم *incantation*. ۵- در چهارم متن- ۱۱. ۶- یادژ = بد مانند، دشنام، دشمن، دشوار دژخیم. ۷- در اغلب معنهای پهلوی

الاسکندر مانند زبانهای اروپائی *Alexandre* نوشته میشود گویا بعدها بصورت سکندر درآمده است. ۸- سترده - متحیر.

تو وینند بشکنند^۱.

(۳۷) او رمد پیشیوتن ئی بامیک و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشو-
سپ و آذرئی بورزین میترئی پیروزگر؛ بزند آن دروجئی وس اوج^۲ بکنذ
آن اوزدیستزار کونشیمک ئی دیوان؛ ویزشن فراز سازند. برسوم فراز
وسترنند ویزند دوازده هومیسست، ستاینند من اوهرمزد اوا. امهوسپندان (۳۸)
این آنئی پیش گویم.

(۳۹) فراز رمد پیشیوتن ئی بامیک، ئو این ایران دهانئسی من
اوهرمزد داد، ئو اروند و هروذ؛ که دروندان اوی وینند بشکنند اوشان
توم توخمکان نه ارزانیکان^۳.

در هشتم

(۱) آنئی وهرامئی ورزاوند^۴ رائه پیداک، کویه پور خوریه^۵ فراز
رمد و وید ذهیم فراز بندذ^۶ په گاسئی مغوپدان مغو پذیه، و گاسئسی و
چرذ^۷ ئی راستئیدین گومارذده، اواز ویرایذ این ایران دهانئسی من اوهرمزد
داد. (۲) آزونیا و کین و ائشم و ورون وارشک و دروندیه از گیهان به
نرپسذ^۸. (۳) گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آید. (۴) و آذرئی
فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میتر او از ئوگاسئسی خویش
نشانند، و ائسم و بود دادیها^۹ بدهد. (۵) وسترد اوههوش^{۱۰} بهوذکناک
مینوئه اوا دیوان و توم توخمکان.

(۶) ایدون گوید پیشیوتن ئی بامیک: کوزذ باذ دیو، و زذ پریک! زذ
باذ دیو دروجیه و وتریه! زذبوند توم توخمکان دیوان! و اوزایاذ اوهر-

-
- ۱- شکست بخورند. ۲- زورمند - بسیار توانا. ۳- نا ارزانیان.
 - ۴- فرمند - ارجمند - «او (کیکلس) سخت خرم گشت از آنج پرهتر بود و
ورجمند» فارسنامه ابنالبلیخی کارنامه اردشیر در دهم - ۷ در اینجا لقب بهرام
است. ۵- بافره بسیار. ۶- دستگیر کند - اسیر کند بگمارد.
 - ۷- در چهارم بند ۳۷. ۸- کاستن. اصطلاح نجومی برای کوچکتر شدن
ماه. ۹- در چهارم بند ۳۱. ۱۰- بی هوش.

مزدئی خودائنه ئی مهست^۱ داناک، اوا امهوسپندان هوخودا آن ئی هوداگان^۲
 و خوره ای دین ئی مزدیستان! و اوزایاذ دوزک ئی راذان و راستان ئی
 هورشت و رزیداران^۳! خوب ویراستار باذگاس ئی دین و خوداییه!
 (۷) فراز رسذ^۴ پیشوتن ئی بامیک، فراز رسذ اوئه صذپنجاه مردئی
 هاوشت^۵ که مها سمور دارند؛ و گیرند تخت گاس ئی دین و خوداییه ئی
 خویش.

(۸) گوپتش اوهرمزدئو سپیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم!
 که هزارکئی زرتوهشتان سر بهوذ، اوشیدران بون بهوذ.

درنهم

(۱) اوشیدر رائه پیداک، کویه نه هزار وهشتصدسال بزاید؛ په سی
 سالکيه نو همپورسکيه ئی من اوهرمزد رسذ و دین پذیرد. (۲) که از
 همپورسکيه باذوانگ کوندنو خورشیدئی ارونداسپ^۶: کوبایست.
 (۳) بایستد خورشیدئی ارونداسپ، ده روز شیان. (۴) که این بهوذ
 هماک مردوم ئی گیهان په وه دین ئی مازدیستان بایستند.
 (۵) مترئی فراخوگویاوت وانگ کوند نو اوشیدرئی زرتوهشتان:
 کو اوشیدرئی دین راست ویراستار! وانگ کوند نو خورشیدئی ارونداسپ:
 کو برو، چی تاریک هست په کیشورئی ارزه و روبرشن و وروجرشن ونیم
 نه خونیرس^۷ ئی بامیک.
 (۶) ووانگ کوند اوشیدرئی زرتوهشتان نو خورشیدئی ارونداسپ:
 کوبرو.

۱- مهمترین - مهین. ۲- بادانش نیک. ۳- نیکوکاران.
 ۴- قیام کند- ظهور کند. ۵- درجهام - ۳۹. ۶- ازود - اسپ =
 دارنده اسپ تندرو. لقب خورشید است،

Verdidad, D.H. Jamasp. vol II, Bombay, P. 30

۱- نام چهارکشور از هفت کشور زمین. خونیرس در مرکز هفت کشور واقع
 شده است. (بندهشن در پنجم-۹)

(۷) بروذ خورشیدئی اروندا سپئی و رزاوند^۱؛ و هماك مردوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند.

(۸) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! این آن ئی پیش گویم، کو این دام^۲ اواز ئو هستیه ئی خویش آورد. (۹) وکه نزدیک ئی هزارک سر بهوذ، پیشیوتن و شتاسپان ئو پیداکیه آید؛ خوره ئی کیان^۳ ئی پیروزگر به اوی رسد. (۱۰) آن دوشمن که در وجیه^۴ اورنشست، چون تورک و تازیک و ارومائیک، و وتران ئی خودائی ایرانک په چیره وستهمکیه و خودائه دوشمنیه روند، و آتش ززند؛ و دین نزار کونند، و اماندیه^۵ و پیروزگریه ازش برید؛ و آن (ئی) داذ و دین هرکه کامکیها پذیرد اینیاه^۶ اکامکیها اورپذیرد، آن داذ^۷ و دین هماك ززند، اندا که هزارک سر بهوذ. (۱۱) وپس که هزارک ئی اوشیذر ماه آید، په اوشیذرمه دام روپاکتر په نیروکتر بهوذ، و دروج ئی آز چهرک^۸ بزند، و پیشیوتن ئی و شتاسپان همگونک دستوبر وراذ^۹ ئی گیهان بهوذ.

(۱۲) و اندران هزارک ئی اوشیذر ماهان، مردوم په بزشکیه ایذون کبروک^{۱۰} (?) بهوند، داروک و درمان ایذون په کار آورد و پرنده، که به ئو مرگیه داوستانیه^{۱۱}، ادینش نمیرند، که په شمشیر و کارذ زند اووزند. (۱۳) پس اشموک^{۱۲} نه از بهرداسر^{۱۳} ئی آئینتکیه خواهد، و تریه و آشموکیه رائه ندهند. (۱۴) و آشموک، از آن کین، و یاوذ^{۱۵} اورئو آن کوپئی دمباوند^{۱۶}، کو بیورسپ^{۱۷} رون^{۱۸}، درایذ^{۱۹}: کوکنو نوه هزارسال

- ۱- ورجارند (در هشتم متن-۱). ۲- آفریدگان جهان. ۳- درهفتم-۳۰
 ۴- فریب- دروغ. ۵- درهفتم متن-۲۸. ۶- بطریق
 دیگر (گزارش گ. ش. در سیزدهم متن-۵۹). ۷- آئین - قانون.
 ۸- دیوسیرت. ۹- پیشوای دینی. ۱۰- زبردست - ماهر - کارگر؟
 (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱ با لغت کبرو مقایسه شود. ۱۱- مقدر
 است که بمیرد. ۱۲- مرتد. یادداشت ترجمه دیده شود. ۱۳- سهم
 انعام. ۱۴- دست یابد - برسد (گزارش در سیزدهم متن-۷). ۱۵- دنب
 آوند - دنباله دار - دنب معرب دنب است و ذو دنب = دودنب. ۱۶- ده هزار
 اسپ. لقب صحاك است. ۱۷- جهت - جانب - تمایل (گزارش ص ۹۳
 بند ۲۵۲). ۱۹- هرزه درائی.

هست فریذون نه زیندک (زیونی)، چم^۱ رائه که تو این بند به نه ویسنجید^۲ و اور نه آخیزید؟ که این گیهان پور از مردوم هست، و شان از ورآئی جمکرز اور آورزهدند.

(۱۵) پس آن آشموک ایذون همچون این دراید؛ از آن چون ازی-دهاک از بیمئی آن فریذون ویسیک^۴ (؟)؛ ئی په کربپ^۵ ئی فریذون پیش هول استد، آن فرذوم^۶ نه ویسنجذ. اندا که آشموک آن بند چوپ از بون بویسنجذ. (۱۶) پس دهاک زهراوزاید، بندازین بویسنجذ، (په) دوبارشن^۷ استد، و په جاک^۸ آن آشموک او از اوپارذ؛ اندر گیهان دوبارشن و ناس کرذن و امر وناسئی گران کونذ؛ از مردوم و گاو و گوسپند و اوره دامئی اوهرمزد په سه یک^۹ ئه او از اوپارذ؛ و آو و آتش و اورور^{۱۰} زند، و وناس ئی گران کونذ.

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیشئی اوهرمزدئی خودائنه په گرزشن^{۱۱} استد، (۱۸) گرزشن این کونذ: کو فریذون زیندک او از کون، اندا ازی-دهاک بنذ؛ چی، اگر تو اوهرمزدا تو این نکونائنه، ایماپه گیته نشائیم بوذن. (۱۹) آتش گوید کونه و خشم^{۱۲}، و آو گوید، کونه تچوم^{۱۳}.

- ۱- سب - علت. ۲- ویسنجیدن = شکستن - گسسن. ۲- در اینجا اور
- بمعنی حصار میباشد. ۴- ویس = خیابان. ویسپهرگان = اعیان زادگان.
- شاید بمعنی دیس باشد. ۵- قالب مثالی - جسم مینوی (در سوم متن -
۶. ۶- ابتدا - اولین. فرد عربی از این لغت گرفته شده.
- ۷- دواریدن - حمله کردن، دویدن اهریمنی (در سوم متن - ۲۳). ۸- در
- جای = فوراً. ۹- اوپاردن - هوپاردن = هپرو کردن - بلعیدن. خوردن
- اهریمنی باشد مقابل، گواریدن. در لغت فرس: او بار بمعنی فرو بردن بگلو
- آمده. رودکی: بدست ار بشمشیر بگذاردم - از آن به که ماهی بیوپاردم. نوالیدن
- یعنی نچویده فرو بردن بهمین معنی است. گزارش در شانزدهم متن (۱۷).
- ۱۰- در سوم - ۱۰. ۱۱- تظلم - شکایت. در لغت فرس گرزش آمده. خسروانی:
- بده داد من زان لبانت و گر نه - سوی خواجه خواهم شد از تو بگرزش.
- ۱۲- و خش = افزایش - برکت. بزبان سانسکریت نیز بهمین معنی است.
- ۱۳- روان نشوم.

- (۲۰) و پس من اوهرمزدئی دادارثوسروش ونیریوکسنگ یزدگویم:
 قوتنئی سامان کرساسپ بجمبائینیذ، اندا اور آخیزد.
- (۲۱) و پس سروش و نیریوکسنگ یزدنو کرساسپ شهوند، وسه بار
 وانگ کونند. (۲۲) و چیهاروم بار، اوا پیروزگریه، سام اور آخیزد، و
 پذیرک ئی آزی دهاک شهوذ؛ وش سخون ازش نه اشنوذ، وش گذائی پیروزگر
 ئوسرپذکوپذ وزند و اوزند.
- (۲۳) پس و دروشک^۳ و پتیارک از این گیهان بشهوذ، اندا هزارک
 بسون کونم. (۲۴) و پس سوکشوس دام اوینک اواز کونذ، وریست
 آخیزوتن. ئی پسین ببهوذ.

انجام

فرجهت په شنوم^۴ و شاذیه و رامش. په پردان کام باذا! ایذون باذا!
 ایذون تریچه باذا!

- ۱- پذیره = برخورداردن - روبرو شدن، مصاف دادن - دچار شدن، بهرام یژدو
 میگوید: خواب اندرون دیدکن باختر - یکی لشکر گشن بسیارم مر او را
 پذیره برآه آمدند - بتزدیک او کینه خواه آمدند. درلفت فرس بمعنی استقبال
 کردن ضبط شده است. فردوسی: پذیره شدند و چیره شدند - سپاه و سپهبد پذیره
 شدند. (کارنامه در چهارم. ۱۹۰). ۲- گد = گرز. ۳- دروغ. ۴- خشنودی.

درايش ' ئى اهرمن ئو ديوان

(۱) پيداك كواهرمن هر شپ ئوديوان درايد: كواندر گيهان شويذ؛ و
فردوم^۲ ئو زرايه^۳ شويد، و زرايه بخوشينيد^۴؛ و ئوھوم ئى سپيد شويد، هماك
بخوشينيد، چپش، ريست^۵ ئى مرزومان پدش ويراند؛ و ئوكوب شويد، كوپ
هماك بيجنينيد، چى كوپ وينا رشنيه^۶ ئى گيهان هست؛ و ئو او رور شويد،
و اورور هماك بخوشينيد؛ و ئوكذ كيهامان ئى مرزومان شويد، و مردوم
و گاو و گوسپند هماك بزنيذ، كميه بريذ، ويشيه ئو ويشيه بريذ، دوش
آكسان^۷ نيوكيه اور بريذ، اندادانا كان گومان^۸ بهوند؛ ئوھپتورنگ منكي ريد
ئوونند منكي ريد، كوتان كار كردن توبان باذ.

(۲) اوشان ديوان و دروجان ئوزرايه شهوند؛ سين مرو^۹ وانگ
كونذ، و سوست بهوند؛ ئوھوم ئى سپيد شونند، و آنوك كرماهيمك^{۱۰} سراز

- ۱- دراپيدن لفت اهرىمنى مقابل گفتگو كردن = هرزه درائى - ياده گوئى.
- ۲- فردم مقابل اقدم بمعنى: ابتدا، نخست (گزارش در سيزدهم متن - ۶).
- ۳- دريا (زندوهومن متن در هفتم - ۲).
- ۴- خشك كنيذ (با گزارش در چهاردهم متن - ۱۵ مقايسه شود).
- ۵- مرده - لاشه.
- ۶- آرايش.
- ۷- دش + آكسان = بدآگاهان - بى خيران (گجسته اباليش یرش - ۷ - ۲).
- ۸- گمان = شك.
- ۹- مرغ.
- ۱۰- كرماسى = خرماھى، ماھى بزرگ.

آو اور دارد، وسوست بیهوند؛ وئوکوپ شهوند، آنوک کرکاس مرووانگ
کونذ، وسوست بیهوند، و ئودشت شهوند، آنوک و هومن مرو وانگ
کونذ، وسوست بیهوند؛ ئوکذ کیهامان ئی مردومان شهوند، ازگروذمان
وانگ، از هر بورزا امهوسپندان، آید، از کنگ دیزرپتار^۱ پیشوتن وانگ
آید؛ و سوست بیهوند؛ اور آسمان نکیرند، و نند وهپتوزنگ وینند، و شان
نیروک بشهوذ.

(۳) پس سروش دست ئوخروس^۳ موروزند؛ که خروس مرو وانگ
کونذ، بهرئه آتش ئی و رهرام؛ و بهرئه آتش ئی خانک، که په نیمشپ به
اوروزند، بزند^۴، بهرئه مینوئه درون زند، اوره سروش هماک بزند.

دنباله

من دین بندک، مرزبان فریذون و هارام نپشتم، از پچین^۵ ئی ایرپت
اردشیر و هارامشا روستهم و هارامشاذ نپشته، اندر بوم شترکرمان؛ من
هم اندر شترکرمان نپشتم.

خوب فرجام^۶ باذا! ایذون باذا! ایذونتریچه باذا! پیروز باذا خوره ئی
اویزک وه دین ئی مزدیستان! په یزدان و امهوسپندان کامک باذا!

«اشم و هو وهشتم امتی»

اشهه آواذیه پاشوم^۷ هست

-
- ۱- کوه افسانه ای البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است.
 - ۲- رهسپار - مسافر.
 - ۳- بشکل خروه نیز آمده است (بکارنامه اردشیر در دهممتن - ۷ مراجعه شود). در لغت فرس نیز خروه ضبط شده است. هنصری؛ شب از حمله روز گردد ستوه - شود پر زاغش چوپر خروه.
 - ۴- زند = کتک زدن، ضربت وارد آوردن. اوزدن = کشتن.
 - ۵- رونویس کرده - کپی.
 - ۶- عاقبت بخیر.
 - ۷- بهترین.

Main body of handwritten text, likely a list or a series of entries.

Handwritten text line, possibly a sub-header or separator.

Handwritten text line, continuing the list or entries.

Handwritten section title or heading.

Large block of handwritten text, possibly a detailed list or a long entry.

Handwritten text line, possibly a note or a specific entry.

Bottom section of handwritten text, possibly a list of names or a summary.



(بخش = ۳)

یادگار جاماسپ

«یادگار جاماسپ» یا جاماسپ‌نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد، کتابی است که در آن گشتاسپ‌شاه پرسشهایی راجع بمسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیائی و غیره از جاماسپ میکند و او پاسخ میدهد. قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش‌آمدهائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را از زبان جاماسپ نقل میکند. در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت تامی باپیش-گوئیهای «زند و هومن‌یسن» دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل میکنند از روی نسخه چاپ مسینا نقل میشود. از آنجا که قطعه نامبرده تحت لفظفارسی جدید گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را بمراجعه اصل کتاب توصیه مینمائیم.

1. G. Messinas. I, *Ayatkari Zamaspiḱ*, Roma, 1639. pp. 6680.

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که: این دین اویژه چند سال روا (رایج) - برقرار باشد، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد.

(۲) جاماسپ بیتخش^۱ گفتش که: این دین هزار سال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجسی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فراگیرند. (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند بسود خودشان باشد؛ از ایشان روش فرازون (کردار نیکو) آزرده شود. (۴) به بیدادی به این ایرانشهر و دهبندان (فرمانروایان) بارگران رسد؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند. (۵) وهمه نانبین (نامرئی) و ناپیدا شود، و بس گنج و خواسته شایگان نیز بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی زمانه (ناگهانی - نابهنگام) بسیار باشد. (۶) وهمه ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و ایران (بیکانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی باز نا ایرانی باشد.

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند، و درویشان خود فرخنده نباشند. و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد. (۸) و دختری که زایند به بها بفروشد؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدائی را از ایشان جدا کند (بگیرد)، و برادر کهنتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند، و برای بدست آوردن خواسته زور و دروغ گوید، و زن شوی خویش را بمرگ

۱- در جاماسپ نامه فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده. در اصل پتی اخشا میباشد و هسینا بمعنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و بلفظ Majordome ترجمه می کند.

ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند). (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) نا پیدا (گمنام) به پیدائی رسند و زور و گواهی نا راست و دروغ فراخ شود. (۱۰) شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر بجان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند، و آنرا که فرزند است بچشم‌خوار دارند. و بسیاری مردم به اوزدهکی (دربردی) و بیگانگی و سختی رسند. (۱۲) و اندروای (آتمسفر - درهوا) آشفته‌گی و باد سرد و باد گرم و زد و بر اوروران (نباتات) کم باشد و زمین از بر بشود. (۱۳) و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و بسی ویرانی بکند و باران بی‌هنگام (بیموقع) بارد و آنکه بارد بی‌سود باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.

(۱۴) و دبیر را از نوشتن بد آید و هرکس از گفت و گفتار نوشته و پیمان بازایستد (خودداری کند). (۱۵) و هرکس که او را اندک بهی (رفاه) است، زندگیش بیمه‌تر و بتر باشد؛ و کلبه ناکرده (نا تمام - خراب) خانه باشد. (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان براه آزادگان روند هر چند آزادی به تنشانشان مهمان نباشد (ولیکن آزادی در وجودشان یافت نشود). (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دل‌فکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند. مهر و دوشارم (دل‌بستگی) ایشان به دهی (درستی - پستی) باشد. (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند؛ و هرکس از کردار بد خودشاد باشد و برمندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر خوشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند - (۲۰) و سترگ و رزد (حریص - طماع) و مردستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین رادبو دارند. و کسی نیز چنانکه باید بکام خویش نرسد.

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زاینند از آهن و روی سخت‌تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت‌تر باشند. (۲۲) و فسوس (دل‌فکی) و رباری (تمسخر) پیرایه باشد؛ و هرکس باهریمن بیگانه است بخویشی او رسد. و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه که

اندر آن هنگام کنند؛ (۲۳) تیز و زود دست بپامخ برسند چون آبی که بدریا بتازد.

(۲۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند؛ دھیر و خواسته (مال و منال) بدست انیران (نا ایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی دین بباشند. (۲۵) و خواسته بسیار گردکنند و بر آنرا نخورند، و همه بدست سرداران بی‌مود (فرومایه) رسد. (۲۶) و هرکس کاری کند کردار او را بدیگری نپسندد. و سختی و انائیه (کاهش-زیان) ایشان از آن برسد، که زندگی بیمزه شود و بمرگ پناه برند.

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و نا پیدائی (گمنامی) با بسیار مردم، امپ و سر نیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی پبادشاهی (فرمانروائی) خویش در آورد. (۲۸) خود میان پادشاهی نابین (نامرئی) و نا پیدا باشد. (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به نا ایرانیان رسد؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد، و اوژدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد.

(۳۰) ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد. (۳۱) پس آن خداوند پیروزمند بعیرد، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند. (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایرانشهر کنند، و بساھیر (مال) همگان بدست ایشان رسد. و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند. (۳۳) و اندر آن هنگام بد، مهر و آزر (حرمت) نباشد، ایشانرا مهتر از کهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد، و آنانرا همپشتگی (دمتباری) نباشد.

(۳۴) ترا نیز این گویم که: اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بعیرد و این اند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند. (۳۵) و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمیمانند. (۳۶) ایشان تازیان باارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند)

و کشور را به و شنفند (شلوغ کنند - تاراج کنند). (۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که: «من این بد و انائیبه (زیان) را نتابم، من زیروزبر شوم و این مردم را زیروزبرکنم - آب و آتش را مردم بیازارند از بس موسست (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند.»

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پدکفند (برخورد کنند) اندر آن پدکفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست. (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پر سه (مشورت) داشت، و آن دروج را کار این بود که برجوردایان (حبوبات) میکاهد، و اگر آن دروج نبودی هرکس جریمی بکشتی ۴۰۰ جریب بگرتتی، (۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزنده، و پس هر که جریبی بکارد ۴۰۰ اندر انبار کند. و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست - فلزات) به پیدائی آورد.

(۴۱) پس از کوست (جانب) تیمروز مردی برخیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوند (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد، و بساخونریزی کند، تا کار بکام خویش بیاشد. (۴۲) و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد، و بآن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسته باز گردد و از آن فراز مردم ایرانشهر به نا امیدگی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند، و پناه جان خویش نگردند.

(۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پندشخوارگر مردی مهر ایزدرا به بیند و مهر ایزد بسی راز نهران بآن مرد گوید. (۴۴) پیغام به پندشخوارگر شاه فرستد که: «این خداوندی کرد و کور چراداری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.» (۴۵) بآن مرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوند (جند - جرار) و گنج و سپه سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود؟»

(۴۶) آن پیغامبر (فرستاده) گوید که: «بیاور یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. (۴۷) چون گنج بدست آورد، سپاه گوند زابل آراید و بدشمنان شوند. (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که: «پدشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!»

(۴۹) و پس آن مرد چون آن آگاهی بشود، با بس سپاه گوندزابل، بمیان ایران شهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتامپ با خیونان سپید (هونهای سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی، با پدشخوارگر شاه کوشش (ستیزه) و کار زار فراز کند. (۵۰) و به نیروی یزدان ایران شهر، فرّه کیان و فرّه دین مزدیسنان و فرّه پدشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت.

(۵۱) و پس سروش و نیرو سنگ پشوتن، پسر شمارا بفرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند. (۵۲) و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدموزان (جامه‌های) سپید و سیاه، و دست (فره؟) من به درفش، تا به پارس آنجائی که آتش و آبان نشسته‌اند، (برقرارند). آنجا یشت کنند. (۵۳) چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و اُدروندان و دیویسنان را چنان به او سپهند (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بچشکد.

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید. و هوشیدر زرتشیان به نموداری دین پدید آید، و اناثیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سرآید، و رامش و شادی و خر می نباشد.

در هودهم

- (۱) گشتاسپ شاه پرسید که: «پس از آنکه دستوران مینوئی (روحانی) به ایرانشهر آیند، و آن چند اوزده (بتکده) را زند، (ویران کنند) و جهان را از ابادیای (آلودگی) و پاکی و بی آلاشی گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهدد (پادشاه - فروانرا) باشند؟ جهان را چگونه رانینند (اداره کنند)؟ دادستان اندر جهان چگونه؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد؟
- (۲) جاماسپ بیتخش گفتش که: «اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند، اندر هنگام سیاره (آفت - و بال) کم باشد، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسیهده، (تباه شود)، کار دادستان نه از داد، بلکه از هات مر (زبردستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر باشد.
- (۳) چون هزاره هوشیدر باینگونه پانصد سال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند. هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند، و آرزو نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.
- (۴) پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانوران در آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصارجم) را به اوسیهده (ویران کنند - بکشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آیند جهان را باز بیارایند.
- (۵) پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.
- (۶) پس اورمزد، سروش - نیروسنگ را بفرستد که: «سام نریمان را بینگیزید!» ایشان روند و سام را بینگیزند، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند. سام برخیزد و بسوی ازی دهاک شود.
- (۷) ازی دهاک که سام نریمان را ببیند، به سام نریمان گوید که: «سام نریمان! هریک دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و توسیه - سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!» (۸) سخن نه نباشد (نشود) و او گریزی بر سر آن دروندزند. آن دروند به سام گوید که:

«مرا مزن! تو خداوند ومن مپه سردار باشیم واین جهان را باهم بداریم؟»
و سام سخن آن دروند را نشنود و گرژی دیگر بر سر آن دروند زند و او
بمیرد.

(۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسه (مشورت)
اورمزد رود، دین بپذیرد و بجهان روا کند. (۱۰) پس نیروستنگ و سروش
بروند کیخسرو سیاوشان، توس نوذران و گیو گودرزان و دیگران را با
هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند،
مردمان گیتی هم منش (هم فکر) و هم گفتار وهم کردار باشند.

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد هیچش
کار نباشد. پس دیو آژ به اهریمن درآید (هرزه درائی کند) که: «تو به دامان
(آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!» (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورث
آید: «مرا خورش باید و خورش من و تومهان (گران - زیاد) باید داشت!»
نشنود. (۱۳) ازین رو اهریمن به آژ (دیو آژ) درآید که: «برو، توهمه دیو
و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخور!» دیو آژ برود وهمه
دام ودهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی؟ ..) سپس گوید که: «سیر نشدم!»
پس دیو آژ و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند: نزدیست (ابتدا)
زندکان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه کند همه مردمان
برخیزند؛ چون یزش به ریپتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به اوزرن
گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. (۱۵) چون یزش به اویسرو-
ترم گاه کند مردم همه دو گانه (نرینه و مادینه) پانزده ساله باشند؛ چون
یزش به اوشهن گاه کند شهر یور همه کوهها به جهان بتاود، ایشوست
(فلزات) همه جهان باز ایستد وهمه مردم به روی گذاخته بگذرند و چنان

۱- «بدانکه شبانه روز پنج گاه است چنانکه از شش دانگ روز سه دانگ گاه
هاون باشد و یک دانگ ونیم گاه ریپتون و یک دانگ ونیم گاه ازیرن باشد.
بقه پاورقی در صفحه ۱۱۵

اویژه و روشن و پاک شوند، چونانکه خورشید بروشنی.
 (۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند؛ پس دام
 اویژه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، انوشه و بیمرگ و بی‌زرممان (بی
 علت - بی‌غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند. آنانرا چنان باشد که بکام
 خواهند.
 فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

دنباله نخستین

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که: «سیح (یلا) گران چندبار، نیاز چندبار
 و برف سیاه چندبار، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چندبار باشد؟»
 (۲) جاماسپ بیتشش گفتش که: سیح گران سه بار باشد: یکی
 بفرمانروائی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره
 زرتشتان باشد.
 (۳) نیاز چهار بار باشد: یکی بفرمانروائی بد افراسیاب تورانی،
 یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر
 رفتن هزاره زرتشتان باشد.
 (۴) گزند گران سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی
 به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان.
 (۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر
 و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.
 (۶) کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاوس شاه که بادویان
 به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد، و یکی به آن شما باخیمون سپید که دین
 را جادوگر کرد، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزاره زرتشتان

و از شب سه دانگ او سروتم باشد و سه دانگ دیگرگاه اشهن باشد، روایات
 فارسی هرمزدیار فرامرزیعی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بندهشن در ۲۵ بند ۱۰ -
 ۹ متون پهلوی ترجمه وست. E.W.West دیده شود.



باشد که بهم آیند ترك وتازی و ارومی چون با آن دهبد متمیزند.

دنباله دوم

- (۱) گشتماسپشاه از جاماسپ پرسید که: به آمدن آن هنگام پسرمن دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟
- (۲) جاماسپ بیتبخش گفتش که: گاه هوشیدر که پدید آید، این چند نشان بجهان پدیدار گردد:
- (۳) یکی اینکه شب روشتر باشد.
- (۴) دوم اینکه هنتورنگ (بناتالنعش) گاه بهلد (مقرخود را تغییر دهد). و بسوی خراسان گردد.
- (۵) سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.
- (۶) چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کند، زودتر و پیشتر (بمقصود) رسند.
- (۷) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند.
- (۸) ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشد.
- (۹) هفتم اینکه دروج آژ سهمناکتر باشد.
- (۱۰) هشتم اینکه بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست تر (?) دارند.
- (۱۱) نهم اینکه خرفستران مانند: پلنگ و گرگ چهار زنگ (چارها) را زیان بیش باشد.
- (۱۲) دهم اینکه بدآگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند.
- (۱۳) یازدهم اینکه آژاردین دستوران روا باشد، بایشان زور و ناراستی گران گویند.
- (۱۴) دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.
- (۱۵) سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهر، دهی (درستی) باشد.

(۱۶) چهاردهم اینکه کسانیکه اندر آن هنگام و زمانه زاینده بتر و نیرومانتر (زیرکتر - زرنگتر) باشند و نیز بزودی بمرگ رسند.

(۱۷) پانزدهم اینکه آزر میان (محترمین) به بی‌آزرمی و دروجی و داوری دروغ (فتوای دروغ) و زورگواهی پیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) بهمه کشور رسد.

(۱۸) پس دستور جهان بیاید و پیغامبرزند فراز مرزد (دوباره تصفیه کند).

(۱۹) شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بکشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد وهمه سگستان پر آب باشد.

زراتشت نامه

«زراتشت نامه» تألیف زرتشت بهرام بن پژدو، درسنة ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است. نویسنده پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگوئیهای زرتشت را چنانکه در «بهمن یشت» آمده است ضمیمه میکند. این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب «دبستان المذاهب» به نثر گردانیده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام پژدو نقل میکند. درسنة ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی، زراتشت نامه را بهمراهی قطعۀ دبستان المذاهب باچندین نسخه خطی مقابله و با ترجمۀ فرانسه و یادداشتهای گرانبهائی در شهر پترزبورگ بچاپ رمانیده است. در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت که گویاهمان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد.

1. F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre, St. Petersburg 1904.

ص ۶۶-۷۷

۷۵ بی‌مرگی خواستن ز رانشت

نکو بشنو این قصه ارجمند
 بیاورده از زند و وستا بدر
 نبشتم من این را بلفظ دری
 چنین گفت زرتشت پاکیزه رای
 بدانگه که با بهمن امشاسفند
 که بر من در مرگ را بسته کن
 که تا مردم دین بمانند شاد
 بدو گفت دادار پیروزگر
 در مرگ بر تو ببندم اگر
 فروماند زرتشت در کار خویش
 بدادش خدای جهان آفرین
 به زرتشت گفتا که: یک قطره خور
 چو شد خورده آن، مرددینی ازو
 چنان چون کسی خفته بیند بخواب
 بدید از تن مردمان خون و مغز
 ز گفتار و کردار هر یک تمام
 بدانست چند است بر گوسفند
 همان برگ و بیخ و گیاه و درخت
 که چندست و چوست و هر یک کجاست
 بدیدش دگر باره روی بهشت
 گمانی چنان آمد از مرد دیسن
 چو باز آمدش هوش در تن بجای
 بدو گفت یزدان که: ای خوب کار
 چنین گفت پس مرد پاکیزه دین
 که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر

ز گفتار آن مؤبد هوشمند
 ز گفتار دادار پیروز گر
 که تا باشد آمان چو تو بنگری
 بهنگام پرسش به پیش خدای
 روان شد سوی آسمان بلند
 دل بد سگالان من خسته کن
 ز راه کژی هیچ نارند یاد
 که ای دین پذیرفته و پسر هنر
 بخواهی زمن مرگ بار دگر
 بنالید در پیش دادار خویش
 یکی چیز مساننده انگبین
 بگو آنچه بینی بما در بدر
 بدیدش جهانرا و هر چه درو
 بدید او همه بودنی بی حجاب
 ز اندیشه هر کسی زشت و نغز
 بدید آن نکو سیرت نیکنام
 ز موی و ز رنگ و ز چون و ز چند
 بدید آن جوانمرد فرخنده بخت
 بفرمان یزدان نه افزون نه کاست
 همان دوزخ تنگ و تاریک و زشت
 که در خواب بیند دو گیتی چنین
 بفرمان دادار هر دو مرای
 نگر تا چه دیدی بمن بر شمار
 بدارنده آسمان و زمین
 روانها بدوزخ میان وبال
 بر اهرمن گفت بایست عذر

بدیدم بسی خلق بی سیم وزر
 به خشنودی آنچه دیدش زرب
 روان ورا در بهشت برین
 بسی را بدیدم توانگر بمال
 چو دیدم که منزلگهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم روانش میان بهشت
 بدیدم درختی برو شاخ هفت
 یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز روئین همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر
 درختی که دیدی تو با هفت شاخ
 بود هفت ره شورش اندر جهان
 پس آن شاخ زرین که دیدی همی
 ز من دین پذیری و پیغام من
 بود شاخ سیم آنکه شاه زمین
 شکسته شود جرم دیو پلید
 تن خود چو بینند بی کالبد
 ای کالبد لشگر خویشتن
 به پرهیز دارند در دین پاک
 ز شاخ برنجین که دیدی عیان
 کسی کو بدانکه نه بهدین بود
 شوند آن گوان تانه بس روزگار
 ز شاخی که روین بخوانند اوی
 کجا نام آن شاه هست اردشیر
 جهانرا بیماراید او سر بسر
 دگر باره آراید این دین به

شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم بجایی که بد مهترین
 ولیکن ز فرزند درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزند همواره دل شاد کام
 دل و جانم از مهر او شاد گشت
 که هر جایگاهی از وسایه رفت
 سه دیگر برنج و ز در یتیم
 و پنجم ز ارزیر بودش بروی
 چو هفتم از او بود آهن گمخت
 که: ای مرد با هوش عقل و هنر
 نهاده جهانست پیشت فراخ
 ز نیک و بد گردش آسمان
 بود آنکه زی ما رسیدی همی
 رسانی یکا یک بدان انجمن
 پذیرد ز تو پاک و پاکیزه دین
 کنندش بزیر زمین ناپدید
 نهانی کنندش همه کار بد
 چو بیند غریوان شود اهرمن
 هم از آب و هم آتش و باد و خاک
 بود پادشاهی اشکانیان
 ازین پاک دینانش نفرین بود
 بگیتی پراکنده و تار و مار
 بود وقت آن شاه بارنگ و بوی
 بود پور ساسان ز من یادگیر
 رهاند بهانرا هم از درد سر
 کند تازه این رسم و آیین به

ازیرا که برهانش بر دین گواست
 گدازند بر سینه اش مس و روی
 از آن پس که قوت بیاید زمن
 بود پادشاهی که بهرام نام
 وزو خلق عالم برامش بود
 ز گیتی بود کار او با نظام
 بود اهرمن زین قبل سوگوار
 بنالد بهر وقت چون زیروبم
 که دیدی برو برپسندیده دار
 که گردد جهانی ز عدلش جوان
 بیاید ولیکن نیاید ظفر
 ز نیرنگ دانسته هر چاره ای
 گریزانش گیرد زمانه به چنگ
 که بدکن به پیچد خود از کار خویش

پذیرد همه کس از اودین راست
 ببینند همه خلق آن راز اوی
 ابی آنکه آیدش رنجی بتن
 به پنجم که دیدی تو از زیر قام
 که معروف بهرام نامش بود
 ز مینو بود رامش و شاد کام
 چو مردم بگیتی بود شاد خوار
 بدوزخ بماند از آن درد و غم
 ششم شاخ پولاد ای هوشیار
 که آن هست هتگام نوشیروان
 بهتگام او مزدک بدگهر
 بود دین به را چو پتیاره ای
 چو بر مردم دین کند کار تنگ
 بدانرا رها کن بکردار خویش

۵۸ دور آهن گمخت

ز گیتی بدانکه بیاید گریخت
 دگرگون بود کار و شکل همین
 که دین بهی را زند بر زمین
 جهان کرده از خویش بی نام و ننگ
 بود بتی در سر انجام او
 مگر کینه و فتنه و شور و شر
 نه پیران شانرا بود حشمتی
 ز دین دشمنان جانش آید ستوه
 نباشد بگفتارشان اعتماد
 نه با نیک مردان بود قدر و آب
 همه نام او بفرکنندش بخاک
 دروغ و محالش بود بر زبان

بهفتم از آن شاخ آهن گمیخت
 هزاره سر آید ز ایران زمین
 بود پادشاهی آن دیو کین
 سیه جامه دارند درویش و تنگ
 هر آنکس که زاید بهتگام او
 نیایی در آن مردمان یک هنر
 نه نان و نمک را بود حرمتی
 مر آنرا که باشد دلش دین پژوه
 نه بیمنی در آن قوم رای و مراد
 نه بادین پرستان بود زور و تاب
 که با اصل پاکست با دین پاک
 کسی کو بد آیین بود بیگمان

همه کار او نیک و بازار تیز
 گرفته همه روی گیتی نسا
 در آمیخته جمله با یکدگر
 بنا کام هر جا که پی بر نهند
 جز آرزوی نیاز و بجز خشم و کین
 بجز راه دوزخ نورزند هیچ
 کسی را که باشد بدین در هوا
 ندارند آرم و مقدار او
 پس این دین پاکیزه لاغر شود
 یزشهای بد مرد باشد روا
 بود پر خلل کار آتشکده
 نیابند همزم نیابند بوی
 نه تیمار داری نه انده خوری
 بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
 ردانی که در بوم ایران بوند
 بود جفت آن قوم بی اصل و بن
 همان پور آزادگان و ران
 بخدمت شب و روز بسته کمر
 چو باشند بی دین و بی زینهار
 ز ایران زمین و ز نام آوران
 به بیداد کوشند یکبارگی
 چو باشد کسی بی بد و راستگویی
 کسی را بود نزدشان قدر و جاه
 بدانگه هر آنکس که باشد پتر
 گواهی دهندش همه بردروغ
 ندارند شرم از گناه چنین
 بدانگه که آید هزاره بسر
 بر آید بسی ابر بر آسمان

جهانی در افکنده در رستخیز
 ندارندش از خوردنیها جدا
 وزین کار کس را نباشد خبر
 چو باشد نسا زو چگونه جهند
 نه بینی تو با خلق روی زمین
 نه بینی کسی که بود دین پیسچ
 بود سال و مه کار او بی نوا
 بود پر خلل روز و شب کار او
 همان مرد دیندار کهنتر شود
 چو شد کار و کردارشان بی نوا
 صد آتش بیک جای باز آمده
 ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
 نه پیدا مر آن بی سرانرا سری
 بر آرد آن قوم ناپاک دین
 بفرمان ایشان گروگان بوند
 بسی دخت آزاده و پاک تن
 بمانده غریوان بدست بدان
 به پیش چنان قوم بیدادگر
 ز پیمان شکستن ندارند عار
 فتد پادشاهی بید گوهران
 نرانند جز بر جفا بارگی
 همه زرق دارند گفتار اوی
 که جز سوی کژی نباشدش راه
 بود هر زمان کار او خوبتر
 که تا زان دروغش فزاید فروغ
 نه راه دیانت نه آیین دین
 شود کار عالم بشکل دگر
 که باران نیارد بهنگام آن

بریزد بسی برگ و بار درخت
 در آید بهر کار در تابها
 پدید آیدش رودها را کمی
 بود جملگی کارها را گزند
 بود قوت مردمان سست و بد
 نماند هنر در تن گاو کار
 بود با نهیب و گریزد نهان
 تن او کند مرگ را آرزوی
 دگرگونه گردد همه رسم و داد
 نه جشن و نه رامش نه فروردگان
 نیابد ازو یشتنی مرد هیچ
 پشیمان شد از گفت خود باز گشت
 که بر رسم جدیدین روند آزمان
 که آواره گردند از خان و مان
 بود تنگدل مردم و دست تنگ
 برون افکند گنجهای نهان
 ز صد يك نه بینی که دارد خرد
 بر آید سپاهی بایران زمین
 ابا بندگان او فتد تاج و تخت
 مر آنرا بزیر زمین گسترند
 همی نایدش شرم کسردار خویش
 شود چیره بر مردمان مرگ و آز
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 بگو تا بگویند با بخردان
 بورزند کرفه در ایام خویش
 بمینو بود رامش بیکران
 روانت بیابد از آن رنج گنج
 ز ناز تن آید روان در گداز

ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
 ز چشمه بکاهد همه آبها
 چو باران کم آید همی بر زمی
 بسی کم شود گاو با گوسفند
 شود خرد تر مرد را کالبد
 بکاهد تک اسب و زور سوار
 کسی را که کستی بود بر میان
 ز بس رنج و سختی که آید بروی
 یزشهای یزدان ندارند یاد
 نه نوروز داند و نه مهرگان
 کسی کو کند خود یزشتی پسیچ
 ز بهر روان هر که فرمود یشت
 بسی مرد بهدین پاکیزه جان
 بسی نامداران و آزادگان
 زدرویشی و رنج و از نام و ننگ
 سفندارمذ بر گشاید دهان
 نه مردم در آن روزگاران بد
 ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
 چو بر گردد از مهتران تخت و بخت
 بسی نعمت و مال گرد آورند
 گنه کار باشند از کار خویش
 ز سختی و تنگی و رنج و نیاز
 پس آنکه چنین گفت پروردگار
 که این حال با موبدان وردان
 بدانند هر کس سرانجام خویش
 بگیتی چو بینند رنج گران
 چو فرسوده داری تنت را برنج
 چو آسوده داری تنت را بناز

حقیقت چنان دان ترا آن سری
 ز نیکی بیایی سرانجام نیک
 دگر باره زرتشت پرسید باز
 کزان روزگار بد پر خطر
 کسی را که وستا بود بر زبان
 چگونه گذارند با آن گروه
 درون را به برسم چگونه یزند
 همان پیشت آید کز ایدر بری
 ز بدکار کسی گفت کس نام نیک
 ز یزدان دارنده بسی نیاز
 چه آید ز بد مرد دین را بسر
 و یا بند کستی بود بر میان
 روان در عذاب و تن اندر ستوه
 چگونه بخوانند وستا و زند

۵۹ آگاه کردن زرتشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین
 چو رنجش بود مرد دین را تمام
 نیایش که آنرا بخوانند راست
 بود یشت آن روزگار خطر
 که یک واج و ستاوند آن زمان
 دگر باره چون سر هزاره بود
 ز سختی کشیدن تن مرد دین
 نیامد کسی را چنان رنج و تاب
 اگر زندگی شان بود بیشتر
 پس آنکه چو آید هزاره بسر
 زهر جانب آهنگ ایران کنند
 چو رخ زی پذیرد خوار گرد آورند
 رسد کار آن بدسکالان بجان
 چنین بود خواهد که گفتم زراز
 نماید بیک گونه کار جهان
 بزرتشت پاکیزه و پاک دین
 در آن روزگار بد و بسی نظام
 بایستد بجای دوازده هاست
 چنان چون همادین بوقت دگر
 همی جای و ندید و هادخت دان
 غم و رنجشان بسی کناره بود
 همانا بدانکه بود آهنین
 بهنگام ضحاک و افراسیاب
 هم از نعمت و مال درویشتر
 ز بهدین نمایند کسی با هنر
 بسم ستورانش ویران کنند
 وز آن جایگه دین و شاهی برند
 هم آورده گردند از خان و مان
 ز نیک و بد و از نشیب و فراز
 چو بادبست نیک و بد آن جهان

۶۰ پرسیدن زرتشت دگر بار از یزدان

بهرسید زرتشت بار دگر
 که از بعد این محنت روزگار
 زهر مزد دادار پیروزگر
 بود دین بهرا کسی خواستار



شود تازه این رسم آئین به
 سیه جامه را کی نماید شکست
 در آن عمر کوتاه و رنج دراز
 سر انجام ایشان چگونه بود
 ایا آفریتنده دادگر
 که جانم ز تیمار گریان شدست
 بدو گفت دادار پروردگار
 که کس جاودانه نماند بغم
 بگیتی هر آنکس که محروم گشت
 دگر آنچه پرسیدی از روزگار
 چو آید بگیتی نشان سیاه
 برآید همه کامه دیو خشم
 بدانگه بیاید سیاهی ز روم
 ابا جامه سرخ و باسرخ زین
 چو هنگام ایشان بود در جهان
 زمین خراسان ز نم و بخار
 شود عالم از باد تاریک فام
 بسی او فتد در زمین بوم و برز
 شود چیره بر خلق آز و نیاز
 بدان وقت هر مزد نیرو کند
 برآیند با یکدگر ترك و روم
 همیدون بیایند قوم عرب
 تلی کشته گردد ز هر دو گروه
 زبس گونه گونه درفشان درفش
 شود مرز ایران سراسر تپاه
 همه آذران زی پدشخوار گسر
 بدشواری از جایکه بر گردند
 بیارند آذر گشسپ گزین

کند هیچکس یاری دین به
 چگونه شود دین ناپاک پست
 چگونه شود کار ایشان بساز
 که بی کار کرفه ز دنیا شود
 ازین حال کن بندگانرا خبر
 دل از انده و رنج بریان شدست
 که ای مرد دیندار انده مدار
 نماند بکس بر دو گونه ستم
 بمینوچنان دان که مفهوم گشت
 که کس دین به را بود خواستار
 دگرگون شود ساز و آئین و راه
 از آن ترك بی رحمت تنگ چشم
 بدانندیش و بد فعل و ناپاک و شوم
 یکایک بکردار دیو لعین
 پدید آید از چند گونه نشان
 شود چون شب داج تاریک و تار
 همان آب روشن شود تیره فام
 که ویرانی آرد بهر شهر و مرز
 فزونی بود رنج و درد و گداز
 و نا هید را باز زیسر افکند
 در افتند درهم چو باد سموم
 بر انگیخته شر و شور و شعب
 ز کشته بهر مرز برکوه کوه
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
 ز ترك و ز تازی و رومی سپاه
 برند اندر آن روزگار بتر
 مر آنرا بدشوارگر آورند
 به چیچست گرماب مردان دین

نماند کسی در پدشخوارگر
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 از آن پس که نالید پیش خدای
 بیفتند باری بگرم و گداز
 ندارند دیوان خود را سیاه
 کجا مرگ با زندگانی یکبست
 چگونه برآید بدانرا هلاک
 به بیند از اول نشان ضرر
 کجا بشکند تیز بازارشان
 بسزرتشت پیغمبر روزگار
 چو آید بوقت و بهنگام گاه
 پذیردش دین و ره راستان
 بدین وقت اندر که گفتم ترا
 ز تخم کیان اندر آن وقت کین
 نهاده بر آن پور بهرام نام
 ز شاهان گیتی باصل و نسب
 بیابد ز گیتی بسی نام و کام
 ستاره فرو بارد از آسمان
 بهنگام آبان مه و روز باد
 ابا لشکر گشن بسیار مر
 بیابد مراد دل از دشمنان
 کند روی کشور زهرسونگاه
 شه نامور سوی ایران زمین
 شود شاد از دیدنش مستمند
 و ناهید را زیر خویش آورد
 یکی مرد دین در پدشخوارگر
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 وز آنجا بیاری ایران شود
 بسی خسته و کشته درکار زار

نشینند در غار و کوه و کمر
 نیارد پدر یاد فرزند خویش
 چنین گفت زرتشت پاکیزه رای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 نورزند بیهوده باری گناه
 ز کوتاهی عمرشان باک نیست
 دگر باره گفت ای خداوند پاک
 چو آید بر ایشان زمانه بسر
 چگونه بود آخر کارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار
 برآید نشان از خراسان سیاه
 چو سی ساله باشد مر آن کردان
 که گردد هشدروز مادر جدا
 یکی شاه باشد بهند و بچین
 مر اورا یکی پور شایسته کام
 هماوند باشد مر اورا لقب
 گرویش شاپور خوانند نام
 نشان آنکه چون آید اندر جهان
 زمانه دهد باب او را بباد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 بهر سو بعالم شود تازیان
 کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 بسی لشکر آرد ز هند و چین
 درفشان بسیار چینی پرند
 وز آن پس چو هرمزد بالا کند
 بدانگاه بینی که بندد کمر
 ز پارس و خراسان و از سیستان
 سه گونه درفش درفشان بود
 شود لشکر دیو نا پایدار



ز دیو سیه پوش و گرگ دوزنگ
 بسی کشته گردند مردان نام
 بجای طرب رنج و ماتم شود
 ابا خصم ایران شود کینه ساز
 بر آردش دشمن ز قعر سمک
 بر آرد از آن بد فعالان دمار
 کجا زن بیاید ز خانه هزار
 ز بی مردی ایشان شده مردجوی
 تعجب بمانند در وی نگاه
 بدان تسا بجویند درمان درد
 بود چون درختی پراز برگ و بر
 شود برگ و بارش چو از باد گرد
 بنزد پشوتن سروش بهی
 پس آنکه بیاید بایران زمین
 جهانرا بشوید ز بدگوی من
 پس آنکه کند پشت یزدان تمام
 ابا تره دیوان پر خاشاکر
 بیایند نزد پشوتن دمان
 از آن موبدان و ردان بشنوند
 سراسیمه گردند مانده حزین
 که بهرام خوانند و را خاص و عام
 جهان را رهاوند از آن گمراهان
 به پیش اندرش بخردان و ردان
 برو بر بسی وقف ساز آورند
 شود گرگ درنده مانند میش
 نشینند با کام دل بخردان
 بر آن ملک وهم رعیت شهریار
 چو یابد همه کام و فرمان خویش

ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
 بایران باشد سه جنگ تمام
 همه پارس و شیراز پرغم شود
 بیاید پس آنکه شه سر فراز
 چو دانسته باشد ز کار فلک
 به نیروی دادار پیروزگار
 چنان گردد احوال آن روزگار
 بگردند هرسو بازار و کوی
 هر آنکه که بینند مردی براه
 ز بی مردی آیند نزدیک مرد
 زمانشان چو آید حقیقت بسر
 که آید بیک شب بدو باد سرد
 فرستم سوی کنگذر آگهی
 کمر بندد از بهر شاهی و دین
 پشوتن بیاید به نیروی من
 ابا وی سه پنجاه مرد همام
 شود اهرمن جنگ را چاره گر
 از اهریمنان لشکر بیکران
 چو آواز هادوخت و وستا وزند
 دوارند دیوان ز ایران زمین
 بیاید پس آن شاه فرخنده نام
 بگیرد سر تخت و تاج شهان
 نشیند ابا موبد موبدان
 همه آذران زود باز آورند
 نشانند چون شاه بر گاه خویش
 ز عالم ببرند تخم بدان
 پشوتن کند آفرین بی شمار
 شود سوی شاهی و ایوان خویش

(بخش=۴)

حواشی و ملحقات

۱- در نخستین صفحه ۱۹ بند ۱۱- مجلسی از کتاب جامع الاخبار از قول عبدالله انصاری می‌آورد: «.. آنحضرت فرمود که: بشنوید بدرستی که من الان خبر میدهم بشما چیزهایی را که بعد از آن شدن نیست، پس برسانید اینهارا کسانیکه از شماها در اینجا حاضرند بکسانیکه از اینجا غایبند بعد از آن آنحضرت گریست بطوریکه بسبب گریه او همه حضار گریستند، و وقتی که از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که، بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا بصدوچهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد بعد از آن تا دوست سال خار و برگ هر دو میباشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت میباشد و گاه مشقت. بعد از آن خار میباشد بدون برگ، یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت.»

ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحار الانوار
مجلسی چاپ تهران ۱۳۵۶ ص ۲۲۷

۲- در دوم ص ۲۱ بند ۳- «امیر المؤمنین (ع) خبر داد که حبیبش رسول خدا (ص) باوی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد چیزهایی را که

بعد از آنروز واقع شدن نیست مگر بائمه که از عترت اویند.»

ترجمه فارسی جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۳

۳- در سوم ص ۲۳ بند ۷ ۹- آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند بمن گفت اینک کلام خود را در دهان تو نهادم.»

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۴- در سوم ص ۲۳ بند ۱۴ «۱۱- پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای ارمیا چه میبینی گفتم شاخه‌ای از درخت بادام میبینم.»

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۵- در سوم ص ۲۴ بند ۱۸ « (۱) این نیز در دین پیداست که زراتشت اسفنتمان یکباره نزدیک اورمزد گفت ای دادار وه افزونی مرا چنان کن که نمیرم تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی سخت عظیم و بزرگ باشد. (۲) ایزد تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنرا تور بر اتروش خوانند و او راهوش بدست تو است و ترا بدست او و اگر تو تارستاخیز زنده باشی او نیز زنده باشد، پس قیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنم مردم بی‌امید باشند و بکار گرفته تخشش نکنند و دین ضعیف شود. (۳) پس خردهروسپ آگاه یک ساعت به زراتشت داد. (۴) زراتشت به بهشت و دوزخ بگردید و هرچه خواست تارستاخیز همه بدید. (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاد دیده (۶) روان کسانی دید در دوزخ که ایشان را درین جهان فرزند نبود و روان ایشان در دوزخ سوگوار و درمانده و دژم دید. (۷) پس ایزد تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر میباید که اهوشی که بهمه من تا رستاخیز پیوند بماند. (۸) مرا اینچنین بهتر میباید و اهوشی نمیباید و نمیخواهم.»

صد در بندهش - ۳۶ صفحه ۱۰۷-۱۰۶

۶- در سوم ص ۲۴ بند ۲۰ «۲۵- اینک شما را پیش خبر دادم.»

انجیل متی باب بیست و چهارم

۷- در سوم ص ۲۴ بند ۲۳ «۷- و در آسمان جنگ شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند... ۹- و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که با ابلیس و شیطان منسومی است که تمام ربع مسکون را میفریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.»

مکاشفۀ یوحنا ی رسول باب دوازدهم

«۴۱- پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.. (۴۶) و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی.»

انجیل متی باب بیست و پنجم

۸- در چهارم ص ۲۷ بند ۴* ۱: «.. و بیدق‌های سیاه از سمت خراسان رو می‌آورد و یمانی خروج مینماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر- های شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود می‌آیند و ستاره دم‌دار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر می‌درخشد بعد از آن کمان خم میشود حتی نزدیک می‌باشد که دوطرف آن بهم‌دیگر برسند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن همه طرف منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی می‌باشد.. و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت بر افراسنه بهم می‌افتند و بیدق‌های قیس و عرب بمصر و بیدق‌های کنده به خراسان داخل میشوند.. و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه‌ها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد..»

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۲۲

۹- در چهارم ص ۲۷ بند ۴* ۲: «۲۲- خداوند چنین مسی گوید:

ایک قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند
برخاست ۲۳- و کمان و نیزه خواهند گرفت، ایشان مردان ستمکش
میباشند که ترحم ندارند. باآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر
اسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد تو ای دختر صهیون صف آرائی
خواهند کرد.. (۲۸) همه ایشان سخت متمرّد شده اند و برای نمایی کردن
گردش میکنند. برنج و آهن میباشند.. (۳۰) نقره ترك شده نامیده میشوند
زیرا خداوند ایشان را ترك کرده است..»

کتاب ارمیاء نبی باب ششم

۱۰- در چهارم ص ۲۸ بند ۱۴ «.. در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید
و فتنهها پشت بهم دیگر گردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال
بعضی دیگر را غارت مینمایند بزرگ و کوچک رحم نمیکند و کوچکان
تعظیم بزرگان را بجا نمیآورند پس در آنحال بر میانگیزانند خدا کسی را
که قلعههای ضلالت و دلهای قفل شده را میگشاید..»

ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی ص ۲۹

برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده: « در
وقتیکه احبار نایاب شدند و اشرار وسعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را
تکذیب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند.. و سخنان خلاق
اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها در
وقتی می شود که ستاره دمدار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید
پس در آنحال باران منقطع میشود و انهار را میخشکاند و روزگارها مختلف
گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران میباشند..»

ترجمه بحار الانوار ص ۵۴

۱۱- در چهارم ص ۲۸ بند - ۱۵ « ۱۰- و در آنزمان بسیاری لغزش
خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱- و بسا انبیاء
کذب ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند ۱۲- و بجهت افزونی گناه محبت

بسیاری سرد خواهد شد.»

انجیل متی باب ۲۴

روایت از طالقانی: «... و قتیکه خلاق نماز را میمیرانند یعنی آنرا بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحست برای عبادت بجا نیاوردند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدینا فروختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد.. و جور و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانیکه کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت بایشان خیانت نمودند... و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید.. و خواهشهای خلاق با همدیگر مختلف شدند و عهدها و میثاقها شکسته گردیدند و بلائی که وعده شده بود نزدیک گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهرهای خودشان در تجارت شریک گردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی درمیان خلاق مشهور و معروف و مقبول- القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و اراذل قوم برایشان رئیس شدند.. و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن، امین، شمرده گردید.. و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر بملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد گرفته شد.. و پوست گوسفند را بردلهای گرگان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دلهایشان گندیده تر است از مردارها و تلخ تر است از صبر..»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۲-۲۱۳

۱۲- در چهارم ۱۸ ص ۲۸ روایت این عقده: «صادق (ع) فرمود که پیش از قیام قائم (ع) ناچار است از قحطی که خلاق در آن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد

و میوه‌ها.»

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۲۶

۱۳- در چهارم بند ۲۱ ص ۲۸ و صایای رستم به برادر خود (شاهنامه)

بایران چو گردد عرب چیره دست	شود بی بها مرد یزدان پرست
بر نجد کسی دیگری بر خورد	بداد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی سود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
بد اندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید بکار
بگیتی نماند کسی را وفا	روان و زبانها شود پرجفا
از ایران و از ترك و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود	سخنها بکردار بازی بود
همه گنجها زیر دامن نهند	بمیرند و کوشش بدشمن دهند

۱۴- در چهارم بند ۲۰ روایت از محمد بن یحیی: «... و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند - و خلاق را دیدی که بشهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد میکنند و حرام دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال، حرام کرده شده میباشد و احکام دین را دیدی که با رأی و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید... دیدیکه اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگیرند... و مردم را دیدی که محارم خود را وطنی میکنند... و دیدیکه سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردید... و مرد شریف و محترمی را دیدیکه او را ذلیل میکند کسیکه آن مرد شریف از تسلط او میترسد. و دیدیکه بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدیکه شنیدن قرائت قرآن بر خلاق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل برایشان سهل و آسان... و دیدی که راستگوترین خلاق در نزد ایشان دروغگو و افترا کننده است و دیدیکه سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود... و نماز را دیدی که حقیر

و خفیف انگاشته شده و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه ازوقتی که بآن مالک شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفنهایش فروخته میشود... و مرد را دیدی که به نمازگاه خود میرود، بر میگردد و حال آنکه از لباسهای نماز در برآن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در برآن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی است و دیدی که دلهای خلائق را تساوت گرفته و چشمهایشان خشکیده... و مردار را دیدی که آشکار شد و خلائق بآن رغبت بهم رسانیده.»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۳۵-۲۳۶

۱۵- در چهارم بند ۳۱ ص ۳۱ روایت محمد بن یحیی: «.. و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد... و دیدی که عقوق پدر و مادر آشکار گردیده و دیدیکه بایشان اهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلائق شده اند.. و دیدی که خلائق در ترك نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترك كردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده اند و دیدی که همه متافقان صاحب قهر و غلبه شده اند یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد...»

بحار الانوار ص ۲۳۶

۱۶- در چهارم بند ۳۶-۳۷ ص ۳۱ «..» «..» در وقتیکه علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد.. فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهایی گمراه کننده و خائنان و شعراء بسیار شدند.. و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی بزمین فرورفتن واقع میشود.»

بحار الانوار ص ۲۵

روایت از شیخ صدوق: «فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند
فتنه از ایشان سرمیزند و بسوی ایشان بر میگردد.»

بحار الانوار ص ۲۱۱

روایت مؤلف: «عرض کردم یا بن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد
کرد؟ فرمود: در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و
مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بروی زین سوار شوند
و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مسرود گردد
و خلاق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند
و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود..»

بحار الانوار ص ۲۱۲

۱۷- در چهارم بند ۴۶ ص ۳۲ «حضرت امام جعفر صادق به محمد بن
مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد، عرض کرد: چیست
آن علامات؟ فرمود که: پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان میکنم
بترس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان وجوع بغلاء اسعار و نقص
اموال یعنی کساد تجارتهای کمی منافع و نقص جانها یعنی مردان به وبا و
طاعون و امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ربیع و زراعتها بسی برکتی
میوهها و بشارت ده صابران به تعجیل خروج قائم.»

مظاهر الانوار چاپ تبریز ۱۲۸۰ ص ۴۲۵

۱۸- در بند ۴۹ صفحه ۳۳ «... و با علی سیف قاطعی است که
خداوند برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را
فتح نمیرماید.. قیام نمیرماید مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و
بلائی که ب مردم میرسد.. و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تغییر در
حالشان تا بآن حد که تمنا کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس

مراسم درندگی و شرارت خلق بزرگ بیند.»

**از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر
و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت
کرده (۵۵). کتاب الفرائد ص ۲۹۰**

۱۹- در چهارم بند ۵۷ ص ۳۴ «حیر بن نوح روایت کرده که گفتم بابی سید حذری که هر سالی که بر ما میگذرد بدتر از سال سابق است و هر که بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر است. ابوسعید گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین خرابی خواهد بود و تزاید خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم بنحویکه نتواند مسلمان نام خدا را یاد کند. بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد برانگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کند و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی زرو گوهر و مال بسیار شود و گنجهای مخفی آشکار گردد.»

مظاهر الانوار ص ۳۹۷

«.. در عقد الدرر مرویست از عبدالله بن عباس: و اما مهدی آنکسی ست که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور... و میاندازد زمین پاره‌های جگر خود را. راوی پرسید که پاره‌های جگر او چیست؟ گفتند مانند ستون از طلا و نقره.»

نجم ثاقب چاپ شیراز ۱۳۴۶ ص ۵۷

(نیز رجوع شود بترجمه بحار الانوار ص ۲۵)
۲۰- در چهارم بند ۶۳ ص ۳۵ «رسول خدا ص فرمود: که حال شما چگونه میباشد در وقتی که زنان شما ضایع و فاسد یعنی زناکار و جوانان شما فاسق یعنی لواط‌کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید.»

بحار الانوار مجلسی ص ۲۰۷-۲۰۸

۲۱- در چهارم بند ۶۴ ص ۳۵ «۷- زیرا قومی با قومی و مملکتی

با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید۸- اما همهٔ اینها آغاز دردهای زه است.»

انجیل متی باب ۲۴

۲۲- در چهارم بند ۶۷ ص ۳۵ «جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده... حضرت فرمود: بشنوید آنچه را من می‌گویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما حاضر و شاهد است بآنکسی که غایب است تبلیغ نماید.»

کتاب الفرائد ص ۲۶۵

(حواشی در نخستین یادداشت ۱ بند ۱۱ ص ۱۱۰ نیز دیده شود.)
«... من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا (ص) و سوگند میدهم از شماها بکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا شنیدید برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بغایبان برسانند.»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۲۹

۲۳- در چهارم بند ۶۸ ص ۳۶ «۱۹- شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان میپوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر میبرد ۲۰- و فقیری مقروح بود ایلغازز نام که او را بردرگاه او میگذاشتند ۲۱- و آرزو میداشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند بلکه مکان نیز آمده زبان بر زخم‌های او می‌مالیدند ۲۲- باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند ۲۳- پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلغازز را در آغوشش دید ۲۴- آنگاه با آواز بلند گفت: ای پدر من ابراهیم بر من ترجم فرما و ایلغازز را بفرست تا سرانگشت خود را بآب تر ساخته زبان مرا خنک سازد زیرا درین نار معذبم ۲۵- ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلغازز چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی است و

تو در عذاب.»

انجیل لوقا باب شانزدهم

۲۴- در پنجم بند ۹ ص ۳۸ «۲۸- که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زه شده است - سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد... ۳۰- و در آنروز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد و اگر کسی بزمین بنگردد اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن بظلمت مبدل شده است.»

کتاب اشعیاء نبی باب پنجم

۲۵- در ششم بند ۴ ص ۳۹ «۲۹- وفور بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرویزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد.»

انجیل متی باب ۲۴

«۱۰- زیرا که ستارگان آسمان و برجهایش روشنائی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنائی خود نخواهد تابانید.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۳

۱۰- ... آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند.»

کتاب یوئیل نبی باب ۲

«۲۰- خورشید بظلمت و ماه بخون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.»

کتاب اعمال رسولان باب ۲

«۲۰- باقر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش

ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم (ع) بزمین تا اینوقت واقع نشده پس در اینوقت حساب متعجمان باطل میشود.»

بحار الانوار مجلسی ص ۲۱۷

« امیر المؤمنین (ع) فرمود که قائم «ع» ظهور نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده اند.»

بحار الانوار ص ۲۲۵

«.. و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس زلزله شود که اگر شهر فرو رود و از جمله آیات آفاتی ظهور ستاره دنباله دار است از مشرق که چون ماه روشن شود.. و از آنجمله گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن بعکس قاعده نجوم و طلوع آفتاب از مغرب بعد حبس سه شبانه روز زیور کرده زمین و اجتماع آن با ماه و این اعجب علامات قریب قیام قائم است..»

حواشی حلیة المتقین مجلسی چاپ

خراسان ۱۳۱۶ صفحه ۴۵-۴۶

۲۶- در ششم بند ۵ ص ۴۰ «.. ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نائرة این فتنه بر ایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری بسمت مشرق و لشکری بسوی مدینه میفرستد تا اینکه لشکر اول در ارض بابل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود میآیند..»

بحار الانوار ص ۴۱۰

۲۷- در ششم بند ۹ ص ۴۱ «... و لشکری بفرستند بمکه در طلب

شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون لقاع ایض رسیدند یعنی زمین سفید که همان پیدا باشد که در احادیث سابق مکرر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد...»

مظاهر الانوار ص ۴۲۸

۲۸- در ششم بند - ۱۰* ص ۴۱ «در تفسیر عیاشی از جابر بن عمر جعفی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که به جابر فرمود برجای خود قرار گیر و دست و پای خود را حرکت مده تا علامتهائی که بجهت تو ذکر کنم به بینی دردمشق شام ندا کنند و خسف اتفاق افتد یعنی فرو رفتن زمین چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا بجزیره منزل کردند و رومیان آمدند در رمله منزل کردند در زمینهای عرب اختلاف و نزاع شود و در شام سه علم برپا شود: اصهب و ابتهق و سفیانی غالب شود بر خرسوار یعنی دجال و حاضر شود مردی در دمشق و بکشد او را... و علمی از خراسان بیاید در کنار دجله بغداد فرود آید و در مقابل او و کشته شود و لشکری بفرستد به مدینه و کشته شود.»

مظاهر الانوار ص ۴۲۶-۴۲۷

روایت از شیخ طوسی: «.. و خودتان را نگهدارید از اینکه در روی زمین لشکر کشی بکنید و قتیکه طائفه ترك واهم روم باهم در افتادند و در روی زمین جنگ بسیار گردید..»

بحار الانوار ص ۲۱۹

۲۹- در ششم بند - ۱۰* ص ۴۲ «۱۶- آنگاه هر که در یهودیه باشد بکوهستان یگزیزد ۱۷- و هر که برپام باشد بجهت برداشتن چیزی از خانه بزیر نیاید ۱۸- و هر که در مزرعه است بجهت برداشتن رخت خود برنگردد. ۲۱- زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتداء عالم تاکنون نشده و نخواهد شد.»

«۲۱- تا بمغاره‌های صخره‌ها و شکافهای سنگ خسارا داخل شوند. بسبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامیکه او برنخیزد تا زمین را متزلزل سازد.

کتاب اشعیاء نبی باب دوم

«.. در حالیکه بقتنه و آشوب دچار شده‌اند در شهر خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشد و خواه بیابانی بقتل میرسانند.»

بحار الانوار ص ۲۲۷

۳۰- در هفتم بند ۲ ص ۴۳ - کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند. امته را بسوی تسلیم میکند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند و ایشانرا مثل غبار بشمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد بگمان وی تسلیم خواهد نمود، ۳- ایشان را تعاقب نموده براهیکه با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

بر آشوبد ایران و توران بهم	زکینه شود زندگانی دژم
پراز جنگ گردد سراسر زمین	زمانه شود پسر زشمشیر کین
بسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش	کز ایران بتوران به بینی درفش

شاهنامه

«۲۵- کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسیرا از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل بر گل خواهد آمد و مانند کوزه گریکه گل را پایمال میکند.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

«ثوبان روایت کرده که رسول (ص) گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود که همه ایشانرا بکشند

بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است..»

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

«ومقدمات خروج مهدی (ع) به احادیث متفرقه بی ترتیب بسیار است و از آنجمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار در میان دو طائفه عجم و عبور علم سیاه خراسانی از فرات بکوفه..»

حاشیه حلیة المتقین مجلسی ص ۴۹

راجع به علمهای سیاه ابن خلدون جلد ۲ صفحه ۱۵۸ دیده شود. او از حدیثی از قول محمد نقل میکنند که روزی گفت: «پس از من اهل بیت من تحمل رنجهای بسیاری خواهند کرد ایشانرا پراکنده خواهند ساخت و تعقیب خواهند نمود تا هنگامیکه مردمانی از جانب مشرق با علمهای سیاه بیایند و فرمانروائی را بر مردی از خاندان من بسپارند.»

دارمستتر حدس میزند مردمان طرف مشرق (خراسان) لشکر ابو مسلم بوده که از خراسان آمده است و علم سیاه علم خلفای مأمون عباسی میباشد. خلیفه مأمون حکم کرد لباس سیاه که علامت بنی عباسی بوده مبدل بلباس سبز بشود. «.. در زمانیکه علمهای سیاه را دیدید که از خراسان میآید نزد آنها بیائید.. تا وقتیکه از سمت مشرق جماعتی بیایند با علمهای سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند بایشان داده نمیشود با ایشان قتال میکنند و نصرت مییابند.»

بحار الانوار ص ۳۰

۳۱- در هفتم بند ص ۴۳ روایت از ابن عقده. «... از ابی جعفر (ع) شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد بیعت نمودن خلیق بطفلی هرآنچه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود برمیخیزد و لواء داعیه برافرازد.»

بحار الانوار ص ۲۳۱

۳۲- در هفتم بند ۶ ص ۴۴ «۱۰- و چون فرشته سیم نواخت ناگاه ستاره عظیم چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و برثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد.»

مکاشفه یوحناى رسول باب ۸

«۱- و علامتى عظیم در آسمان ظاهر شد. زنیکه آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ۲- و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر میآورد.»

مکاشفه یوحناى رسول باب ۱۲

در متنهای پهلوی ص ۱۶۰ قطعه‌ای وجود دارد که اینطور شروع میشود: «کی خواهد بود زمانیکه پیکى از هندوستان برسد؟ آنگاه شاه بهرام از تخمه کیان پدیدار شود.» اما از آنجا که درین متن لغت عربی بصیر و جزیه و مرگت = مسجد آمده نشان میدهد که بعد از اسلام نوشته شده است. در کتابی که متعلق به آنکتیل دوپرون بوده مینوسند: «در کجا بهرام کی پدیدار خواهد شد؟- از جانی که خورشید بر میخیزد و در کشوری که میان هندو چین است؛ میگویند از آنجا خواهد آمد. نشان تولد او درین کشور پدیدار خواهد شد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت.. میگویند به سی سالگی درین کشور پدید خواهد آمد.. در سال ۹۰۳ پارسی پس از مرگ شاه یزدگرد خواهد آمد. یزدان به آنچه که نهان است آگاه میباشد.» در متون یازدگرد آورده اروداد الجی کراساچی انیتا بمبئی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱-۱۶۳ دعائى بعنوان بهرام ورجاوند وجود دارد: «دعای بهرام ورجاوند پادشاه دین مازدیسنان.»

۳۳- در هفتم بند - ۱۰ ص ۴۵ «۱- و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناآگاه مسجوسی چند از مشرق به

اورشليم آمده گفتند ۲- کجاست آن مولود که پادشاه يهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم.»

انجيل متی باب ۲

۳۴- در هفتم بند - ۱۵ ص ۴۶ «۱- و در آنروز هفت زن بيك مرد متمسك شده خواهند گفت نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشيد فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردارد.»

کتاب اشعيا نبي باب ۴

۳۵- در هفتم بند ۱۶ ص ۴۶ «۱۴- در وقت شام اينك خوف است و قبل از صبح نابود میشوند. نصيب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمايندگان ما هيمن است.»

کتاب اشعيا نبي باب ۱۷

۳۶- در هفتم بند ۱۹ ص ۴۷ «۲- و در ايام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قلّه کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گرديد و جميع امتهای بسوی آن روان خواهند شد. ۳- وقومهای بسیار عزيمت کرده خواهند گفت: بيائيد تا بکوه خداوند و بخانه خداي يعقوب بر آئيم تا طريقهای خویش را بما تعليم دهد و براههای وی سلوک نمائيم زیرا که شريعت از صهيون و کلام خداوند از اورشليم صادر خواهد شد. ۴- و او امتهای رادآوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبيه خواهد کرد...»

کتاب اشعيا نبي باب ۲

۳۷- در هفتم بند - ۲۲ ص ۴۸ «۱- و دیدم که اينك برهٔ بركوه صهيون ايستاده است و با وی صدوچهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم

۱- بره علامت خورده ايزدی است. در کارنامه اردشير پاكمان مانند روح القدس به اردشير ميرسد. (در چهارم بندهای ۱۵-۱۷)

پدر اورا پرپیشانی خود مرقوم میدارند.»

مکاشفۀ یوحناى رسول باب ۱۴

«شیخ کشى از حضرت امام محمدباقر «ع» روایت کرده است که گویا می‌بینیم عبدالله بن شریک را که عمامۀ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می‌رود، در پیش روی قائم مسا با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده‌اند و صدا به تکبیر بلند کرده‌اند.»

حق‌الیقین چاپ طهران ۱۲۵۹ جلد دوم ص ۲۸۷

«باقر «ع» می‌فرماید که بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه در آن حال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره‌های ابر وقت پائیز همی‌همدیگر می‌آیند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع میشوند... آنوقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه‌ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر، بعد از آنکه عهدنامه و بیدق و اسحله رسول خدا را در نزد آنحضرت می‌بینند آنوقت در میان رکن و مقام باو بیعت میکنند.»

بحار الانوار ص ۲۲۴-۲۲۳

«... تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی بیائین می‌آیند تا اینکه به مسجد الحرام داخل میشوند...»

بحار الانوار ص ۲۵۳

«... اول کسی که از مخلوقات بآن حضرت بیعت میکند جبرئیل «ع» میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند.»

بحار الانوار ص ۲۶۶

«حضرت باقر «ع» فرماید گویا نظر میکنم بآن حضرت که بنجف و

کوفه بالا میرود با سیصدوده نفر که دل‌های ایشان مانند پاره آهن است.»

حاشیه حلیه المتقین مجلسی ص ۵۴

۳۸- در هفتم بند ۲۶ ص ۴۹ «۷- و در آسمان جنگ شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگانش جنگ کردند. ۹- و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربیع مسکون را میفریبد او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.»

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۲

۳۹- در هفتم بند - ۲۸ ص ۴۹ « بیست و هفتم باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آنجناب شمرده و آن بمعنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آنحضرت چنانچه خود فرمودند مانند آفتاب بهمه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند باهم چرا کنند.»

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

۴۰- در هفتم بند ۳۲ ص ۵۰ «سیدعلی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعداالسعود در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه و لکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستی که آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاك نمايم زمین را آنروز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آنوقت بندگانی را برای خود که آزمودم دل‌هایشان را برای ایمان...»

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

(و نیز رجوع شود به یادداشت ۱ صفحه ۸۸ گزارش گمان شکن، چاپ تهران).

۴۱- در هشتم بند ۲ ص ۵۱ «۶- و گریگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیرو پرواری باهم. و طفل کوچک آنها را خواهد راند ۷- و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاوگاه خواهد خورد ۸- و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بناز داشته شده دست خود را برخانه افعی خواهد گذاشت ۹- و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند برخوردار بود مثل آنهائیکه دریا را میبوشانند ۱۰- و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه‌ی بی‌بجعت علم قومها برپا خواهد شد و امتهای آنها را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۱

۴۲- در هشتم بند ۳ ص ۵۱ «۲۵- گریگ و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاوگاه خواهد خورد و خوراک مارخاک خواهد بود. خداوند میگوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۶۵

«... بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلائق میباشند و هیچیک از آنها بدیگری آزار نمیرسانند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن برمیدارم و ستم هر گزنده‌ای را زایل میگردانم و برکنهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همه میوه‌های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون میآیند و رأفت و مهربانی را بمیان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی‌احتیاج و غنی میشود و بعضی به بعضی دیگر تفوق نمیکند.»

بحار الانوار ص ۲۸۲

۴۳- در نهم بند ۲ ص ۵۳ «۱۲- آنگاه یوشع در روزیکه خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد بخداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت: ای آفتاب برجعون بایست و تو ای ماه بروادی ایلون ۱۳- پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یا شر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاده و قریب بتمامی روز بفرو رفتن تعجیل نکرد؟»

صحیفه یوشع باب ۱۰

«پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آنرا میکشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله... و میخواند آفتاب و ماه را پس اجابت میکنند او را و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود با او پس عمل میکند به وحی و با امر خدایتعالی.»

کتاب نجم ثاقب ض ۶۶

«... عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمودند که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلائق او را باحسب و نسب میشناسند...»

بحار الانوار ص ۲۲۳

۴۴- در نهم بند ۱۱ ص ۵۴- در متن فارسی بهمن یشت مینویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره اش آغاز می گردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید میشود بطوریکه ده نفر از شیر گاو سیر میشوند: «و هزاره اوشیدر چون بسرشود زمانه اوشیدر ماه با می درآید و اوشیدر ماه با می درآید و اوشیدر ماه بهم پرسه اور مزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند. بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان باز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دوسه يك بدین استوان شوند و منش برداد یزدان دارند و در زمان اوشیدر ماه بسامی دروج پتیاره آشموغ با ماری ازدهاء سهمگین در جهان رسد و چنان سطر باشد که بسیاری مردم و چهار-

پای و پرنده تباه کند و اوشیدرماه بخره ورج ایزدی ونیرنگ اوستا بزند واز جهان مردم باز دارد و جهان پاك كند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و كژدم و مسگس و پشه و هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و دروج آشموغ فریفتاری از جهان بشود و چون زمانه اوشیدرماه بسر شود پس زمانه ساسانش پرخره باشد ورجاوند به سی سالگی بهم پرسه اورمزد شود و دین زرتشت در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین بتمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین بیذیرند و ساسان دین اوشیدرماه در جهان افروخته تر کند و همه زور و نیرو و دیوان درجان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاك و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسمین کند و مردمان را برانگیزاند و اهرمن دروند را بادام او نیست کند فیروز باد خره گوه اویژه دین مازدیستان.»

در دنباله ظهور هوشیدرماه در متن فارسی شرح میدهد که بحض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر میشوند و چون از همپرسه خود با اورمزد بر میگردد خورشید ۲۰ شبانه روز میایستد در نتیجه دو ثلث مردم دنیا به دین زرتشت میگردند. ازین بعد خوردن گوشت متروك میشود فقط شیر و کره میخورند و هزار نفر از شیر گاوی سیر میشوند. هوشیدر ماه مار سهمگین را که دنبال آشموغ است بسویله خوره خود و کلمات اومتائی میکشد و هرگونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی آنکه زیان برسانند میان مردم زندگی میکنند بدی و آشموگی و فریفتاری ناپدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده مردم از دروغ میپرهیزند. پانصدسال که از زمان هوشیدر گذشت سوشیانس پدید میآید و همه دروچهائی که آتش را میزدند تباه میکند. خورشید سی شبانه روز میایستد و همه مردمان بدین زرتشت میگردند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود. دهاک از بند آزاد گردد و یگروزونیم فرمانروائی جابرا نه نماید. سوشیانس سام نریمان را بیدار کند که دین را بیذیرد و بمرگ بشود. سام به دهاک پیشنهاد کند که دین بیذیرد اما او میگوید که هر دو ما باید

که باسمان برابری بکنیم. سام او را میکشد و همه بديها از جهان ناپدید شود. مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد چنانکه در بندهشن شرح آن آمده است.

در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد که بامتن بهمن بیشت اختلافاتی نشان میدهد. از جمله اینکه هوشیدر نژاد گرگان، دزدان، راهزنان و جنایتکاران را برمیاندازد. چون سیصدسال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس^۱ فرا میرسد و همه جانوران و نباتات را تباہ میکند از دهزار نفر یکنفر میماند پس از آن دنیا را از حصار جسم (ورجمکرد) دوباره می آریند. بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات میرسد در آنجا کشتار بقدری زیاد است که آب رودخانه سرخ میشود^۲ بازماندگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می نشینند سپس ورجاوند یکی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تسخیر میکند و بعد پشتوتن را از کنگ دز میخوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید.

۴۵- در نهم بند ۱۲- ص ۵۴ «... و دست مبارک خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود با دل محکم تر از قطعه آهن... و جمیع امراض و کینه‌ها و سستی‌ها بپرکت آن حضرت از ایشان برطرف شود.

حواشی حلیة المتقین مجلسی ص ۵۶

۱- ملل ژرمن در افسانه‌های خود اشاره به چنین زمستانی کرده‌اند که در آخر دنیا اتفاق خواهد افتاد. زمستان فیمبول Fimbul راجع بزستان ملکوس دارمستر. Etudes Ir جلد دوم صفحه ۲۰۵-۲۰۳ و جلد دوم لغات وندیداد تألیف دستور هوشنگ جاماسپ ص ۱۵۴ دیده شود.

۱- «۲۰- و چرخش را بیرون شهر بیا بپشردند و خون از چرخش تا بدن اسبان بمسافت هزار و شصت تیر پرتاب جاری شد.»

مکشفه یوحنا ی رسول باب ۱۴

۴- و سیمین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون

شد.

همان کتاب باب ۱

« در خرایج راوندی مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمود هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از صاحب عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و در غیبت نعمانی مرویست از سید مجاد که فرمود هر گاه برخیزد قائم علیه السلام ببرد خدای عزوجل از هر مؤمنی افترا و برگرداند باو قوت او را و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السلام و سایر انبیاء علیهم السلام است گاهی بجهت اعجاز و اتمام حجت کور یالال یا بیس یا مرضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد معدوده بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفور السرور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیه آداب لقا و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات الله علیه است.»

کتاب نجم ثاقب ص ۶۱

۴۶- در نهم بند ۱۴* ص ۵۵ گویا مقصود از کوه دود کوه دماوند است و یا کوه دخان باین مناسبت ذکر شده که کوه آتشفشان میباشد. «چنانکه گفته اند دجال را عیسی خواهد کشت بکوه دود.»

مظاهر الانوار ص ۴۲۴

« بعضی گفته اند که عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید.»

بحار الانوار ص ۲۱۴

«... پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب دهنده‌ای میآید که در آنها راستگو را تکذیب میکنند و دروغگو را تصدیق...»

بحار الانوار ص ۲۳۱

۴۷- در نهم بند ۱۴* ص ۵۴ «... علمای یهود برای اسکات امت و رد دلیل نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آنرا نداند شهری

بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و درگرد این مدینه نهری از ریگ روان است که باین سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند. تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آنوقت این نهر بایستد و امت یهود آنروز بیرون آیند و مسیح را تصرف نمایند.»

با جابلقا و جابلسا مقایسه شود.

الفرائد ص ۱۴۷

۴۸- در نهم بند ۱۵ ص ۵۶ «جواب دویم بقای دجالست در دیر بطرزی که دستهای او در گردنش بسته شده و مسا بین زانوهای وی تا کعبین بآهن مقید کرده‌اند و در روایت دیگر مذکور شده که در چاهی مقید است.»

بحار الانوار ص ۳۷

۴۹- در نهم بند ۱۶ ص ۵۶ «۲- واژدها یعنی مار قدیمی را که ابلیس و شیطان میباید گرفتار کرده او را تا مدت هزارسال در بند نهاد ۳- او را بهاویه انداخت و در را براو بسته مهر کرد تا امتها را گمراه نکند تا مدت هزارسال بانجام رسد و بعد از آن میباید اندکی خلاصی یابد... ۷- و چون هزار سال بانجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت ۸- تا بیرون رود و امتها را که در چهار زاویه جهانند یعنی باجوج و ماوج را گمراه کند.»

مکاشفه یوحنا رسول باب ۲۰

۵۰- در نهم بند ۲۲ ص ۵۷ «سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است که شیطان لعنة الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند، حقتعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم. چون آنروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش، از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا

آنروز و حضرت امیرالمؤمنین برگردد و این آخر برگشتهای آنحضرت است. چون آنروز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقف نشده باشد. گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا (ص) حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر گردد و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفریافتی بکجا میروی؟ او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه مملوک شوند.»

حق الیقین چاپ طهران ۱۲۵۹ جلد دوم ص ۲۸۲

(نیز مراجعه شود به بحار الانوار ص ۳۰۳ و مظاهر الانوار ص ۴۳۷-۴۳۶).

۵۱- در نهم بند ۲۳ ص ۵۷ «۵- و سایر مردگان زنده نشدند تا هزارسال به اتمام رمید اینست قیامت اول ع- خوشحال و مقدس است کسیکه از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.»

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۲۰

«... رسول خدا فرمود هرگاه از دنیا نماند مگر یکشب هرآینه خدا او را طولانی میکرداند تا اینکه مالک گردد بدنیای مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل برگرداند چنانکه بر از ظلم و جور گردیده و اموال را بالسیوه قسمت میکند. پس هفت سال یا نه سال خلافت میکند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی باشد.»

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۳۱

«.. و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن درعالم باشد آن مدت که معین کرده بودند، و هر کدام که عهد بشکستند پیش از آنکه مدت بآخر رسد او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون بود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند.»

تبصرة العوام چاپ تهران ص ۱۳

۵۲- درایش اهریمن بند - ۱ ص ۵۸ «۲- و در وسط شارع عام آن و برهر دوکناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هرماه میوه خود را میدهد و برگهای آن درخت برای شفای امتهامیباشد.»

مکاشفه یوحنا ی رسول ۲۲

پایان

ویسے اسی ون سے ہمیں ملے ن ۱۳۳۳ھ

کارنامہ اردشیر پاپکان

کارنامہ اردشیر پاپکان

سر آغاز

به اهتمام

صادق هدایت

۱۷۵۲۱

۱۷۵۲۱

۱۷۵۲۱

۱۷۵۲۱



کارنامه اردشیر پاپکان

سر آغاز

کارنامه اردشیر پاپکان بازمانده یکی از کهنه‌ترین متن‌های پهلوی است، که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام ایران هنوز در دست مانده است. البته هرکس باشاهنامه فردوسی سروکار داشته، کم و بیش از موضوع

این کتاب آگاه است. داستان مزبور يك تکه ادبی شیرین و دلچسپی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پرگیر و دار اردشیر مینماید؛ و بازبان ادبی ساده و گیرنده‌ای برشته نگارش در آمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است. برخلاف کلیه افسانه‌ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده، که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند؛ بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندرنامه و غیره). - نویسنده این داستان بانظر حقیقت- بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و مستیهای انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد و پیش آمدها بقدری طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شك و تردید بسخود راه بدهد. همان- طوریکه امروزه نیز نویسندگان زبردست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکنند: (مثل: شکستها و سرگردانیهای اردشیر- عاشقیهای صاعقه‌آما - مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن - بی‌اعتنائی اردشیر به پند و نصایح پاپک و غیره که بهیچوجه در کتب قدما سابقه ندارد).

موضوع خارق‌العاده برای مردمان امروزه یکی «فره ایزدی» است که مانند روح القدس بشکل بره به اردشیر میرسد و در مواقع باریک از او پشتیبانی می‌کند. دیگر درآمدن آذر فرنیخ بصورت خروس، (در دهم -۷) برای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود. و نیز «کرم هفتواد» که ظاهر آصفت اژدها را دارد، تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز به نظر می‌آید. البته همه اینها مربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی میباشد.

باری، در اینکه وقایع تاریخی است - مثل همه وقایع تاریخی (بادر نظر گرفتن اختلاف زمان) شکی در بین نمی‌باشد. ولی از طرف دیگر در اینکه نگارنده در بهم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و بصورت رومان در آورده نیز تردیدی نیست. آیاتناچه اندازه از آنها میتوانیم جزو سرگذشت حقیقی اردشیر بدانیم؟ این مطلب بحث مفصلی لازم دارد که

عجالتاً کار ما نیست. گویا مقصود نویسنده بیشتر نوشتن شرح حال افسانه آمیز (Biographie romancée) یعنی همان قسمت ادبی و افسانه آمیز که برای آیندگان ارزش دارد بوده است. چون در آنزمان مورخ بشرح وقایع خشک تاریخی اکتفا نمیکرده، بلکه کوشش مینموده وقایع را بلباس ادبی و بصورت رومان در بیاورد، و در عین حال مقاصد خود را در آن بگنجانند. زیرا تعدد نویسنده این کتاب در ثبوت تأثیر بخت و سرنوشت، اعتقاد به نجوم و پیشگویی، ستایش دلآوری و سواری و پهلوانی و طرفداری از دین زرتشت و مراعات کامل از احکام مذهبی (مانند: واج گرفتن و برقرار کردن مکرر آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمه پادشاهان و بزرگان ایران باستان که بموقع قابلیت خود را بروز میداده است آشکار میباشد.

کارنامه فعلی شامل تمام گزارش تاریخی دوره پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان نیست. فقط اشاره مبهمی راجع به قصد جنگ اردشیر با ارمنستان میشود (در هفتم-۲). چنانکه از جمله اول در نخستین بدست میآید، گویا این کتاب خلاصه از کارنامه مفصل دیگری میباشد و قسمتهای اضافی شاهنامه این حدس را تأیید میکند (از جمله: داستان هفتواد). لذا میتوان حدس زد که تازمان فردوسی قسمت عمده کارنامه یا ترجمه عربی و یا پازند آن وجود داشته است. این موضوع از مقایسه مطالب تاریخی شاهنامه با کتابهای پهلوی از قبیل: دینکرد، یادگار زریران، کارنامه اردشیر پاکان، مادیکان چترنگ، بوندهشن و زند و هومن یسن بخوبی روشن میگردد.

از آنجائیکه در متن کارنامه اشاره به بازی شطرنج و نرد و خاقان ترک شده است، میتوان حدس زد که گردآوری کارنامه یا خلاصه آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول (انوشیروان) انجام گرفته است. ولی از طرف دیگر ستایش پهلوانی، سواری (Chevalerie)، هنرنمایی و زیبائی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع خیلی قدیمی و از عادات زمان اشکانی و یا اوائل ساسانی می باشد. ولی پند و اندرز که باردشیر منسوب است (قسمت الحاقی) باید از اختراعات دوره اخیر ساسانی باشد



که عادت داشته‌اند احتیاجات خود را بصورت جملات اخلاقی به اشخاص معروف نسبت بدهند تا باین وسیله سرمشقی بمعاصرین خود داده باشند. از طرف دیگر سبک و انشای محکم، ساده و استادانه کارنامه خیلی قدیمی است؛ و با سبک کتب پهلوی که بعد از اسلام تألیف شده فرق دارد. از اینقرار میتوان نتیجه گرفت که: کارنامه فعلی بی‌شک از ادبیات اصیل دوره ساسانیان بشمار میرود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا در دوره اسلامی تنظیم نشده است.

گرچه فردوسی همین داستان را بزبان بی‌مانند و فراموش‌نشدنی در شاهنامه نقل میکند، ولی از ارزش نثر ادبی این حکایت وسادگی آن چیزی نمیکاهد. بعلاوه تأیید میشود که فردوسی منابع خود را مستقیماً از متن های پهلوی و یا ترجمه دقیق آنها نگرفته، بلکه اسناد او براساس پازند این متن‌ها یا ترجمه عربی و یا اطلاعات شفاهی که از دهقانان کسب می‌کرده قرار گرفته است. ولی ضمناً باین نکته بر میخوریم که تاچه‌اندازه فردوسی در اصالت ترجمه منابع خود کوشش و دقت بکار برده است، (مانند؛ ترجمه‌های تحت‌اللفظی و استعمال لغات پهلوی). و نیز پس از مقایسه خواهیم دید که متن کنونی اصیل‌تر از نسخه‌ای میباشد که فردوسی از آن استفاده کرده است. - فردوسی تنها مترجم و شاعر نبوده، بلکه اسناد گوناگون خود را با ترتیب و ذوق مخصوصی بهم مرتب کرده، و نیز طبق شیوه و روش مورخین و نویسندگان زمان ساسانی بی‌آنکه به وقایع تاریخی لطمه وارد بیاورد ایجاد افسانه مینماید:

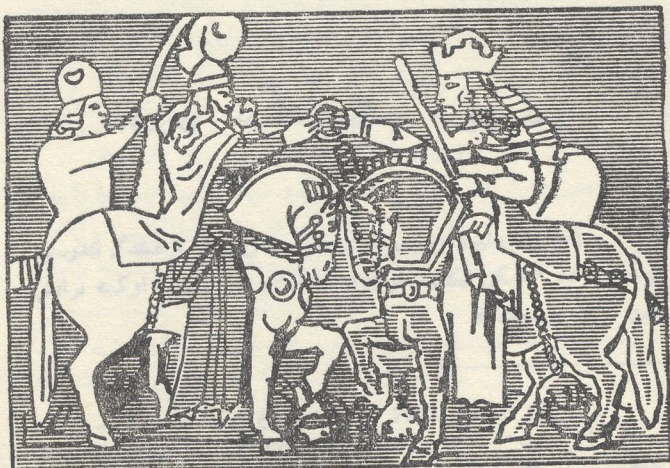
که رستم یلی بود درسیستان،
منش کردمی رستم داستان.
رستم نیمه حقیقی و نیمه اساطیری او از قهرمانان تاریخی زنده‌تر و حقیقی‌تر مانده است. کاریکه شکسپیر از پروراندن افسانه دکتر فوست نموده.

اینک متن پازند کارنامه را باجزئی تغییر در دسترس خوانندگان می‌گذاریم. نیز ناگفته نماند که در سنه ۱۸۹۹ میلادی خدایار دستور شهریار ایرانی ترجمه‌ای از کارنامه به‌فارسی نموده است. ولی از طرفی بواسطه نایاب بودن نسخه مزبور و از طرف دیگر بجهت نواقصی که در

آن دیده میشود، این بود که لازم شمردیم مجدداً اقدام بترجمه کارنامه بنمائیم. - این کتاب از روی صحیح ترین متنی است که دانشمند بزرگوار آقای بهرام گور انکلسریا سالیان دراز در تصحیح و مقابله آن کوشیده و فراهم کرده است. صرف نظر از پاره‌ای لغات غیر مصطلح که معنی آنها در پاورقی داده میشود، متن مزبور برای عموم فارسی زبانان قابل فهم میباشد.

در خاتمه سپاسگذاری از آقای بهرام گور تهمورس انکلسریا را واجب میشماریم که علاوه بر اجازه اقتباس از متن ایشان، از هیچگونه کمک و راهنمایی در ترجمه متنهای پهلوی نسبت باین جانب فروگذار نکرده و منت بزرگی بگردنم گذاشته‌اند.

بمبئی ۱۳۷/۲/۴
صادق هدایت.



بنام یزدان

(کارنامه اردشیر پاپکان)

و سلا ۱۶۵۰ و سلا ۱۶۵۰ و سلا ۱۶۵۰

« (۵) بنام ونیرو ویاری دادار ا اورمزد ریومند^۲ فرهند^۳ تندرستی
و دیرزیوشنی^۴ همگی نیکان و فرارون کنشان^۵ و نام چشتی^۶ اوکه برایش
این نوشته میشود.»*

* سرآغاز این کتاب الحاقی است و دستنسخ کننده افزوده است.
۱- آفریننده. ۲- درخشان Rayonnant ۳- خوره اومند=
باعظمت. ۴- درازی عمر. ۵- نیک کرداران. ۶- بخصوص
یاد آوری نام.

در نخستین

[در دیدن پاپک، ساسان را در خواب

و دادن دخت خود بدو.]*

(۱) کارنامه اردشیر پاپکان ایدون^۱ نوشته بود که: پس از مرگ اسکندر^۲ ارومی^۳ ایران شهر را دو صد و چهل کنخدای^۴ بود. (۲) سپاهان و پارس و کسته‌های^۵ بهش نزدیکتر بدست اردوان سردار بود. (۳) پاپک مرزبان^۶ و شهردار^۷ پارس بود، و از گمارده^۸ اردوان بود. (۴) اردوان باستخر می‌نشست^۹؛ (۵) و پاپک را هیچ فرزندی نامبردار نبود؛ (۶) و ساسان شیان پاپک بود، و هموار باگوسپندان بود، و از تخمه دارای دارایان^{۱۰} بود، و اندر دش - خدائی^{۱۱} اسکندر بگیریز و نهان - روشی^{۱۲} بود و باکردشیا نان بسر میبرد. (۷) پاپک نمیدانست که ساسان از تخمه دارای دارایان زاده است.

(۸) پاپک شبی بخواب دید: «چونانکه خورشید از سر ساسان بتابد و همه گیهان^{۱۳} روشنی گیرد.» (۹) دیگر شب، ایدون^{۱۴} دیده: «چونانکه ساسان به پیلای آرامتته سبید نشسته بود، و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده و نماز^{۱۵} بهش میبرند و ستایش و آفرین همی‌کنند.» (۱۰)

* نسخه اصلی کارنامه بدون فصل و عنوان میباشد، عناوین این کتاب از

شاهنامه فردوسی گرفته شده است.

- ۱- چنین، همینگونه. ۲- اسکندر Alexander
- ۳- امپراطوری روم شرقی (بیزانس) که نیز شامل یونان میشده است.
- ۴- ملوک الطوائف. ۵- نواحی، اطراف Cotés ۶- Margrave
- ۷- حکمران Satrap. ۸- گماشته. ۹- مقر و پایتخت داشت.
- ۱۰- دارا پسر دارا. ۱۱- فرمانروائی بیدادانه. ۱۲- روش‌بنهانی
- ۱۳- جهان. ۱۴- چنین. ۱۵- تعظیم و تکریم.

سه دیگر شب همگونه ایدون دید: «چونانکه آذر فرنبغ و گشنسپ و برزین مهر^۱ بخانه ساسان همی و خشنده^۲ و روشنی بهمه گیهان همی دهند.»
 (۱۱) پاپک چونش بدان آئینه^۳ دیداند^۴ نمود؛ (۱۲) وش^۵ دانایان و خواب گزاران به پیش خواسته، آن هر سه شب خواب چون دیده بود. پیش ایشان گفت.

(۱۳) خواب گزاران^۶ گفتند که: «آنکه این خواب پدش^۷ دیده‌ای او یا از فرزندان آن مرد کسی پبادشاهی گیهان رسد؛ چه، خورشید و پیل مپید آراسته پیری و توانائی و پیروزی، و آذر فرنبغ دین دانائی^۸ مه- مردان^۹ و مغ- مردان^{۱۰}، و آذر گشنسپ ارتشتار^{۱۱} و سپهبدان، و آذر برزین مهر و استریوشان^{۱۲} و برزگر داران گیهان؛ و همگی این پادشاهی بآن مرد یا فرزندان آن مرد رسد.»

(۱۴) پاپک چونش آن سخن شنفت، کس فرستاد، و ساسان را به پیش خواست، و پرسید که: «تو از کدام تخمه و دوده‌ای؟ از پدران و نیاکان تو کس بود که پادشاهی و سرداری کرد؟»

(۱۵) ساسان از پاپک پشت و زنهار خواست، که: «گزند وزیانم مکن.»

(۱۶) پاپک پذیرفت. و ساسان راز خویش چون بود پیش پاپک گفت.

(۱۷) پاپک شاد شد و فرمود که: «تن بشوی^{۱۳}». (۱۸) و پاپک فرمود

- ۱- نام سه آتش مقدس روحانی که برای حفاظت جهان آفریده شده و همه آتش‌های دیگر از آنها مشتق میشوند.
- ۲- فرزندان - تا باند.
- ۳- طریق - منوال
- ۴- شکفت، تعجب.
- ۵- او - واد.
- ۶- معبرین.
- ۷- برایش.
- ۸- دانش دینی.
- ۹- مردان بزرگ.
- ۱۰- روحانیون.
- ۱۱- سپاهی - جنگجویان.
- ۱۲- دروستایان.
- ۱۳- درهتن: «تن به - آو=زن-کن» فردوسی میگوید: بدو گفت بابک، بکرما به شو، همی باش تا خلعت آردند نو.

که تا دهمتی جامه و پوشاکی خدایوار^۱ بهش آوردند و به ساسان دادند که: «بپوش». و ساسان همگونه کرد^۲. (۱۹) و پاپک ساسان را فرمود که تا چند روز به خورش و دارش^۳ نیک و سزاوار پرورد؛ (۲۰) وش پس دخت خویش بزنی داد^۴.

در دوم

[در زدان اردشیر پاپکان و چگونگی

او با اردوان در نخجیر گاه.]

(۱) دهش^۵ باید بودن را، اندر زمان^۶ آن کنیزك^۷ آبتن شد و اردشیر ازش زاد.

(۲) پاپک چونش برانزنگی تن و چابکی اردشیر بدیده، دانست که: «آن خواب که دیدم راست شد.» (۳) وش اردشیر بفرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد؛ (۴) و چون به داد^۸ و هنگام فرهنگ^۹ رسید، به دبیری و اسواری^{۱۰} و دیگر فرهنگ ایدون فرهاخت^{۱۱} که اندر پارس نامی شد.

(۵) چون اردشیر به داد پانزده ساله رسید، آگاهی به اردوان آمد که: «پاپک را پسری هست بفرهنگ و اسواری فرهاخته و بایشنی^{۱۲} است.» (۶) وش نامه به پاپک کرد که: «ما ایدون شنفتیم که: شما را پسری هست

- ۱- تمپوشی شاهوار. ۲- بیاورد پس جامه پهلوی - یکی اسب با آلت خسروی. ۳- دارائی. ۴- طبق خداینامه، کتیبه اردشیر وپسرش و همچون همه اسناد معتبر تاریخی اردشیر پسر پاپک بوده است. در اینجا پسر خوانده پاپک معرفی میشود. ۵- سرنوشت - قضا. ۶- در حال - بیدرتک. ۷- بانو- خانم بزرگزاده. ۸- سن Date. ۹- فون. ۱۰- سواری Chevalerie. ۱۱- افراشت - آموخت - تربیت کرد. ۱۲- بایسته - برانزده.

بایشنی و به فرهنگ و اسوباری اویر^۱ فرهاخته؛ (۷) کامه^۲ ماست که او را بدرگاه ما فرستی، و نزد ما آید تا با فرزندان و سپوهرگان^۳ باشد، وش بفرهنگ کش هست بر^۴ و پاداش فرمائیم.»

(۸) پاپک، از آنروکه اردوان مه - کامکار - تر^۵ بود، دیگرگونه کردن و آنفرمان بسپوختن^۶ نشایست؛ (۹) وش، اندر زمان، اردشیر را آرامته، باده بنده^۷ و بس چیز افده^۸ بسیار مزاول به پیش اردوان فرستاد. (۱۰) اردوان، چونش اردشیر بدید، شاد شد، وگرامی کرد، (۱۱) و فرمود که: هرروز با فرزندان ووسپوهرگان خویش به نخچیر وچوگان شوید؛ و اردشیر همگونه کرد. (۱۲) به یاری یزدان، به چوگان و اسو باری وچترنگ^۹ و نو - اردشیر^{۱۰} و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد^{۱۱} بود.

(۱۳) روزی، اردوان با اسوباران و اردشیر به نخچیر رفته بود. (۱۴) گوری^{۱۲} اندر دشت بگذشت؛ اردشیر و پسر مه^{۱۳} اردوان ازپس آن گور تاخندت؛ و اردشیر اندر رسیده، تیری ایدون بگور زد که تیر تا پر بشکم اندر شد، و دیگر سوی بگذشت، و گور برجای بمرد.

(۱۵) اردوان و اسوباران فراز رسیدند، و از چنان زنش^{۱۴} بآن آئینه^{۱۵} افد نمود^{۱۶}، هرמיד که: «این زنش که کرد؟» (۱۶) اردشیر گفت که: «من کردم.» (۱۷) پسر اردوان گفت که: «نه، چه من کردم.» (۱۸) اردشیر را خشم گرفت؛ وش به پسر اردوان گفت که: «هنر و مردانگی، به مستگیری

- ۱ - بسیار - نیکو. ۲ - آرزو - خواهش - مراد.
 ۳ - شاهزادگان - امیر تخمکان - بزرگزادگان. ۴ - میوه - اجر.
 ۵ - کمر داتر - زورمندتر. ۶ - سرپیچی - پشت گوش انداختن - تأخیر
 ۷ - پرستار. ۸ - شگفت آور. ۹ - شطرنج. ۱۰ - نرد
 ۱۱ - نبرد - آزموده. ۱۲ - گورخر - خردشتی. ۱۳ - پسر
 بزرگ. ۱۴ - ضربت ۱۵ - طریق - گونه ۱۶ - افیدن - تعجب
 کردن.

و دش - شرمی^۱ و دروغ و بیدادی، بسخویشتن بستن نتوان؛ این دشت نیک، و ایدر^۲ گور بسیار؛ من و تو ایدر، دیگر آزمایش کنیم، و نیکی و دلیری و چابکی پدید آوریم.»

(۱۹) اردوان را از آن دشوار آمد؛ و پس از آن اردشیر را نگذاشت که براسب بشینند؛ (۲۰) وش اردشیر را به آخور ستوران^۳ فرستاد، (۲۱) و فرمود که: «بنگر که: روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان^۴ نشوی.»

(۲۲) اردشیر دانست که: اردوان از دش - چشمی^۵ و بدکامی^۶ (این سخن) را میگوید؛ (۲۳) وش، اندر زمان، داستان^۷ چون بود، نامه به پاپک نوشت.

(۲۴) پاپک چونش نامه بدید، اندوهگین شد؛ (۲۵) وش بیاسخ (که) به اردشیر کرد، نوشت که: «تو از نادانی کردی، که بچیزی که زیان ازش نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی، و سخن بدرشت آوازی بهش گفتی؛ (۲۶) کنون هم به پدرانۀ انکار، پوزش بگویی؛ (۲۷) چه، دانایان گفته اند که: «دشمن بدشمن آن نتوان کردن، که مرد نادان، از کش^۸ خویش بهش رسد.» (۲۸) این نیز گفته اند که: «از آنکس مست^۹ درمانده مباش که جز از او نکزارد^{۱۰}.» (۲۹) و تو خوددانی که: اردوان، بر من و تو و بسی مردم اندر گیهان، به تن و جان و هیر^{۱۱} و خواسته، کامکار تر پادشاه هست؛ (۳۰) کنون نیز اندرز من بشو این سخت تر^{۱۲} که: یگانگی و فرمانبرداری کن، و ورج^{۱۳} خویشتن بنابین بودی^{۱۴} مسپار.»

- ۱- بی شرمی (دش) = بد. مانند، دشنام، دشمن، دشوار ۲- اینجا
 ۳- در قدیم معمول بوده مجرم را به استبل میفرستاده اند
 ۴- پرورشگاه. ۵- بدچشمی، خیرگی - رشک. ۶- بدخواهی.
 ۷- سرگذشت. ۸- کردار. ۹- سعاد میگوید: دشمن بدشمن
 آن نیستند که بی خورد - با نفس خود کند بهوای مراد. خویش.
 ۱۰- تنگی، کله مندی (در فارسی جدید بشکل مستمند باقی است).
 ۱۱- از دست او گره باز نشود. ۱۲- مال و منال.
 ۱۳- زیاده تر. ۱۴- ارج - آبرو - روشنائی ۱۵- نامرئی.



[در ویاوان^۱ شدن کنیزك اردوان بر
 اردشیر، و گریختن اردشیر با کنیزك^۲
 بسوی پارس.]

(۱) اردوان را کنیزکی بایشنی^۳ بود، که از دیگر کنیزکان آزر می‌تر^۴ و گرامی‌تر داشت، و بهر آئینه^۵ پرستاری اردوان که بود آن کنیزك می‌کرد. (۲) روزی، چون اردشیر به مستورگاه^۶ نشسته تنبور میزد و سرود بازی^۷ و خر می‌می‌کرد. او اردشیر را بدید و بهش و یساوان شد؛ (۳) و پس از آن، نیز با اردشیر مهر و دوستی و دوشارم^۸ گرفته، پیوسته بهمه شب، که اردوان بشده بخت^۹ بخفتی، آن کنیزك به نهان بنزدیکی اردشیر شده، تا نزدیک بامداد با اردشیر بودی، و پس باز به پیش اردوان شدی. (۴) روزی، اردوان دانایان و اختر شماران^{۱۰}، که بدربار بودند،

- ۱- فرفته - شیفته - گمراه. ۲- خانم درباری - بانو.
 ۳- بایسته - خوش نما. فردوسی نام او را گلنار ذکر میکند. یونانیان او را، «ارته دخت» مینویسند. ۴- ارجمندتر.
 ۵- طریقه - نوع.
 ۶- استبل. ۷- آوازخوانی بهمراهی ساز. ۸- دلباخت
 ۹- بستگی، مهر و علاقه. ۱۰- بخت برگشته. ۱۱- منجمین.

به پیش خواست وهرسید که: «چه همی بینید به چیش^۱ هیتان^۲ و دوازدهان^۳، و ایستش و روش^۴ ستارگان، و چیش هنگام^۵ خدایان شهرشهر^۶، و چیش مردمان گیهان، و چیش (برای) من و فرزندان، و مردمان ما؟»

(۵) اخترشماران سردار^۷ بیاسخ گفت که: «دوازدهان افتاده، و ستاره^۸ هرزده باز به بالست^۹ شده، و ش از بهرام^{۱۰} و ناهید^{۱۱}، به کسته^{۱۲} هیتورنگ^{۱۳} و شیر اختر^{۱۴} مرزنده^{۱۵}، و به هر مزدیاری دهند؛ (۶) و هم چم^{۱۶} را، ایدون نماید، که: خدائی و پادشاهی نو به پیدائی آید، و بسی سرخدا^{۱۷} را بکشده^{۱۸} و گیهان باز بیک خدائی^{۱۹} آورد.»

(۷) دیگر سرداری نیز از ایشان پیش آمد؛ و باو گفت که: «ایدون پیدا است، که، هر بنده مرد، که از امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد، به بزرگی و پادشاهی رسد، و بر آن خداوند خویش کام انجام^{۲۰} و پیروز گر شود.»

(۸) کنیزک، آنسخن چونش به اردوان گفتند، اندر شب که بنزدیک اردشیر آمد، پیش اردشیر باز گفت.

(۹) اردشیر، چون آنسخن شنفت، منش^{۲۱} بگریختن از آنجا نهاد، (۱۰) و ش بکنیزک گفت، که: «اگر منش با من راست و یگانه هست، پس نیز اندرین سه روز بگریزده، که دانایان اختر شماران گفته اند: «هر که

- ۱- در باب - در خصوص. ۲- هفت سیاره ۳- دوازده برج.
- فردوسی میگوید، پیرس از شمار ده دو و هفت - که چون خواهد اینکار بیداد رفت. ۴- سکون و حرکت. ۵- معاصر - همزمان
- ۶- سلاطین حول و حوش. ۷- لقب رئیس منجمان (منجم باشی).
- ۸- مشتری. ۹- بالاترین - ترفیع - اوج. ۱۰- مریخ
- ۱۱- زهره. ۱۲- سوی - جانب (بفرانسه قدیم، Costé)
- ۱۳- بنات النعش - خرس مهتر. ۱۴- برج اسد. ۱۵- مرزیدن = مالیدن - نزدیکی کردن (مقارن). ۱۶- باین سبب - ازین رو
- ۱۷- فرمانفرما. ۱۸- اوزون = کشتن. ۱۹- یک پادشاهی
- ۲۰- کامروا. ۲۱- اندیشه - قصد - اراده.

از خداوند خویش بگریخت، بیزرگی و پادشاهی رسد،^۱ آورا، تاکیهان گیریم، بشویم؛ (۱۱) اگر یزدان-فره^۲ - ایرانشهر^۳ بیاری مارسد، ببوختیم^۴ و به نیکی و خوبی رسمیم؛ ایدون^۵ کنم که: از تو فرخ تر اندر گیهان کس نباشد.

(۱۲) کنیزك همداستان^۶ شد و گفت که: «به آوادی^۷ دارم، و هرچه تو فرمائی کنم.»

(۱۳) کنیزك چون نزدیک بامداد شد، باز به گاه خویش نزد اردوان شد؛ (۱۴) شب که اردوان خفته بود، از گنج اردوان شمشیری هندی، و زینی زرین و کمبری میش سر^۸، و افسری زرین، و جامی زرین به گهر و جوزن^۹ و دینار آگنده و زره و زین افزاری بسیار پیراسته، و دیگر بسیار چیز برداشته، به پیش اردشیر آورد.

(۱۵) اردشیر دواسپ از بارگان^{۱۰} اردوان، که به روزی هفتاد فرسنگ برفتندی، زین کرده، یک خود و یک کنیزك برنشستند، و راه به پارس گرفته بشتاب همیرفتند.

(۱۶) ایدون^{۱۱} گویند که: اندر شب، فراز بدهی آمدند. (۱۷) و اردشیر ترسید که: «مکرم مردم ده بینند و شناسند و گرفتار کنند.» نه اندر ده، به ۱۲ یکسکه^{۱۳} ده گذشتند؛ (۱۸) وش ده زنی^{۱۴} نشسته دید؛ (۱۹) و آن زن بانگ کرد که: «مترس اردشیر کی پاپکان، که از تخمه ساسان، ناف^{۱۵} دارا شاهی! چه، رسته ای از هر بدی، کسی سرا نتوان گرفتن، و وت^{۱۶}

- ۱- حاضر باش - زود باش. ۲- خوره - روح القدس - نور الوهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است
- ۳- مملکت ایران، ۴- رها شدیم
- ۵- چنان ۶- همراهی - راضی. ۷- فال نیک، خوش شگون.
- ۸- سر بره (منقوش بس بره که علامت بزرگی است)
- ۹- پول نقره - درهم. ۱۰- توسن - کره سواری. فردوسی، همان ماهرخ بر دگر بارگی - نشست و برفتند یکبارگی.
- ۱۱- چنین، ۱۲- بلکه.
- ۱۳- حوالی. ۱۴- زن دهاتی. ۱۵- پیوند - بسته - زادورود
- ۱۶- ترا.

خدائی ایران شهر بسی سال باید کردن؛ بشتاب تا بدریا، و چون دریا به چشم
بینی مهای؛ چه کت چشم به زرایه^۱ افتد، از دشمنان بی بیم^۲ باشی.»
(۲۰) اردشیر خرم شد، و از آنجا بشتاب برفت.

در چهارم

[در آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر

باکنیزك، و شتافتن او از پس ایشان]

(۱) چون روز شد، اردوان کنیزك را خواست، و کنیزك بجای نبود.
(۲) ستوربان^۳ آمد، و به اردوان گفت که: «اردشیر با دوباره^۴ شما بجای
نیست.» (۳) اردوان دانست که: «کنیزك من با اردشیر گریخته رفته
است.» (۴) و چونش آگاهی از گنج شنفت سرکنده^۵ کرد؛ (۵) وش اختر
شماران سردار را خواست و گفت که: «زود باش و بنگر تا آن گناهکار با
آن جه^۶ روسپی^۷ کدام جای شد، کی شائیم گرفتن؟»
(۶) اختر شماران سردار زمان انداخت^۸، و بپاسخ به اردوان گفت
که: «ماه از کیوان^۹ و بهرام^{۱۰} رفته، و بهرمز^{۱۱} و تبر^{۱۲} پیوسته؛ خدای
میان- آسمان^{۱۳} زیر بره^{۱۴} مهر^{۱۵} است؛ (۷) ایدون پیدا که اردشیر گریخته
رفته؛ رویش بکسته^{۱۶} پارس است، و اگر تا سه روز گرفتن نشاید، پس از
آن گرفتن نتوان.»

-
- ۱- دریا (زرایند لغت اوستائی دریا است). ۲- ایمن. ۳- میر آخور
۴- کره سوری. ۵- دلتنک - سربکریبان. ۶- لکاته
۷- فاحشه. ۸- تقویم گرفت - زائجه گرفت. ۹- زحل
۱۰- مریخ. ۱۱- مشتری. ۱۲- عطارد. ۱۳- خانه دهم که
برج جدی باشد (طبق نجوم این خانه منسوب به پادشاهان و شاهزادگان و
کارهای بزرگ و نیز دلیل بر پادشاهی میباشد). ۱۴- پرتو خورشید.

(۸) اردوان، اندر زمان^۱ سپاه چهارهزار (مرد) آراسته، راه بهارس، پی اردشیر گرفت؛ و چون نیمروز^۲ شد، بجائی رسید که راه پارس از آنجا میگذشت؛ (۹) وش پرسید که: «آن دو اسوار که بسوی این کسته آمدند، چه زمان بگذشتند؟»

(۱۰) مردمان گفتند که: «بامداد، چون خورشید تیغ برآورد، ایدون چون باد ارده^۳ همانا بگذشتند؛ (۱۱) ازپس ایشان بره^۴ ای بس ستره^۵ همی دوید، که از آن نیکوتر بودن نشایست؛ (۱۲) دانیم که، تاکنون بسی فرسنگ زمین رفته اند، و شما گرفتن (ایشان) نتوانید.»

(۱۳) اردوان هیچ نپائید و بشتافت.

(۱۴) چو بدیگر جای آمد، از مردمان پرسید که: «آن دو اسوار چه گاه بگذشتند؟»

(۱۵) ایشان گفتند که: «نیمروز، ایدون چون باد ارده همی شدند؛ و هموار^۶ ایشان بره ای همیرفت^۷.»

(۱۶) اردوان شگفت نمود و گفت که: «انگار که اسوار دو گانه را دانیم: به^۸ آن بره چه سزد بودن؟» وش از دستور پرسید.

(۱۷) دستور گفت که: «آن فره^۹ خدائی^{۱۰} است، که هنوز بهش نرسیده؛ بپاید که بویسو باریم^{۱۱}: شاید که: پیش (از آن) که آن فره بهش برسد، شائیم گرفتن.»

(۱۸) اردوان با اسواران سخت شتافت. (۱۹) روز دیگر، هفتاد فرسنگ برفتند؛ وش گروه و کاروانی بپدیره آمدند^{۱۱} (۲۰) اردوان از ایشان پرسید که: «آن دو اسوار کدام جا پدیره (شما) شدند؟»

(۲۱) ایشان گفتند که: «میان شما و ایشان زمین سی فرسنگ (است)

- ۱ - فوراً ۲ - ظهر. ۳ - تندرو - تیزرو. ۴ - گرم - مقصود خوره ایزدی است که از زمان کیهومرث بهادشاهان ایران بشکل بره میرسیده است (نشان پیروزی). ۵ - جاق-دردشت ۶ - پابپای ۷ - بد-سواران یکی گرم پاك - چو آسیی همی برپراکنده خاك. ۸ - اما ۹ - پادشاهی ۱۰ - بتازیم؟ - بشتاییم؟ ۱۱ - بر خوردند - روبرو شدند - دچار شدند.

(۲۲) و مارا ایدون نمود، که: بایسکی از ایشان اسو باران، بسرهای بس بزرگ و چابک به اسپ نشسته بود.»

(۲۳) اردوان از دستور پرمسید که: «آن بره که با او به اسپ نشسته، چه نماید؟»

(۲۴) دستورگفت که: «انوشه باشید! اردشیر بهش فره - کیان رسیده، بهیچ چاره گرفتن نتوان؛ پس خویشتن و اسو باران رنجه مدارید، و اسپان مرنجانید و تباه مکنید؛ چاره اردشیر از در دیگر بخواهید.»

در پنجم

[در فرستادن اردوان پسر خویش را]

با سپاه پیارس، بگرفتن اردشیر؛ و

یاری دادن بواک^۲ به اردشیر و کارزار

او با اردوان، و بزنی گسرفتن دختر

[اردوان.]

(۱) اردوان، چون به آن آئینه^۳ شنود، باز گشته، بجای نشست^۴ خویش رفت؛ (۲) و پس از آن سپاهی گنده آراسته، با پسر خویش، پیارس بگرفتن اردشیر فرستاد.

(۳) اردشیر راه به بار^۵ دربار گرفت؛ (۴) ایدون چون همیرفت، چند مرد از مردمان پیارس، که از اردوان مستگر^۶ بودند، ایشان هیر^۷ و خواسته

۱- جاویدان و بیمرک باشید! ۲- درشاهنامه نوشته شده. ۳- کونه-
 طریق ۴- نشیمنگاه - پایتخت ۵- گرد- دلیر - بی باک
 ۶- ساحل کنار ۷- رنجور - آزرده دل ۸- مال و منال

و تن خویش پیش اردشیر داشته، یگانگی و فرمانبرداری پیدائینیدند^۱. (۵)
 چون بجائی که «رامش اردشیر»^۲ خوانند رسید، مردی بزرگمش از سپاهان
 که بواک نام بود، که از دست اردوان گریخته بود، در آنجا بنه داشت؛
 خود باشش پسر و بس سپاه گند^۳ بنزدیک اردشیر آمد. (۶) اردشیر از بواک
 همی ترسید، که: «مگرم گیرد و بسه اردوان سپارد.» (۷) پس بواک به
 پیش اردشیر آمد و سوگند خورد و بیگمانی^۴ داد که: «تازنده باشم، خود
 بافرزندان فرمانبردار تو باشم.»

(۸) اردشیر خرم شد، و آنجا روستائی که «رامش اردشیر» خوانند
 فرمود کردن؛ (۹) بواک را با اسوباران آنجا هشته^۵، خود به بار^۶ دریا
 شد؛ (۱۰) چونش دریا بچشم بدید، اندر یزدان سپاسداری انگارد، و بدانجا
 روستائی را «بوخت اردشیر»^۷ نام نهاد، و ده آتش بهرام^۸ بردریا فرمود
 نشامتن^۹، و از آن جا باز بنزدیک بواک و اسوباران آمد، و سپاه آرامته،
 بدرگاه آذرفرنبغ کرفته گر^{۱۰} شد، و ایبت^{۱۱} ازش خواسته، به کارزار با اردوان
 آمد، و آن سپاه اردوان را همگی کشت، و هیرو خواسته و ستور و بنه ازش
 بستد، و خود به استخر نشسته، از کرمان و مکران و پارس، کسته کسته
 سپاه بیشمار مر^{۱۲} گرد میکرد، و بکارزار اردوان میفرستاد.

(۱۱) چهارماه، هرروز، کارزار و کشتار بسیار بود. (۱۲) اردوان،
 از کسته کسته، چون از ری و دنباوند^{۱۳} و دیلمان و پدشخوار گر^{۱۴}. سپاه و
 آخور خواست. (۱۳) از آن چون فر^{۱۵} - کیان با اردشیر بود، اردشیر

- ۱ - ظاهر ساختند. ۲ - رام اردشیر؛ در شاهنامه جهرم ذکر شده است.
- ۳ - دلیر. ۴ - اطمینان. ۵ - اطاعت. ۶ - گذاشته. ۷ - ساحل.
- ۷ - بوشهر؛ بوختن = نجات یافتن. ۸ - آتش مقدسی که مظهر جسمانی
 سه آذر بزرگ، فرنبغ و گشنسب و برزین مهر باشد، و حامی همه آذرهای زمینی
 است. ۹ - برپا کردن. ۱۰ - ثواب کننده (لقب آذرفرنبغ).
- ۱۱ - ایافت خواستن - مراد طلبیدن. ۱۲ - بیشمار. ۱۳ - دماوند.
- ۱۴ - پتنی - خواد - گر (آن کوهی که بدان خوره مانده است). نواهی کوهستانی
 کهلان و تبرستان.

پیروزی و ندیدید^۱؛ و ش اردوان را کشت؛ و همگی هیروخواستیه بدست اردشیر آمد، و دخت اردوان را بزنی گرفت، و باز به پارس آمد و شهرستانی که «اردشیر خوره» خوانند (برپا) کرد؛ و در آن (نزدیکی) ور^۲ بزرگی کند، و آب چهار جوی ازش برآورد، و آتش بهور نشاست^۳، و کوه ستبری را کنده، و رود راوک^۴ (ازش) رانینید^۵، و بسیار ده ورز^۶ و آبادانی کرد^۷، و بسیار آتش بهرام آنجا فرمود نشاستن.

در ششم

[در کارزار اردشیر باگردان و ستوه]

آمدن او؛ شبیخون کردن او بر سر گردان

و ستوهینیدن^۷ ایشان.]

(۱) پس از آن، بسیاری سپاه گند زابل^۸ بهی کرده^۹، به کارزار گردانشاه ماسی^{۱۰} فرفت^{۱۱}. (۲) بسا کارزار و خونریزی شد، و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت. (۳) اردشیر با سپاه خویش نیازان شده^{۱۲}؛ اندر شب به

اینجا در دونسخه جدید چند فقره اضافه دارد که در ملحقات آخر

کتاب نقل میشود.

- ۱- و ندیدن = یافتن - بدست آوردن، ۲- دریاچه ۳- نشانید - نشان دادن نگین در حلقه. فردوسی؛ بفرکیانی یکی تخت ساخت - چه مایه درو گوهری برنشاخت.
- ۴- در بوندهشن کوهی بنام راوک نامیده شده.
- ۵- روان کرد. ۶- روستا. ۷- بستوه آوردن. ۸- سرزمینی که بین کابل و سیستان وسند واقع شده است. ۹- فراهم ساخته
- ۱۰- سرزمین مدی؛ نام کوهی در کردستان میباشد. در ویس و رامین «کشور ماه» آمده است. ۱۱- فرفتن = خرامیدن - قصد کردن گردان شده.
- ۱۲- هزیمت یافته، سرگردان شده

بیابانی آمدند، کش هیچ آب و خورش نبود خود با اسوباران و ستوران همگی بگرسنگی و تشنگی رسیدند؛ وش از دور آتش شپانان دید. (۴) اردشیر به آنجا شده، مردی پیر آنجا دید، که با گوسپندان به گشت^۱ کوه بودند. (۵) اردشیر آتشب آنجا شد، و روز دیگر، از ایشان راه خواست. (۶) ایشان گفتند که: «از اینجا سه فرسنگ، روستایی هست بسیار

آبادان، و بس مردم و پدیحوی^۲ بسیار هست.»

(۷) اردشیر به آن ده شده، فردی فرستاد، و اسوباران خویش همگی بدرگاه خواست.

(۸) سپاه ماسیان پنداشتند که: «ما از اردشیر بی بیم بشدیم؛ چه، بستوهی باز بیارس^۳ شد.»

(۹) اردشیر چهار هزار مرد آراسته، برایشان تازش^۴ و شمیخون کرد. و از کردان هزار مرد بکشت، دیگران را خسته^۵ دستگیر کرد، و از کردانشاه با پسران و برادران و فرزندان، بس هیر و خواسته بیارس گسیل کرد.

در هفتم

[در رزم اردشیر با هیتانباد^۶ و ستوهی

اردشیر.]

(۱) اندر (راه) میاه هیت انباد خداوند کرم، باو پد گفته^۷، آنهمه هیر و خواسته و بنه از آن اسوباران اردشیر بستانده، به کلان، دست کرده^۸ کلان، آنجا که کرم بنه داشت بردند.

(۲) اردشیر بآن منش^۹ بود که: «به ارمن و آذربادگان^{۱۰} سوم؛» چه،

-
- ۱- دور- اطراف ۲- آذوقه ۳- مطابق شاهنامه، سطح
 ۴- تاخت و تاز ۵- زخمی - ناخوش. ۶- هفت نواده - هفتواد
 ۷- پد کفتن - مصادم شدن - تنه زدن - دچار شدن ۸- تابع - دست نشانده
 ۹- اندیشه - قصد ۱۰- آذر با بجان

همزدان - کرد^۱ شهرزوری^۲ با بسیار میاه گند از آن کسته شهرزوری
مهران کرده^۳، بفرمانبرداری بهش آمده بودند؛ (۳) به^۴، از آن چون،
اردشیر متمکاری و گناهکاری هیتانباد و پسرانش را بسپاه (خویش) شنود،
اندیشید: «نخست، کار پارس باید ویراستن^۵، و از دشمنان بی بیم^۶ بودن،
و پس بشهر دیگر پرداختن؛ کنون، به آن اوزده^۷ که به کلانلایدون چیر
و متمکین بود که اش پنجهزار سپاه هینی^۸، نیز به کسته کسته بوم سند و
مکران و دریا فرستاده بود (شوم).»

(۴) میاه گند اردشیر، از کستهها باز به اردشیر آمدند. (۵) هیتانباد
سپاه خویش را همگی باز بدرگاه خواست.

(۶) اردشیر سپاه بسیاری باسپهبدان بکارزار کرم گسیل کرد. (۷)
دارندگان کرم^۹ همگی هیرو خواسته و بنه بدرپشتی^{۱۰} دز^{۱۱} کلانلای نهاد،
خود درکوهها وجایهای شکسته^{۱۲} نهان بودند. (۸) و اسوباران اردشیر
را آگاهی نبود، به بن^{۱۳} دز کلانل آمدند، و دز را پروندیدند^{۱۴}. (۹) چون
شب شد، میاه کرم برایشان زد، و شپبخون کرد، و از اسوباران اردشیر
بسیاری را کشت و اسپوزین و زین-افزار و خواسته و بنه از ایشان ستانده،
به اوسوس^{۱۵} و ریاری^{۱۶} بائینه تاوک^{۱۷} و برهنه، (ایشان را) باز به پیش
اردشیر فرستادند.

(۱۰) اردشیر، چونش بآن آئینه دید، بسیار به بیش^{۱۸} شد، و از شهر شهر

-
- ۱- اسم خاص ۲- اسم شهری است ۳- معاهده بسته - پیمان کرده
۴- اما ۵- مرتب کردن-درست کردن ۶- ایمن ۷- بتگده
۸- مجهز - مسلح. ۹- صاحبان کرم ۱۰- سنگر - استحکامات -
جای مطمئن ۱۱- قلعه ۱۲- شکافها ۱۳- تپای
۱۴- پروستن = محاصره کردن - فرا گرفتن. ۱۵- ریشخند - شوخی-
دست انداختن ۱۶- خنده و استهزاء؛ Vrire (این لغت را بغلط رخشرخ
خوانده اند - برهان قاطع) ۱۷- تابوغ؛ فرهنگ انجمن آرا (طردشنام
و تحقیری که مردان نامی را وارونه برآستر نشانیده در شهر میکردانیده اند.
۱۸- اندوهناک

و جای جای، میاه به درگاه خواست، و خود با میاه بسیار بکارزار کرم
فرزفت^۱، و چون به دز کلال آمد، سپاه کرم همگی به دز نشسته بودند؛
اردشیر پیرامون دز نشست^۱.

(۱۱) خداوند کرم^۳ هیتانباد را هفت پسر بود؛ هر پسری را با هزار
مرد، بشهر شهر گمارده بود. (۱۲) اندر آنگاه پسری که به ارنگستان^۴
بود، با بسی میاه از تاجیکان^۵ و میچنیکان^۶ به گذار دریا آمد، و با اردشیر
به کوخشش^۷ ایستاد.

(۱۳) سپاه کرم، که به ذریود، همگی به بیرون آمدند، و با اسواران
اردشیر کوخشش و کارزار و جانسپاریهای سخت کردند، و از هر دو کشته
بسیار کشته شدند. (۱۴) سپاه کرم بیرون آمدند، و راه گذرشان ایدون
بگرفتند که هیچکس از میاه اردشیر بیرون شدن، و خوراک خویش و
پدییخی^۸ ستوران آوردن نشایست؛ از دومی^۹ همگی مردمان و ستوران به
نیاز و بیچارگی رسیدند.

-
- ۱- خرامید-عزم کرد ۲- اردوزد ۳- صاحب کرم ۴- ارنگه
نام شهری که در جنوب بوده است. ۵- تاجیک؛ ۶- مصریان؛ شاید
مقصود سربازان خارجی باشند که اجیر میشده اند؛ Mercnaires
۷- زدوخورد - ستیزه ۸- آذوقه ۹- شمار - دوبار - دو طرف -
دومر تبه.

درهشتم

[در مهر - دروجی 'مهرک نوشزادان

با اردشیر؛ و آگاه شدن اردشیر از

کار کرم و چاره نمودن کرم را.]

(۱) مهرک نوشزادان^۲، هم از پارس، چون شنید که «اردشیر به درگاه کرم بی‌پردازش^۳، ووش بر سپاه کرم نه‌وندید^۴؛» سپاهی گند آراسته و بجایگاه اردشیر شد؛ و همگی هیرو خواسته و گنج اردشیر را ببرد؛ (اردشیر) چونش مهر - دروجی مهرک و دیگر مردمان پارس به آن آئینه^۵ شنود، باری این اندیشید که: «از کوخشش کرم ببايد پرداختن؛ و پس بکوخشش و کارزار مهرک شدن.» (۲) وش سپاه را همگی باز به درگاه خواسته، با سپهبدان سگالید^۶، و چاره به بوختن^۷ خویش و سپاه نگريد، و پس از آن بچاشت خوردن نشست.

(۳) اندر زمان، تیری چوبی از دز فرود آمد، و تا پر به بره‌ای که بر خوان^۸ بود نشست. (۴) به تیر ایدون نوشته بود که: «این تیر اسوباران و رجاوند^۹ خداوند کرم انداخته‌اند؛ و ما نخوامتیم که بزرگمردی^{۱۰} چون شما کشته شود، پس ما برین بره زدیم.

(۵) اردشیر، چون بان آئینه دید، سپاه از آنجا کنده بر رفت. (۶)

- ۱- پیمان شکنی
- ۲- پسر نوشزاد. فردوسی: بچهر، یکی مرد بدبد نژاد.
- ۳- بی‌کار - بی تکلیف - گرفتار
- ۴- و ندیدن - دست یافتن - چهره شدن
- ۵- بدینسان
- ۶- کنکاش کرد - مشورت کرد
- ۷- رستن - نجات یافتن
- ۸- سفره
- ۹- فرهمند - پیر و زمند
- ۱۰- مرد بزرگی

سپاه کرم از پس اردشیر شتافته، جای برایشان ایدون تنگ بکرد که سپاه اردشیر را گذشتن نشایست؛ و اردشیر خود تنها به بار ۱ دریا افتاد.

(۷) ایدون گویند که فرّه - کیان که به دور بود، اندر پیش اردشیر ایستاد، و اندک اندک همیرفت، تا اردشیر (را) از آنجای دوش - گذر ۲، از دست دشمنان، و گزندها بیرون آورده، فراز به دهی که مانه خوانند رسید؛ اندر شب، بخانه دو برادر، که یک برز و یک برز - آذر نام بود بیامد؛ به ایشان گفت که: «من از سواران اردشیرم، که از کار زار کرم بستوهی آمده‌ام، و امروز اسپنج ۳ فرمائید دادن، تا آگاهی سپاه اردشیر بیاید که بکدام زمین افتاده‌اند.»

(۸) ایشان، با بس کنده‌ای ۴، به اردشیر گفتند که: «گجسته ۵ باد گناینبوی دروند ۶، که این اوزده ۷ ایدون چیر و پاد یانده ۸ کرده است، که همگی مردم کسته‌ها از دین اورمزد و امشاسپندان ۹ گمراه شده‌اند، و مه - خدای ۱۰ - مردی نیز چون اردشیر، با سپاهش همگی از دست آن دشمنان دروندان ۱۱ و اوزده - پرستگان ۱۲ سر بستوهی گردانیده‌اند.»

(۹) ایشان اسپ اردشیر را گرفته، اندر سرای بردند و به آخر بستند، و به شک ۱۳ و گیاه واسپست ۱۴ نیک داشتند، و اردشیر را به نشسته‌گاه و جائی به آئین ۱۵ برده بنشانیدند. (۹۵) اردشیر بسیار اندوهگین بود، و همی اندیشید، و ایشان درون یشته ۱۶ به اردشیر خواهش کردند که: «واج ۱۷ فرمای گرفتن، و خورش بخور، و اندوه و تیمار مدار؛ چه، اورمزد و امشاسپندان چاره این چیز بخواهند (کرد)، و این پتیاره ۱۸ ایدون

- ۱- کنار - ساحل
- ۲- سخت گذر - صعب العبور.
- ۳- پناهگاه
- ۴- دلیری - پراکندهگی - دلخستگی
- ۵- ملعون
- ۶- نامبارک (ضدخجسته).
- ۷- زشت - نابکار - خبیث
- ۸- توانا - پیروزگر
- ۹- هفت فرشته مقرب اورمزد که زندگانی جاودانی دارند.
- ۱۰- پادشاه - بزرگی
- ۱۱- نابکاران
- ۱۲- پرستندگان بت
- ۱۳- جودو سر
- ۱۴- یونجه
- ۱۵- مراسم و تشریفات
- ۱۶- دعای برکت که پیش از خوراک میخوانند.
- ۱۷- زمزمه و دعا کردن
- ۱۸- آفت - بلا

نهلند؛ چه، با متمکاری دهاک و افراسیاب تور و الاسکندر ارومسی، پس نیز یزدان از ایشان خرسند نبوده، ایشانرا به ورج^۲ و فره^۳ خویش ایدون نابین^۴ و ناپیدا کرد، چنانکه گیهان آشناست.»

(۹۱) اردشیر، به آن سخن منش خوش کرد، و اج گرفته خورش خورد.

(۹۲) ایشان رامی نبود، به ۵ و شکله^۶ پیش آوردند، و میزد^۷ راثینیده^۸

آفرینگان^۹ کردند.

(۹۳) اردشیر به بهی^{۱۰} و دین - دوستی و یگانگی و فرمانبرداری

ایشان بیگمان^{۱۱} شد؛ و ش راز خویش به برز و برز - آذر - ایزد^{۱۲} گفت،

که: «من خود اردشیرم؛ اکنون این نگرید که: چاره این، به اوسهیین^{۱۳}

این کرم و باران او، چگونه شاید خواستن؟»

(۹۴) ایشان بی پاسخ گفتند که: «ما (را اگر) تن و جان و هیر و خواسته

وزن و فرزند. به شت^{۱۴} شما بغانیا^{۱۵} ایرانشهر بیایدمباردن بسپاریم؛ به^{۱۶}،

ما ایدون دانیم که چاره این دروج^{۱۷} ایدون شاید خواستن که تو خویشتن را به

آئینه مرد دور - شهری^{۱۸} آراسته کنی، بگذار خوانا^{۱۹}، تن خویش به بتدگی

و پرستش او بسپاری، و دو مرد هواشت^{۲۰} دین آگاه به آنجا ببری، و

بایشان یزش^{۲۱} و ازبایش^{۲۲} یزدان و امشاسپندان فراز کنی؛ و چون هنگام

خورش خوردن آن کرم شود، ایدون کنی که روی گذاخته (با خود داری،

و به زهر^{۲۳} آن دروج ریزی تا بمیرد؛ و آن دروج - مینوئی^{۲۴} به یزش و

۱- نگذارند ۲- آبرو- ارج. ۳- نور تقدس ۴- نامرئی

۵- لیکن ۶- دانه انگور- کشمش ۷- شکر نعمت ۸- بزبان رانده ۹- ستایش پرورگار ۱۰- نیکی ۱۱- مطمئن

۱۲- برای نشان دادن یگانگی و صمیمیت هنوز نزد زرتشتیان معمول است که لغت «ایزد» را با اسم اصلی میافزایند. ۱۳- تباہ کردن. ۱۴- حضرت

۱۵- خداوندان - بزرگزادگان - شهزادگان ۱۶- ولیکن

۱۷- خبیث - بدذات - دروغ ۱۸- بیگانه ۱۹- بلباس خوانندهٔ سرودهای مقدس. ۲۰- شاگرددینی - طلبه ۲۱- پرستش

۲۲- ستایش ۲۳- زهر، پک و پوز- حلق ۲۴- روح خبیث

ازبایش یزدان بشاید کشتن، و آن دروج - تن - کردی^۱ به روی گذاخته بشاید کشتن.»

(۱۵) اردشیر، آنسخن پسندید و خوب داشت^۲، و به برز و برز - آذر گفت که: «من این کار بیاری شما توان کردن.»
(۱۶) ایشان گفتند که: «هر کاری که شما فرمائیدتن و جان بسپاریم.»

در نهم

[در کشتن اردشیر مهرک نوشزادان

را، و سگالیدن^۳ با برز و برز - آذر، و

کشتن او کرم هپتانباد را.]

(۱) اردشیر از آنجا باز به «اردشیر خوره» آمد، و کار با مهرک نوشزادان گرفت، و مهرک را کشت، و شهر و جایگاه و هیروخواستیه همگی به (آن) خویش کرد؛ کسی را با کرم به کارزار کردن فرستاد؛ برز و برز - آذر را به پیش خواسته با (ایشان) سگالید، و بسیمار جوزن^۴ و دینار و پوشاک گرفت و خوبشتن را به همه^۵ خراسانی آراسته داشت، و با برز و برز - آذر به بن^۶ دزکلال آمد، و گفت که: «من مردی خراسانیم، و ازین ورجاوند^۷ خدای ایهتی^۸ می خواهم که بدرگاه او از برای پرستش بنایم.»
(۲) ایشان اوزده - پرستگان^۹، اردشیر با آن دومرد را مردمان (آنجا) پذیرفته و به مان^{۱۰} کرم جای دادند.

(۳) اردشیر، سه روز به آن آئینه، پرستش و یگانگی کرم کردن

-
- ۱- جسم خبیث ۲- بفال نیک پنداشت ۳- کنکاش ۴- پول
نقره - درهم ۵- لباس مبدل ۶- پای ۷- فرهندد پیروزمند
۸- مراد - اجازت ۹- پرستندگان بت ۱۰- خانه - جایگاه

پیدانینید^۱، و آن جزون و دینار و جامه به پرستگان^۲ داده، ایدون کرد (که) هر که اندر آن دز بود افند^۳ نمود و آفرین کننده شدند. (۴) پس اردشیر گفت که: «ایدون بهتر مینماید که کرم را سه روز، خورش بدست خود دهم.» (۵) پرستگان و کارفرمایان همدستان^۴ شدند.

(۶) اردشیر کس فرستاد، و سپاه چهارصد مرد هنرمند و جانسپار، به هر گوار^۵ آنجا، بکوه و جاهای شکسته^۶ نهان فرمود کردن، و فرمود که: «آسمان روز^۷ چون از دز کرم دود بینید، مردانگی و هنرمندی کنید و به بن دز بیائید؛ خود آنروز، روی گداخته داشت و برز و برز- آذر یزش و از بایش^۸ یزدان فراز کردند.

(۷) چون هنگام خورش شد، کرم به آئینه^۹ هر روز بانگ کرد. (۸) اردشیر، پیش از آن اوزده^۹ - پرستگان و کار فرمایان را بچاشت مست و بیخود کرده بود، و خود باریدکان^{۱۰} خویش به پیش کرم شد، و آن خون گاو و گوسفندان، چون هر روز میداد، به پیش کرم برد؛ و همچون که کرم زیر باز گرفت^{۱۱} که خون خورد، اردشیر روی گداخته به زهر کرم اندر ریخت. (۹) کرم را چون روی بتن رسید بدو شکافته، بانگ ایدون ازش بیامد که مردمان اندر دز، همه آنجا آمدند و آشوب در دز افتاد.

(۱۰) اردشیر دست به سپر و شمشیر زد، و گران زنش و کشتار به آن دز کرد، و فرمود که: «آتش کنید، تا دود به آن اسوباران پدیدار شود؛» ریدکان همگونه کردند. (۱۱) اسوبارانی که بکوه بودند، چون دود از دز دیدند، بتاخت، به بن دز، بیاری اردشیر آمدند، و به گذار دز افتاده بانگ کردند که: «پیروز، بیروز باد! شاهنشاه اردشیر پاپکان که شمشیر بکار گرفته است.» (۱۲) مردم دز، هر چه (بودیا) کشته شدند، و یا بشتاب و کوخشش^{۱۲} کارزار از دز افتادند، و آن دیگر، زنهار خواسته به بندگی و فرمانبرداری

-
- ۱- ظاهر ساخت ۲- پرستندگان - پارسایان ۳- تعجب
 ۴- هم‌رای - هم دل ۵- دور- اطراف ۶- شکافها ۷- نام
 روز ۲۷ ماه ۸- پرستش و ستایش ۹- بت ۱۰- چاکران- غلام
 بچه - رهی ۱۱- پوزه باز کرد. ۱۲- پیکار - زد و خورد - ستیزه.

آمدند.

(۱۳) اردشیر آن دز را کندن و ویران کردن فرمود، و آنجا روستائی که کللان خوانند کرد؛ و ش آتش بهرام با آنجای نشاست^۱؛ و هیروخواست و زر و سیم، از آن دز بهزار اشتر بار کرده به دویار گسیل کرد، و برز و برز آذر را بهره‌ای پاداش مد^۲ به آئین «جانسپار کرداران» داد، و آنجا روستائی را بسررداری و کدخدائی بایشان داد.

در دهم

[در چگونگی اردشیر بادخت اردوان

و زهر دادن او به اردشیر.]

(۱) پس از آنکه آن کرم کشته شد، اردشیر باز به دویار آمد، و ش میاه و گنج به کسته کرمان (فرستاد) و بکارزار بارجان^۳ آمد، دویسر اردوان را با خویشتن داشت، و دو بگریز، به کابلشاه رفته بودند^۴، ایشان به خواهر خویش که زن اردشیر بود، نامه نوشته پیام فرستادند که: «رامت هست آنکه برای شما زنان گویند که: تو مرگ خویشان و هم تخمگان، که این گناهکار یزدان - دشمن ناسزایانه بمرگ کشت، فراموش کردی؛ و ت مهر و دوشارم^۵ با آن برادران مستمند، که به آزار و سختی و بیم و سهم^۶ و بی آزر می، به آوارگی بشهر کسان^۷ گرفتارند، و آن دو برادران بدبخت تو، که این مهر-دروج^۸ به بند زندان به پاد فراه^۹ فرستاده، که مرگ به اپیت^{۱۰} همی خواهند؛ تو همگی را از دخشه^{۱۱} بهشتی، و ت منش^{۱۲} با آن مهر-دروج

-
- ۱- بر پا کرد ۲- گران - سترك. ۳- بلوچان؛ ۴- دوفرزند
 اوشد بهندوستان - برنج و بلاگشته همدستان. ۵- بستگی - علاقه
 ۶- ترس - وحشت ۷- دیگران ۸- پیمان شکن ۹- پاداش
 ۱۰- مراد - انعام ۱۱- نشان - علامت (نشان آنها از نظرت محوشد).
 ۱۲- اندیشه.

راست کرد، و ترا هیچ تیمار و اندوه ایشان و ما نیست! (۲) کشته باد آنکس که پس از امروز بهیچ زن به گیهان، گستاخ^۱ بی سامان^۲ باشد (۳) کنون، اینک: اگر ت نیز همیون^۳ مهرماهست، چاره ما بخواه، و کین پدر و آن خویشاوندان و هم - تخمگان فراموش مکن: و این زهروهن^۴، که ما بامرد بیگمان^۵ خویش بنزدیک شما فرستاده ایم، ازین مرد بستانید. و چونتان توان (باشد)، پیش از خورش، به آن گناهکار مهر - دروج بدهید، تا اندر - زمان^۶ بمیرد، و تو آن هردو برادر بسته بکشائی، ما نیز باز بشهر و بوم و جای خویش بیائیم، و ترا روان بهشتی شود و نام جاویدانه بخویش کرده باشی، و دیگر زنان اندر گیهان، از کنش^۷ خوب تو، نامی تر و گرمی تر می گردند.»

(۴) دخت اردوان، چونش آن نامه به آن آئینه دید، بازهری کایشان بهش فرستاده بودند، اندیشید که: «همگونه بیاید کردن، و آن چهار برادر بدبخت را از بند رسته کردن.»

(۵) روزی اردشیر از نخچیر گرسنه و تشنه اندر خانه آمد؛ اوواج^۸ گرفته بود، و کنیزک آن زهر با پست^۹ و شکر گمیخته^{۱۰} بدست اردشیر داد، به اینکه: «کزگ^{۱۱} از دیگر خورش فرمای خوردن؛ چه، بگرمی و رنجگی^{۱۲} نیک (است).» (۶) اردشیر ستانیده خوردن کامست^{۱۳}.

(۷) ایدون گویند که ورجاوند^{۱۴} آذر - فرنیخ^{۱۵} پیروزگر ایدون چون^{۱۶} خروسی سرخ اندر پرید، و پر به پست زد، و آن جام با پست همگی از دست اردشیر بزمین افتاد.

-
- ۱- استوار - معتمد
 - ۲- بی اندازه بیکران
 - ۳- خرده ای - ذره ای
 - ۴- نام زهری است، فردوسی؛ هلاهل چنین زهر هندی بگیر - بکار آریکپاره با اردشیر.
 - ۵- امین
 - ۶- بی درنگ
 - ۷- کردار
 - ۸- دعای قبل از خوراک
 - ۹- شربتی که بامغز جو درست کنند - سجو -
 - ۱۰- اختلاط دوناجنس (ضد آمیخته)
 - ۱۱- پیش -
 - ۱۲- خستگی
 - ۱۳- اراده
 - ۱۴- فرهمند - درخشان
 - ۱۵- آتش مقدس معروف
 - ۱۶- بصورت - مانند



(۸) اردشیر و زیانه^۱، هردو، چون به آن آئینه دیدند، مترده^۲ بماندند؛ و گربه و سگ که اندر خانه بودند، آن خورش بخوردند و بمردند.

(۹) اردشیر دانست که: «آن زهر بود و بکشتن من آراسته شده بود»؛ اندر - زمان، موبدان موبد را به پیش خواسته پرسید که: «هیربدا! کسیکه بجان خدایان^۳ کوخشد^۴، به چی داری؟^۵ اورا چه باید کرد؟»

(۱۰) موبدان موبد گفت که: «انوشه باشید و بسکام رسید؛ او که بجان خدایان کوخشد، مرگزان^۶ است؛ باید کشتن.»

(۱۱) اردشیر فرمود که: «این چه^۷، جادوی، دروند^۸، زده زاده^۹ را به اسپ - آخور^{۱۰} برو فرمای کشتن.»

(۱۲) موبدان موبد، دست زیانه را گرفته بیرون آمد.

(۱۳) زیانه گفت که: «امروز هفت ماه هست تا آبیستم؛ اردشیر را آگاه کنید؛ چه، اگر من مرگزانم، این فرزند که اندر شکم دارم، بمرگزان باید داشتن؟»

(۱۴) موبدان موبد، چونش آن سخن شنفت، برگشت باز به پیش اردشیر شد و گفت که: «انوشه باشید! این زن آبیستن هست؛ باری^{۱۱} تا آنکه بزیاید، کشتن نباید؛ چه، اگر او مرگزان (است)، آنفرزند که از تخمه شمایان^{۱۲} اندر شکم (دارد)، بمرگزان داشتن و کشتن نباید.»

(۱۵) اردشیر، (چون) خشم داشت، گفت که: «هیچ زمان میبای^{۱۳} و اورا بکش.»

(۱۶) موبدان موبد دانست که: «اردشیر بسیار بهخشم (است)، و از آن (پس) به پشیمانی رسد؛ او آنزن را نکشت؛ وش بخانه خود برده

- ۱- زن - خانم - تولید کننده (بلهجه^۱ بختیاری، زیونه)
 ۲- شگفت زده -
 ۳- پادشاهان
 ۴- سوء قصد کند
 ۵- چه می پنداری؟
 ۶- گناهی که سزاوار کشتن باشد - محکوم بمرگ
 ۷- قهقهه
 ۸- نابکار
 ۹- پدر کشته
 ۱۰- استبل
 ۱۱- تأمل کن؟
 ۱۲- خداوندان
 ۱۳- درنگ مکن.

او را نهران کرد؛ و او بزَن خود گفت که: «این زن را گرامی دار، و بکس هیچ چیز مگوی.»

(۱۷) چون زمان زادن فراز آمد، او پسری بسیار بسایشتی^۱ زاد؛
و ش را شاپور نام نهاد، و ش همی پرورد تا بهداد^۲ هفت ساله رسید.





در یازدهم



[در زادن شاپور از دخت اردوان؛ و

آگاه شدن اردشیر پس از هفت سال و

شناختن او را.]

(۱) اردشیر، روزی به نخچیر شد؛ وش اسپ به گوری ماده هشت^۱، آن گورنر بتمیخ اردشیر آمد؛ وش گور ماده را رستار کرد^۲، و خویشتن را بمرگ سپارد. (۲) اردشیر، آن گور را هشته اسپ به بیچه افکند. (۳) گورماده، چونش دید که اسویار اسپ را به بیچه افکنده، وش آمد، بیچه رستار کرد، و خویشتن را بمرگ سپارد.

(۴) اردشیر، چونش به آن آئینه دید، (بیجا) بماند، وش دلسوز شد، و اسپ را بازگردانید، و اندیشید که: «وای بمردم باد! که نیز بانادانی و ناگویائی^۳ این چهار پایان گنگ، پس مهر^۴ بیکدیگر ایدون سپوری^۵ که جان خویش را، برای زن و فرزند بسپارد؛» وش همگی آنفرزند، کش (آنزن) اندر شکم داشت، بیاد آمد، و پشت اسپ، ایدون چون ایستاد، به بانگ بلند بگریست.

(۵) سپهبدان و بزرگان و آزادگان و وسپوهرگان، چونشان آن آئینه

۱- براند ۲- نجات داد ۳- بی زبانی-زبان بستگی ۴- دنباله
عشق و علاقه ۵- کامل- بی نقص.

دیدند، شگفت بماندند، وهمه به پیش موبدان موبد شدند که: «این چه مزد بودن که اردشیر، به تگ^۱، ایدون زری^۲ و بیش^۳ و اندوه بهش رسید؛ که به آن آئینه میگردید؟»

(۶) موبدان موبد و ایران - اسپهبد^۴ و پشت - اسپان - سردار^۵ و دیران - مهست^۶ و یلان - یلبد^۷ و سپهرگان به پیش اردشیر شدند، و بروی افتادند، و نماز^۸ بردند و گفتند که: «انوشه باشید! باین آئینه خویشتن اندوهگین کردن، و بیش ورزی بدل کردن مفرمائید؛ اگر کاری آن رسیده باشد، که بمردم کاری چاره کردن شاید، ما را نیز آگاه فرمای کردن، تا تن و جان و هیرو خواسته و زن و فرزند خویش پیش داریم؛ و اگر گزند آن هست که چاره کردن نشاید، خویشتن و ما مردان کشور را زریمند^۹ و بیשמند^{۱۰} مفرمائید کردن.»

(۷) اردشیر بیاسخ گفت که: «مرا کنون بدی نرسیده است؛ به^{۱۱} من، امروز اندر دشت، نیز از چهار پای گنگ ناگویا و نادان، که خودم به این آئینه بدیدم، مرا آن زن و آن فرزند بیگناه، که اندر شکم مادر (بود)، باز بیاد آمد، و بکشتن ایشان اندیشیدار^{۱۲} و چیدار^{۱۳} هستم، که به روان هم گناه گران شاید بودن.»

(۸) موبدان موبد، چونش دید که اردشیر از آن کار به پشیمانی آمد بروی افتاد؛ وش گفت که: «انوشه باشید! بفرمائید تا پادفراه گناهکاران و مرگزنان و فرمان خدای مپوزکاران^{۱۴} بمن کنند.»

(۹) اردشیر گفت که: «چه را ایدون میگوئی؟ (از) توجه گناه جسته است؟^{۱۵}»

- | | | |
|----------------------|----------------------------------|-----------------------|
| ۱- بزودی - ناگهان | ۲- آزدگی - سستی | ۳- اندوه - غم |
| ۴- فرمانده کل ارتش | ۵- سردار اسواران | ۶- نخست وزیر |
| ۷- سردار پهلوانان | ۸- تواضع - کرنش | ۹- زار و زار - پریشان |
| ۱۰- اندوهگین - غمناک | ۱۱- اما | ۱۲- اندیشناک |
| ۱۳- پشیمان - متأسف | ۱۴- سربچی کنندگان از فرمان شاهان | |
| ۱۵- جهیده - سرزده | | |

(۱۰) موبدان موبد، گفت که: «آن زن و آن فرزند، که شما فرمودید که: «بکش» ما نکشتیم، و پسری زاده، ازهر نوزادگان و فرزندان خدایان نیکوتر و بایشنی^۱ تر هست.»

(۱۱) اردشیر گفت که: «چه همی گوئی؟»

(۱۲) موبدان موبد، گفت که: «انوشه باشید! همگونه هست چنانکه گفتم.»

(۱۳) اردشیر فرمود که: «دهان موبدان موبد را، کنون پرازیاکوت^۲ و دینار و مروارید شاهوار و گوهر کنند.»

(۱۴) اندر هم زمان، کسی آمد که شاپور را به آنجا آورد.

(۱۵) اردشیر، چونش شاپور فرزند خویش دید، بروی افتاد، و اندر اورمزد خدای امشاسپندان و فرّه - کیان و آذرانشاه^۳ پیروزگر، بسیار سپاس انگارد^۴ و گفت که: «آن بمن رسید که بهیچ خدای و دهبده^۵ که پیش از هزاره^۶ سوشیانس^۷ و رستاخیز و تن - پسین^۸ بودند نرسیده است؛ که فرزندم ایدون نیکو از مردگان باز رسید.» (۱۶) و ش همانجا شهرستانی^۹، که «ولاش شاپور^{۱۰}» خوانند، فرمود کردن، و ده آتش بهرام آنجا نشاست، و بسیار هیرو خواسته بدرگاه آذرانشاه فرستاد، و بسیار کار و کسرفه^{۱۱} فرمود راثینیدن^{۱۲}

-
- ۱- بایسته
 - ۲- یاقوت.
 - ۳- شاه آذران - لقب آتش بهرام است.
 - ۴- انگاشت
 - ۵- فرمان فرما - شاه
 - ۶- آخرین دوره هزارساله.
 - ۷- نام احیا کننده دنیا
 - ۸- تن آخرین - قالب جسمانی جدیدی که درروز قیامت مروکان را به آن میآریند.
 - ۹- آبادی- شهر
 - ۱۰- ولاشکرد
 - ۱۱- ثواب
 - ۱۲- رایج داشتن

در دوازدهم

[در پیام فرستادن اردشیر به کید^۱ هندی

به دانستن فرجام کار پادشاهی خود و

پاسخ او.]

(۱) پس از آن، اردشیر، بکسته کسته شده و بسیار کارزار و کشتار با سر - خدایان^۲ ایرانشهر کرد، و همواره چونش کسته‌ای خوب میکرد، دیگر کسته نیز به بازسری^۳ و نافرمانی مسی ایستاد؛ بر آن هیر^۴ بسیار چششنی^۵ اندیشیدار^۶ بود که: «مگرم از برگر^۷ برهینیده^۸ نباشد که ایرانشهر بیک خدائی بشاید و بنارستن^۹». (۳) وش اندیشید که: «از دانایان و فرزندگان و کیدان کنوشگان^{۱۰} نباید پرسیدن؛ اگر ایدون خدائی ایرانشهر را نمینیده کردن^{۱۱}، از دست ما برهینیده نباشد؛ خورسند و بالستان^{۱۲} باید بودن، و این کارزار و خونریزی نباید هشتن^{۱۳} و خویشتن را از این رنج هنگام آسان کردن^{۱۴}». (۳) وش مردی از امتواران^{۱۵} خویش به پرش کردن آراستن ایرانشهر بیک خدائی، به پیش کید هندویان فرستاد.

-
- ۱- منجم - پیشگو ۲- فرمانفرمایان ۳- خودسری ۴- خیر
 صلاح ۵- انتظار ۶- اندیشناک (بدانستن صلاح و عاقبت کار خود
 بی اندازه متفکر و چشم براه بود) ۷- کشفه‌بالا - پروردگار
 ۸- بهره - قسمت - بخت ۹- مرمت کردن ۱۰- منجمین کجوج
 (شهری در هندوستان بوده است، «الهند» بیرونی دیده شود). ۱۱- راندن
 - فرمانروائی ۱۲- شاد و خرم - فارغ‌البال. مثل پهلوی، چاره‌تخشای،
 اجاری خورسندیه. (در چاره بکوش، در ناچاری خورسند باش). ۱۳- رها
 کردن ۱۴- آسودن - آسوده خاطر بودن ۱۵- معتمدان

(۴) مرد اردشیر، چون پیش کید هندویان رسید، کید همچون (آن) میره^۱ را دید، پیش از آنکه میره سخن گوید، وش بمیره گفت که: «تراخداى پارسیمان باین کار فرستاد که:» «آیا) خدائی ایرانشهر بیک خدائی بمن میرسد؟» کنون بازگرد، و برو و این پاسخ از سخن من بهش گوی که: «این خدائی به دوتخمه، یک از تو، و یک از دوده مهرک نوشزادان (رسد)؛ و جز این ویناردن^۲ نشاید.»

(۵) میره، باز به پیش اردشیر آمد، و از رایش^۳ کید هندویان که چگونه بود، اردشیر را آگاهینید.

(۶) اردشیر، چونش آن سخن شنود، گفت که: «آنروز مباد که از تخمه مهرک ورد - روان^۴ کسی به ایرانشهر کامکار شود؛ چه، مهرک یلان - تخم^۵ و نالتخم^۶ دشمن من بود، و فرزندانش هست همه دشمنان من و فرزندانش منند؛ اگر بنیر و مندی رسند، و کین پدر خواهند، بفرزندانش من گزند کار باشند.»

(۷) اردشیر، از خشم و کین، به جای مهرک شد، و همگی فرزندانش مهرک را فرمود زدن و کشتن. (۸) دخت مهرک، سه ساله بود، دایگان به نهران به بیرون آورده، وش به برزگر مردی سپردند که پرور و دش^۷ ازش باز دارد؛ برزگر همگونه کرد و کتیزک را به نیکوئیها پرورد (۹) و چون سالی چند شد، کتیزک به داده زنان رسید، و به برازندگی تن و دیدن و چابکی و نیز به زور و نیرو و آیدون بود که از همگی زنان بهتر و فرازتر بود.

-
- ۱ - نهیب زاده - بزرگ زاده. میرک بمعنی شوهر Mari نیز آمده است.
 ۲ - مرمت کردن ۳ - سخن رانی ۴ - روح بدکار ۵ - خانواده
 جنگجو - گران تخم ۶ - بد نژاد - تخم ناجنس ۷ - بدی آفت
 ۸ - سن

درسیزدهم

[در نخچیر رفتن شاپور، و دیدن

دخت مهرک نوشزادان، و بزنی

پذیرفتن او را.]

(۱) دهش^۱ وزمان برهینش^۲ را، روزی، شاپور اردشیران به آن شهر^۳ شد، و به نخچیر رفت، و پس از نخچیر خود بانه اسوبار به آن ده آمد که کنیزک^۴ با دایگان بد آنجا بودند. (۲) دایگان کنیزک بسرچاه بودند، و آب همی هیختندی^۵، و چارهایان را آب همی دادندی. (۳) بزرگر بکاری رفته بود.

(۴) کنیزک، چونش شاپور و اسوباران را دید، برخاست و نماز^۶ برد و گفت که: «درست و به^۷ و پدرود^۸ آمدید^۹. بفرمائید نشستن؛ چه، جای خوش و سایه درختان خنک و هنگام گرم (است)، تا من آب هنجم^{۱۰}، و خود وستوران آب بخورید.»

(۵) شاپور، از ماندگی و گرسنگی و تشنگی خشمگین بود، و شبکنیزک گفت که: «دور شو، چه^{۱۱} رهن^{۱۲}! آب تو بکار ما نیاید^{۱۳}.»

-
- ۱- تقدیر - ۲- سرنوشت- بهره-قضا - ۳- ناحیه - ۴- دوشیزم-
 خانم یزرگزاده - ۵- بیرون میکشیدند - ۶- تواضع - ۷- خوش
 و خرم - ۸- آفرین - بادرود - ۹- فردوسی: که شادان بدی، شاد و
 خندان بدی - همه ساله از بی گزندان بدی. ۱۰- بالا کشم - ۱۱- لکاته
 ۱۲- پلید - ناپاک - ۱۳- فردوسی اینطور جمله زنده را تغییر داده است:
 دبدوگفت شاپورکای ماهروی - چرا رنجه گشتی بدین گفتگوی؛ که هستند با من
 برستنده مرد- کزین چاه بن بر کشتند آب سرد.»

- (۶) کنیزك به تیمار شده، و بکسته‌ای بشست.
- (۷) شاپور، به اسواران گفت که: «هیچه^۱ به چاه افکنید و آب هنجچید تا مواج^۲ گیریم، و ستوران را آب دهید.»
- (۸) اسواران همگونه کردند و هیچه را بجاه افگندند، و بزرگ هیچه را که پر آب بود، بالا کشیدن نشایست.
- (۹) کنیزك، از جای دور، نگاه همی کرد. (۱۰) شاپور، چونش دید که اسواران را هیچه از چاه هیختن^۳ نشایست، خشم گرفت، و به سرچاه شد، و دشنام به اسواران داده گفت که: «تان شرم و ننگ باد، که از زنی ناپادیاوندتر^۴ و بدهنترتیرید!» (۱۱) وش ارویس^۵ از دست اسواران گرفت. و زور به ارویس (کرد)، وش هیچه از چاه بالا هیخت.
- (۱۲) کنیزك چونش این دید، بزور و هنر و نیروی شاپور افد نمود.
- (۱۳) کنیزك، به زور و هنر و نیرو و شایستگی که بود، خویش هیچه از چاه بالا آهیخته، دوان به پیش شاپور آمد، و بروی افتاده آفرین کرد و گفت که: «انوشه باشید! شاپور اردشیر^۶، بهترین مردان!»
- (۱۴) شاپور بخندید؛ وش به کنیزك گفت که: «تو چه دانی که: من شاپورم؟»
- (۱۵) کنیزك گفت که: «من از بسیار کسان شنوده‌ام که اندر ایرانشهر اسواری نیست، که زور و نیرو و برازندگی تن و دیدن و چاپکیش ایدون چون تو شاپور اردشیران باشد.»
- (۱۶) شاپور به کنیزك گفت که: «راست گوی؛ که تو از فرزندان که هستی؟»
- (۱۷) کنیزك گفت که: «من دخت این برزگرم^۷، که به این ده میماند.»

۱- دلو- هیزه ۲- دعاوزمره ۳- بیرون کشیدن ۴- ناتوان تر
 ۵- ریمان - رسن ۶- شاپور پسر اردشیر
 ۷- در شاهنامه: ده مهتر آمده است.

(۱۸) شاپور گفت که: «راست نمیگوئی؛ چه، دختر بزرگرا را این هنرو نیرو و دیدن و نکوئی که ترا هست نباشد؛ اکنون، جز به آنکه راست گوئی، همداستان^۱ نشویم.»
(۱۹) کنیزك گفت که: «اگر به تن و جانم زنهار بدهی راست بگویم.»

(۲۰) شاپور گفت که: «زنهار و مترس.»
(۲۱) کنیزك گفت که: «من خت مهرک نوشزادانم، و از نیم اردشیر به اینجا آورده شده‌ام؛ از هفت فرزند مهرک جز من دیگر کس نمانده است.»

(۲۲) شاپور بزرگر را فرا خواند، و کنیزك را بزنی پذیرفت، و اندر همان شب با او بود، و برهینش^۲ را که باید شدن، به همان شب (کنیزك) به اورمزد شاپوران آبتن شد.

در چهاردهم

[در زادن اورمزد شاپوران از دخت

مهرک، و آگاه شدن اردشیر از آن.]

- (۱) شاپور کنیزك را آزرمی و گرامی داشت، و اورمزد شاپوران ازش زاد. (۲) شاپور اور مزدر را از پدر به نمان داشت، تا آنکه به داد هفت ساله رسید.
(۳) روزی، با ابرنا زادگان^۳ و مپوهرگان اردشیر، اورمزد به امپریس^۴ شد و چوگان (بازی) کرد. (۴) اردشیر با موبدان موبد و

۱- هم‌رای: نشدهیج خستوبدان داستان - نبدشاه پرمایه همداستان
۲- صدادد ۳- بهرم- قضا ۴- خردسالان - نوجوانان - نونهلان
۵- اسپ راه - میدان اسپ دانی

ارتیشتاران - سردار و بسیاری از آزادگان و بزرگان آنجا نشستند، پایشان همی نگرید. (۵) اورمزد از آن ابرنایان به اسو باری چیر و نبرده بود. (۶) باید شدن را یکی از ایشان چوگان بگوی زد، و گوی او بکنار اردشیر هیچ افتاد. (۷) اردشیر چیزی نه پیدا بینید^۲، و ابرنایان توست آماندند، و از شکوه اردشیر را، کسی نیارست^۴ فراز شود. (۸) اورمزد، گستاخانه رفت و گوی بر گرفته گستاخانه زد و بانگ کرد.

(۹) اردشیر از ایشان پرسید که: «این ریدک^۵ که هست؟»

(۱۰) ایشان گفتند که: «انوشه باشید! ما این ریدک را ندانیم.»

(۱۱) اردشیر کس فراز کرد، ریدک را به پیش خواسته گفت که:

«تو پسر کیستی؟»

(۱۲) اورمزد گفت که: «من پسر شاپورم.»

(۱۳) وش همان زمان کس فرستاد، و شاپور را خواند، و گفت که:

«این پسر کیست؟»

(۱۴) شاپور زنهار خواست. (۱۵) اردشیر بیخندید؛ وش شاپور را

زنهار داد.

(۱۶) شاپور گفت که: «انوشه باشید! این پسر من هست؛ ومن، درین

چند سال، باز از شما به نهان داشتم.»

(۱۷) اردشیر گفت که: «ای ناخویشکار! چرا که تو تاهفت سال باز،

فرزندى ایدون نیکو از من به نهان داشتی؟» (۱۸) وش اورمزد را گرامی

کرد، و بسیار دهش و پوشاک بهش داد، و سپاسداری اندر یزدان انکارده،

وش گفت که: «مانند این آن است که کید هندو گفته بود.»

(۱۹) پس از آن، چون اورمزد به خداوندی رسید، همگی ایرانشهر

۱- قضارا ۲- بسوی خود نیاورد ۳- خاموش ۴- بارائی

نبود. فردوسی؛ خرد را وجانرا که یارد ستود؛ - وگرمن ستایم، که یاردش نمود؛

۵- پسرک. ۶- خودسر (کسیکه بکار خود نادان است، صلاح خود را نمیداند).

فردوسی؛

بلرزید ازخشم وپس بانگ کرد؛ - که «ای خویش نشناس ناپاکمرد»

را باز بیک - خدائی توانست آوردن، و سر- خدایان کشته کشته را اورمزد
 به فرمانبرداری آورد، و از اروم و هندوستان سای و باج خواست، و ایرانشهر
 را او پیرایشنی تر و چابکتر و نامی ترک کرد، و کیسر^۲ ارومیان شهریار، و تاب
 کافور^۳ هندویان شاه، و خاکان^۴ ترک، و دیگر سر- خدایان کشته کشته به
 خوشنودی و شیرینی به دربار آمدند.

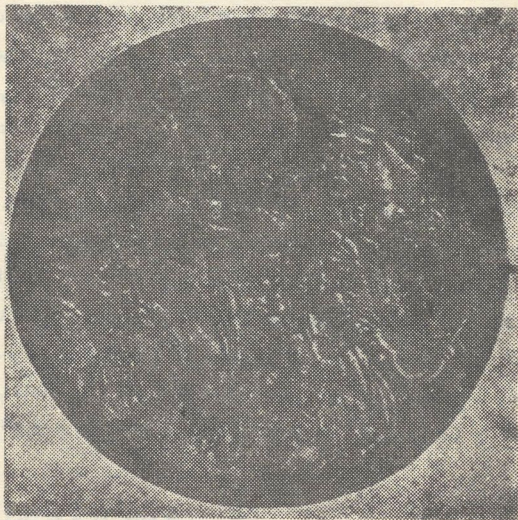
- ۱- خراج ۲- قیصر ۳- لقب پادشاه هندوستان ۴- خاقان
 فرمانروایان

[سر نیوه]

«(۱) فرجامید^۲ به درود و شادی و رامش.
 «(۲) انوشه - روان باد اردشیر شاهنشاه پاپکان، و شاپور شاهنشاه
 اردشیران، و اورمزد شاهنشاه شاپوران! (۳) ایدون بادا ایدون تریبادا!» *

[انجام نامه]

«(۱) انوشه - روان باد رستم مهربان، که این پیچین^۳ را نوشته بود.



* - بنظر می آید که سر آغاز و قسمت فوق و دنباله را مهر آوان کیخسرو افزوده
 باشد؛ همین شخصی «باد کارزیران» و متن های دیگران را برای چهل - سنگن
 کتابت کرده است.

۱ - سر نامه ۲ - پایان رسید ۳ - داستان - رونویس کرده.

«(۲) ایدون باد!»

«(۱) بال هزار و پنجاه و چهار از شاه یزدگرد.»

«(۲) خوب فرجام باد! ایدون باد!»

[دنباله]

«(۱) و پس (اردشیر) بر گاه اردوان نشست، و داد آراست، و مهتران و کهان سپاه، و موبد موبدان را او به پیشگاه خواست و فرمود که: «من اندر این پزرگ پادشاهی که یزدان بمن داد، نیکی کنم، و داد و رزم، و دین بھی اویژه^۱ بیمارایم و گیهانیان^۲ را هم آئینه فرزندان بپرورم. (۲) و سپاس دادار برتر، افزایشده، دهنده، که همه^۳ دام^۳ را داده، و سرداری همت کشور به آن من بسپارد، چون سزد ارزانی کرد.

«(۳) و شما، چون خوشنودید، نیکی و بیگمانی بمن اندیشید، و من برای شما نیکی بخواهم، و اندر داد کوشم، که سای و باج از ده يك^۴ از از شما بگیرم، و از آن هیرو خواسته سپاه آرایم تا پناهی گیهانیان کنند؛ و از صد جوزن؛ شش جوزن از همه گونه روغتها، و باین آئینه داد کنیم؛ و خرید و فروش چون بازرگانی نکنم، و اندر یزدن سپاسدار باشم که این خدائیم داد؛ و کرفه کنم، و ازدش - منشنی و (دش) گوشنی و (دش) - کشنی^۵ بیش پرهیزم، تا به رامش^۶ شاد و اشو^۷ و پیروزگر و کامروا

** در پنجم فقره ۱۳ دیده شود.

- ۱- بخصوص ۲- مردمان جهان ۳- آفریدگان ۴- میزان باج بوده است. سعدی میگوید:
- چو دشمن خسر روستائی برد
- ۵- بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری
- ۶- خوشی - رامی ۷- پاکو پرهیز کاری.

باشم.»

«(۴) انوشه - روان باد شاهنشاه اردشیر هاپکان کش این اندرز گفته

است.

«فرجام گرفت.»

منتشر کردیم :

بوف کور	
صادق هدایت	
سه قطره خون	
صادق هدایت	
حاجی آقا	
صادق هدایت	
علویه خانم (وولنگاری)	
صادق هدایت	
سگ و لگرده	
صادق هدایت	
وغوغ ساهاب	
صادق هدایت	
نیرنگستان	
صادق هدایت	
ترانه‌های خیام	
صادق هدایت	
مازیار	
مجموعهٔ	
نوشته‌های پراکنده	صادق هدایت
صادق هدایت	فوائد گیاه‌خواری
پروین دختر ساسان	صادق هدایت
(واصفهان نصف	سایه روشن
جهان)	صادق هدایت
صادق هدایت	زند و هومن سین
مسخ	صادق هدایت
اثر: فرانتس کافکا	گروه محکومین
ترجمهٔ:	صادق هدایت
صادق هدایت	

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۱۴۴ / ۱۹ / ۴ / ۲۵۳۷





منتشر کرده ایم :

بوف کور

صادق هدایت

سه قطره خون

صادق هدایت

حاجی آقا

صادق هدایت

علویه خانم (وولنگاری)

صادق هدایت

سگ و لگرد

صادق هدایت

وغوغ ساهاب

صادق هدایت

نیرنگستان

صادق هدایت

ترانه‌های خیام

صادق هدایت

مازیار

مجموعه
نوشته‌های پراکنده

صادق هدایت

فوائد گیاه‌خواری

صادق هدایت

پروین دختر ساسان

صادق هدایت

(واصفهان نصف

سایه‌روشن

جهان)

صادق هدایت

صادق هدایت

زند و هومن سین

مسخ

صادق هدایت

اثر: فرانتس کافکا

گروه محکومین

ترجمه:

صادق هدایت

صادق هدایت

ULB Halle
008 907 633

3



شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۱۴۴ / ۱۹ / ۴ / ۲۵۳۷

ULB Halle

3

008 907 633



زندوهومن یسن

(بهمن یشت)

مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت
کارنامه اردشیر پاپکان

ریسه ۱۳۵۷ ۱۱۵۷ دد ۱۱۲۵۱۵ لید ۱۱۲۳۳۳۳۳ ..



نوشته: صادق هدایت

